

کتاب

پیدایش

چه می گوید؟

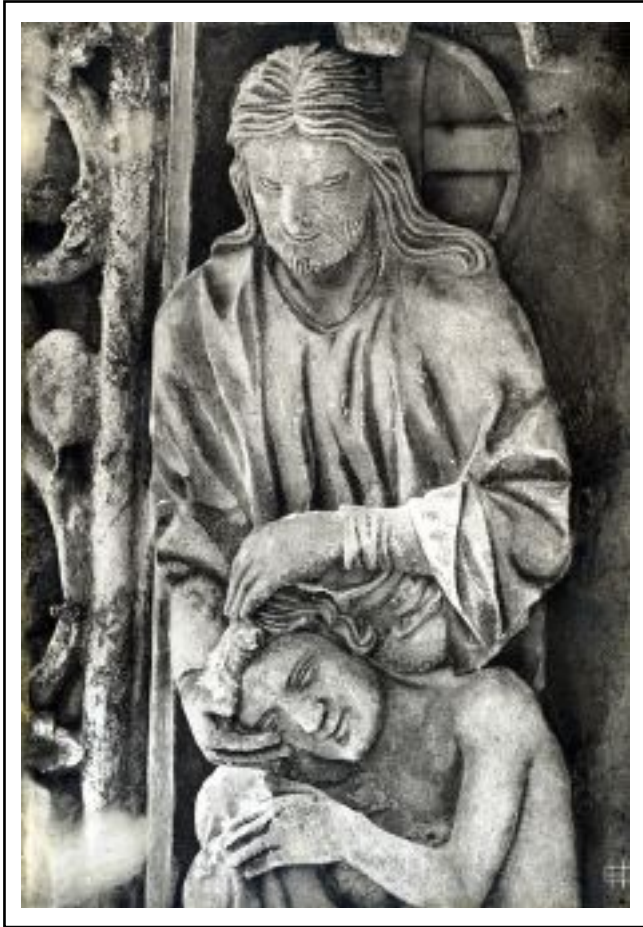


سطح عالی

کتاب

پیدایش

چه می گوید؟



این کتاب ترجمه ای است از:

"LA GENESE"

Traduction adaptée de la revue

"Bible et son message" numéros 1 a 11

مشخصات

نام کتاب: کتاب پیدایش چه می گوید؟

سطح: عالی

عکس روی جلد: یک مینیاتور که هفت روز آفرینش و روز گناه را نشان می دهد.

www.irancatholic.com

شرح تصویر صفحه اول

شمایل صفحه اول نشان می‌دهد که مسیح، کلمه خدا، در حال آفریدن آدم می‌باشد. این شمایل از روی مجسمه‌ای قدیمی ترسیم شده است که در کلیسای بزرگ «شارتر» فرانسه جای دارد. شاید این تصویر ما را به تعجب وادارد! پس برای اینکه بهتر بتوان به مفهوم آن پی برد باید در عمق راز مسیح، آدم نوین و کلمه خدا فرو رفت.

در نتیجه مطالعه متون زیر می‌توانیم به این حقیقت پی ببریم که از آغازین کتاب مقدس که پیدایش می‌باشد، با ما از مسیح سخن می‌گوید.

«اما الان ای خداوند، تو پدر ما هستی

ما گل هستیم و تو صانع ما هستی

و جمیع ما مصنوع دست‌های تو می‌باشیم» (اش ۶۴:۸).

«خداوند خدا، آدم را از خاک زمین بسرشت

و در بینی وی روح حیات دمید و آدم نفس زنده شد» (پید ۲:۷).

«همچنین نیز مکتوب است که

انسان اول، یعنی آدم، نفس زنده گشت

اما آدم آخر روح حیات بخش شد» (۱ قرن ۱۵:۴۵)

«پس خدا آدم را بصورت خود آفرید

او را بصورت خدا آفرید» (پید ۱:۲۷).

«او (عیسی) صورت خدای نادیده است.

نخست زاده تمامی آفریدگان.

زیرا که در او همه چیز آفریده شد

آنچه در آسمان و آنچه بر زمین است (...)

همه بوسیله او و برای او آفریده شد

و او قبل از همه است و در وی همه چیز قیام دارد» (کول ۱:۱۵-۱۷).

در ابتداء کلمه نزد خدا بود و کلمه خدا بود.

همان در ابتداء نزد خدا بود. همه چیز به واسطه او آفریده شد

و به غیر از او چیزی از موجودات وجود نیافت» (یو ۱:۱-۳)

فهرست مندرجات کتاب

صفحه	موضوع	صفحه	موضوع
۳۵	مرگ هابیل درستکار	۵	مقدمه : برشیت : در آغاز، کدامین آغاز؟
۳۷	... بود که مرد .		فصل اول
۳۹	در جواب پرسش های شما	۷	در آغاز
۴۱	پیشینیان ، پهلوانان و دیوان	۷	کتاب پیدایش
۴۴	آیا اینها جز تاریخ است؟	۹	اگر بادیه نشینی می خواست ...
۴۶	کتاب مقدس و تمدن	۱۱	آیا دنیا در شش روز خلق شده است
۴۸	در جواب پرسش های شما	۱۳	سبت (شنبه)
	فصل پنجم	۱۴	... و همه اینها نیکوست .
۵۰	از طغیان آب تا برج بابل	۱۵	$6+1=7$
۵۰	طوفان بزرگ		فصل دوم
۵۴	شرح طوفان بزرگ ... در ...	۱۷	آنان را زن و مرد آفرید
۵۵	تاریخچه پر هیجان زیگورات ها	۱۷	چه کسی سفر پیدایش را نوشته است؟
۵۷	ملت های روی زمین	۲۱	روح
۵۹	تاك و شراب	۲۲	ازدواج
۶۱	فرزندان حام	۲۴	در جواب پرسشهای شما
	فصل ششم		فصل سوم
۶۳	ابراهیم پدر ایمانداران	۲۵	ای آدم تو کجایی
۶۳	ملکصدیق	۲۵	امان از سیب ...
۶۵	پیمان ها	۲۶	... خود را از حضور خدا پنهان کردند
۶۶	وعده بزرگ - پدر ما ابراهیم	۲۸	شر
۶۸	ایمان ابراهیم - اخلاق و ...	۲۹	هم بستگی در شر - چرا مار؟
۷۱	روحاً سامی نژاد هستیم	۳۱	گناه آدم
۷۲	ابراهیم و عهد جدید	۳۲	صلیب مسیح - آئینه گناهکاران
۷۵	باستان شناسان راه های ...		فصل چهارم
		۳۵	زمین را پرکنید و آنرا بارور سازید

فهرست مندرجات کتاب

صفحه	موضوع	صفحه	موضوع
۱۰۱	اسحق چهره‌ای از مسیح	۷۸	فصل هفتم
۱۰۳	خدای ابراهیم ، اسحق و یعقوب		نجات در مسیح از زمان ابراهیم تا به امروز
۱۰۴	دوازده پسر یعقوب و تاریخ	۷۸	رستگاری با ابراهیم آغاز می‌شود
۱۰۶	اسرائیل	۷۹	زائر مری
۱۰۷	عیسو و یعقوب	۸۰	زائر مری ... خدا وی کی بود ؟
۱۱۰	داستانهای خانوادگی	۸۳	پیمان ابراهیم
۱۱۱	آشتی برادران	۸۵	ختنه
	فصل دهم		فصل هشتم
۱۱۳	زنان در کتاب پیدایش	۸۷	عهد خداوند
۱۱۳	زنان در سفر پیدایش	۸۷	ابراهیم حبیب خدا
۱۱۵	ازدواج پدران قوم	۸۸	اسحق پسر وعده بزرگ
۱۱۷	ساره ، رفقہ و راحیل	۹۲	ابراهیم در سنت اسلام
۱۱۸	خوابها	۹۴	مقبره پدران قوم توسط...
۱۲۱	کتاب پیدایش را نبندید	۹۷	اولاد ابراهیم
۱۲۲	گناه نهادین و گناه آغازین	۹۸	من اولاد یعقوب را ملاقات کردم
۱۲۴	درباره حضرت آدم : آیا ...	۱۰۰	راهها
۱۲۷	ضمیمه		فصل نهم
		۱۰۱	خدای پدران ما

«برشیت» = در آغاز: کدام آغاز؟

تجربه محبت آزادی بخش قبل از تفکر بر خدای خالق

اولین نکته ای که در کتاب مقدس وحی شده، موضوع خدای خالق نیست، بلکه موضوع خدای آزاد بخش است. در قلب کتاب مقدس، کتاب خروج را می یابیم یعنی راز آزاد کننده قوم برگزیده. آن چیزی که در قلب ایمان مسیحی ما می باشد، رسیدن به آزادی خود خداست. پطرس رسول می فرماید: «ای برادران هر چه بیشتر بکوشید تا فراخواندگی و برگزیدگی خویش را تحکیم بخشید، چرا که اگر چنین کنید هرگز سقوط نخواهید کرد.» (۱ پطرس: ۱۰) پطرس رسول این را شریک شدن در طبیعت الهی می داند.

در ابتدا، خدا به قوم به عبرانیان نگفت «که من هستم که تو را آفریده ام، بلکه این من هستم که تو را آزاد کردم. من تو را از بردگی مصر بیرون آوردم.» بنا براین، درک می کنیم که وحی راز خدا، از ابتدا با تفکر و فلسفه یا تصورات شروع نمی شود، بلکه تجربه در زندگی و تاریخ است. مثلاً ما اگر می خواهیم تجربه ای از یک سیب داشته باشیم، نباید در ابتدا آن را با کلمات توصیف کنیم، باید از آن بخوریم و بعد از خوردن، به توصیف خصوصیاتش بپردازیم و این موضوع وقتی بیشتر حقیقت پیدا می کند که درباره خلقت انسان یا خلقت دنیا صحبت می شود. زیرا، هیچ وقت کسی از ابتدا درباره اصل و مبدا خود سؤال نمی کند، به طور مثال، طفلی که بر سینه مادر خود تکان آرمیده و گریه می کند، از مادرش سؤال نمی کند که آیا من از سلسله پسران کوروش کبیر هستم؟ بلکه فعلاً او نگران گرسنگی و رفع احتیاجش است که از درد شکم آزاد شود.

پس برای طفل، مادرش در ابتدا کسی نیست که او را به دنیا آورده بلکه کسی است که او را از احتیاجش آزاد می کند، بعد از این که تدریجاً از سینه مادر خود فاصله گرفت، درک می کند که برای رفع احتیاجاتش باید به خود متکی باشد آن وقت در مورد اصالت و هدف آینده خود سؤال می کند. هم چنین قوم برگزیده، از ابتدا در مورد مبدا انسان یعنی آدم و حوا صحبت نکردند در واقع، شخص در زندگی خود از اشکالات کنونی شروع می کند و برای درک عمیق تر از آن به عقب تر باز می گردد تا به دلایل آن پی ببرد و آن را درک کند.

باید با دقت آگاه بود که قوم برگزیده، در تعمق و ایمان خود از تعالیم رسمی به سوی تجربه در زندگی نرفته، بلکه از تجربه زندگی فعلی استفاده کرده، تا در نتیجه تعالیم رسمی را سامان داده و آن را برپا داشته، پس تجربه اصلی و بنا کننده این قوم آزاد شدن از بردگی مصر می بود. این آزاد شدن که در باب سیزدهم کتاب خروج روایت شده، ۱۳ قرن قبل از میلاد مسیح به وقوع پیوست. یعنی حداقل ۵ قرن قبل از این که دومین روایت درباره خلقت (پید ۲-۳) به تحریر درآمد، و این روایت قدیمی تر

است و به احتمال قوی در قرن هشتم قبل از میلاد نوشته شده است. اما روایت اول درباره خلقت (پید باب ۱) که کتاب پیدایش را افتتاح می‌کند جدیدتر می‌باشد و شش قرن قبل از میلاد به تحریر درآمده است. بنا براین، ما بین واقعه خروج و به تحریر در آمدن باب اول کتاب پیدایش، تقریباً هفت قرن فاصله وجود دارد.

برای بهتر درک کردن اشکالات و طرز فکر یهودیانی که کتاب مقدس را نوشتند و بر آن تعمق کردند، باید اوضاع و شرایط خودشان را در اسارت بابلی‌ها در قرن ششم قبل از میلاد در نظر بگیریم. آنها که سال‌های متمادی در کشور بیگانه، زندگی سختی داشتند و دانستند که دیگر در کشور خودشان نه پایتخت و نه پادشاه و نه معبد دارند، بنا بر این دیگر اعیاد و آیینی ندارند - نمی‌دانند این تبعید تا به کی ادامه خواهد داشت. پس چگونه می‌توانستند بپذیرند که یهوه خدای ایشان، قوم خویش را ترک نکرده و عهدی که با موسی بسته بود از میان نرفته؟ علاوه بر این، در بابل تمدنی بسیار غنی با دین پر جلال و اعیاد با شکوه می‌بینند، چگونه می‌توانند فریب نخورند و فکر نکنند که یهوه خدای ایشان، از مردوک، بت بزرگ بابل، ضعیف‌تر نشده باشد؟ و آیا بهتر نیست، مردوک را به عنوان خدای خود بپذیرند؟ ظاهراً و عملاً یهوه کاری انجام نمی‌دهد؛ البته پیامبران مکرراً این را اعلام می‌کنند که خدا وفادار است و هیچ وقت قوم خود را فراموش نمی‌کند، زیرا کلام او چون صخره می‌ماند.

بنا بر این، اورشلیم از خرابی خود دوباره بنا خواهد شد و قوم یهود از صحرائ نوین عبور کرده و به سرزمین موعود و پر برکت باز خواهند گشت. چون یهوه خدای ایشان چندین قرن پیش این قوم را از اسارت مصریان آزاد کرده و پیامبران کارهای شگفت خدا را در آن زمان به صورت مکرر یاد آوری می‌کردند که کاری را که خدا یک بار انجام داد، دوباره نیز انجام خواهد داد، و باید قوم جهت خروج نوین آماده شود.

از این دیدگاه آغاز واقعی تفکر عمیق یهودیان از تجربه تبعید عمیق‌تر شکل می‌گیرد و ما نیز از این دیدگاه بهتر است برای خواندن کتاب مقدس از کتاب اشعیا نبی که در آن زمان می‌نوشت (باب چهل تا پنجاه و شش) شروع کنیم. از پیروزی یهوه بر بابل و بت‌هایش عقب بر می‌گردیم به زمان موسی و پیروزی یهوه بر فرعون و باز از آنجا به ابراهیم باز می‌گردیم که با پیروزی یهوه بر بت‌های خون‌خوار کنعان، اسحاق را آزاد ساخت. و بالاخره از آنجا باز می‌گردیم به پیروزی یهوه بر تاریکی و تهی و بئر اولیه و پر قدرت دریا، تا انسان بتواند زندگی کند.

با علم به این که رهب یکی از بت‌های بابل بود و بیان‌گر قدرت بدی که در دریا زندگی می‌کرد و مردوک بر آن پیروز شد آن را پاره نمود تا دنیای ما را به وجود آورد. این متن عجیب اشعیا را با دقت بخوانیم. البته با در نظر گرفتن کتاب پیدایش (پید ۱: ۶، ۹ خروج ۱۴: ۲۱-۲۲).

در آغاز

کتاب پیدایش

کتاب مقدس با کتاب پیدایش آغاز می شود. چرا این عنوان را دارد؟ لغت فرانسه **GENESE**^۱ برگردان لفظی از یک واژه یونانی است که معنی آن «اصل و مبداء» می باشد. کتاب پیدایش کتاب مبادی است. در حقیقت این کتاب بر روی چشم اندازی وسیع و شاعرانه از مبادی کیهان گشوده می شود و به سبک و شیوه شرقی به ما می گوید که سرچشمه سراسر هستی خدا است.

بخش بعدی کتاب از آغاز کشف راز خدا سخن می گوید، یعنی از زمانی که خداوند ابراهیم را فراخواند تا وی را به پدری یک قوم بزرگ برگزیند، امتی که مسیح از میان آن متولد خواهد شد. برای اینکه ما بتوانیم مزه روحانی این کتاب را بهتر تلذذ کنیم و آنچه را که کلام خدا می خواهد به ما بفهماند از آن دریابیم، باید باطن خود را صاف و بی ریا سازیم و این سخن عیسی را به یاد آوریم که می فرماید:

«... ای پدر، مالک آسمان و زمین ترا ستایش می کنم که این امور را از دانایان و خردمندان پنهان داشتی و به کودکان مکشوف فرمودی» (مت ۱۱: ۲۵)^۲.

۱ - کلمه **GENESIS** که به زبان یونانی و لاتین و انگلیسی آمده است، امروز در واژه های بسیار یافت می شود مانند **GENERATION** یعنی نسل و تولید **GENERATEUR** که به مولد برق می گوئیم و **GENE** که به فارسی هم ژن تلفظ می شود و به ذراتی گفته می شود که عامل انتقال خصایص موروثی جان داران می باشد (علم زیست شناسی).

۲ - متن تمام آیات کتاب مقدس در این نوشته، از کتاب مقدس چاپ ۱۹۰۴ گرفته شده است. اما در مواردی که ترجمه دیگری از کتاب مقدس بکار می رود که ممکن است با ترجمه کتاب بالا تفاوتی داشته باشد حروف ر. ک یعنی «رجوع کنید» در کنار شماره باب و آیه ذکر شده است.

محتوای کتاب پیدایش

حال باید کتاب مقدس خود را بدست گیرید و به همراه ما آن را ورق بزنید. کتاب پیدایش مشتمل بر پنجاه باب است که شماره مشخص کننده باب در داخل پرانتز، در سمت راست دو نقطه دیده می شود. به عنوان مثال (۳:...)، یعنی باب سوم. هر باب مانند ابواب کتاب مقدس به تعدادی آیه تقسیم شده که شماره آنها به ما اجازه می دهد آنچه را که می جوییم راحت تر پیدا کنیم. شماره مشخص کننده آیه ها را در داخل پرانتز در سمت چپ دو نقطه می بینید. به عنوان مثال (۱:۳)، یعنی باب سوم، آیه ۱ و یا (۷،۱:۳)، یعنی باب سوم، آیه ۱ و ۷ و یا (۷-۱:۳)، یعنی باب سوم، آیات ۱-۷.

کتاب پیدایش شامل دو بخش عمده است که هم از نظر طولانی بودن متن و هم از نظر سبک نویسندگی، متفاوت است:

۱ - آغاز جهان و بشر - باب های ۱-۱۱

- پیدایش و هبوط اولیه، باب ۱ - ۴:۶
- روایات توفان نوح، ۵:۶-۹:۱۷
- از توفان نوح تا ابراهیم، ۹:۱۸ - ۱۱

۲ - مبدأ قوم بنی اسرائیل - باب های ۱۲ الی ۵۰

- این بخش شامل سرگذشت نیاکان است که آنها را «پدران قوم» یا «پدر سالاران» می نامیم.
- سرگذشت ابراهیم، ۱۲ - ۱۸:۲۵
 - سرگذشت اسحق و یعقوب، ۱۹:۲۵ - ۳۶
 - سرگذشت یوسف، باب های ۳۷-۳۶
 - سرگذشت یوسف، ابواب ۳۷ - ۵۰

کتابی که سئوالات بسیاری را بر می انگیزد

خواندن این کتاب، کتاب کهنی که این همه با نوشته های امروز تفاوت دارد، شما را در مورد بسیاری از مطالب به تعجب خواهد انداخت و سئوالات بسیاری برایتان مطرح خواهد کرد.

مثلاً متوجه روایت‌هایی خواهید شد که دوبار تکرار شده است، مانند روایت اول آفرینش (۱ الی ۴:۲) که با روایت دوم آن (۲:۴-۲۵) تفاوت محسوسی دارد که البته جویای علت آن خواهیم شد و سؤال دیگر پیش خواهد آمد: چه کسانی و در چه زمانی کتاب پیدایش را نوشته اند؟ این روایت آفرینش، که با آنچه علم امروز درباره پیدایش زمین و انسان به ما می‌آموزد تفاوت بسیاری دارد، چگونه باید تعبیر شود؟ «گناه اولیه» یعنی چه؟ طول عمر شگفت‌انگیز پدران اولیه قوم که در باب پنجم روایت شده است، آیا اصلاً باور کردنی است؟ همچنین توفان نوح، یک افسانه است یا یک واقعه تاریخی؟ برج بابل چگونه؟ و آن ماجراهای پدر سالاران که مایه تقوا و تقدس چندانی نیست، چرا خدا همه این مطالب را به نویسندگان وحی کرده است؟ طرح این سئوالات بجاست. رفته رفته در طی این نوشته به یک یک آنها با صداقت رسیدگی خواهیم کرد.

کتاب پیدایش باب‌های ۱ و ۳

اگر بادیه نشینی می‌خواست آفرینش را نقل کند چه می‌گفت؟

«وقتی خدا دست به آفریدن زد هیچی نبود. تا چشم می‌دید هیچی نبود غیر از کویر وسیعی تا حد افق، کویری از گرد و شن... اما خدا آبی را از زمین در آورد و همه چیز رو به دگرگونی نهاد که گویی زندگی شروع خواهد شد.» کویر و کمی آب... هر بچه کویر به خوبی می‌داند که این دو گل می‌شود و با گل بازی می‌توان انواع چیزهای قشنگ را ساخت...

«و خدا چیزی را به شکل آدم ساخت و بر روی آن دمید و این شد اولین آدم زنده که خدا او را «خاکی» نام داد زیرا از خاک در آمده بود.» کویر و کمی آب و یک آدم... بچه کویر می‌داند که آدم وسط کویر از شدت آفتاب می‌میرد و اگر هم خوراکی به او نرسد از شدت گرسنگی خواهد مرد...

«و خدا دور تا دور او تعدادی درخت کاشت و این شد یک واحه و آدم، خنکی و سایه یافت و برای خوراکش میوه بود.» آدم تک و تنها در واحه‌ای وسط کویر... هر بچه کویر می‌داند که تنهایی چیست...

«و خدا با آن گل به ساختن همه جور حیوان پرداخت و هر بار مخلوق تازه خود را به نزد آدم می آورد و آدم به آن اسمی می داد.» اما آدم باز تنها بود، به طور وحشتناک تنها بود... «آنگاه خدا از آدم کسی را در آورد که از تن او بود و وقتی او را به نزد آدم آورد، آدم دیگر اسمی نظیر اسم جانوران به وی نداد بلکه از شادی دل فریاد زد: «ای استخوانم!» که معنی آن «خودم» بود. و آدم در زن، خود را شناخت و او دیگر تنها نبود و خدا بود که اسمی به زن داد و او را حوا^۱ خواند زیرا می بایست او زاینده حیات باشد.

...چنین بود که قرن ها پیش از عصر ما مردم چادر نشین کویر، پیدایش همه چیز را برای یکدیگر نقل می کردند. عده ای آنها را ساده و مبتدی خواهند خواند، اما چندان هم ساده نبوده اند. آن مردان کویر یقیناً زیر چادرهای خود حدس می زدند که جریان آفرینش بغرنج تر از اینها بوده است. اما این نوع بیان با تشبیهات ساده اش به آنها امکان می داد که برخی حقایق را تصدیق کنند:

- خدا مبدأ زندگی بر روی زمین است.
 - انسان از همه موجودات روی زمین برتر و مهمتر است و بقیه به خاطر او آفریده شده اند.
 - زن از همان سرشت آدمی است و کاملاً جدا از حیوانات می باشد.
 - نکته اخیر شاید موجب خنده گردد، لذا باید یادآور شویم که از همان ادوار مدارک بسیاری موجود است (از جمله در مجموعه قوانین در مورد اموال مرد) که ردیف زن را در آنجا پایین تر از ردیف گاو به حساب آورده اند! چه بسا که امروز در بسیاری از جوامع ارزش زن از اموال مرد به ردیف بازیچه موقت وی رسیده است.
 - آخرین حقیقت: مرد و زن نگهبان باغ خدا هستند.
- یقیناً متوجه شده اید در این داستان آفرینش که به زبان یک کویر نشین نقل شده است در حقیقت از همان روایت باب دوم کتاب پیدایش به عنوان یک الگو استفاده کرده ایم تا از این راه این حقیقت را لمس کرده باشیم که برای درک یک متن باید محیط تاریخی آن را شناخت

۱ = واژه «حوا» با کلمات «حی»، «حیات» و... ریشه مشترک دارد که مفهوم بنیادی آن «زندگی» است.

آیا دنیا در شش روز خلق شده است؟

«در ابتداء خدا آسمان ها و زمین را آفرید.»

کتاب مقدس با این کلام آغاز می شود و سپس در طی یک سرود شکوهمند خدا را به ما مکشوف می سازد. که به مدت شش روز در کار آفرینش جهان است و در روز هفتم در عین کمال رضایت از دسترنج خود استراحت می کند.

چه اشکالاتی که علیه این روایت آفرینش عنوان نشده است! آنچه از آن زمان تا امروز از طریق علم درباره پیدایش کیهان کشف شده است به مراتب بغرنج تر از آن روایت است. از ماده بی جان تا آغاز حیات و از آغاز حیات تا پیشرفته ترین جانداران و انسان، گذر چند میلیارد سال ضرورت داشته است؟ هر کوششی برای وفق دادن داده های علمی با روایات کتاب مقدس چیزی جز یک سوء تعبیر نخواهد بود. هر چه بگوییم که ممکن است روزهای کار خدا مقارن دوره های بسیار طولانی ژئولوژیک باشد باز هم این مشکل برجای خود باقی می ماند که وجود نور را پیش از پیدایش خورشید و ستارگان چگونه توجیه کنیم. آیا می توان جداً پذیرفت که همه پرندگان قبل از ماهی ها و خاکزیان پدیدار شده اند؟ هر تلاشی در جهت تطابق داده های علمی با روایت کتاب مقدس، محکوم به شکست است. کتاب مقدس یک کتاب علمی نیست. به طوری که پاپ لئون سیزدهم در سال ۱۸۹۳ خاطر نشان ساخته است: «مؤلفان کتاب مقدس هرگز ادعا نکرده اند که پدیده های طبیعت را مطالعه می کنند. آنها برای وصف این پدیده ها از شیوه تکلم معمول زمان خود استفاده نموده اند.»

سرزنش مؤلفی که قرن ها پیش از میلاد مسیح می زیست به خاطر نداشتن معلومات علمی امروز ما همانقدر خنده آور است که اگر انسان های امروز را به خاطر نداشتن معلوماتی که تنها در قرن های آینده کشف خواهد شد سرزنش کنیم.

درک این باب از کتاب مقدس جز از راه بررسی منظور نویسندگان در قبال نیازهای جامعه ای که در آن می زیست برای ما امکان پذیر نخواهد بود.

او در جامعه ای می زیست که پیدایش جهان را در نتیجه کشمکش خدایان به راحتی می پذیرفت و به این جامعه قویاً یادآور می شد که خدایی جز خدای یکتا نیست و هستی همه چیز و خود انسان نیز از اوست (همان طوری که پولس رسول بعدها در رساله اول به قرن نهمین: ۶ خواهد گفت).

- در میان جامعه ای که ماه، خورشید و ستارگان را به عنوان خدایان پرستش می کردند، قصد مؤلف آن بوده است که کرات آسمانی را بر جای حقه خود در زمره آفریده ها بنشانند. آیا همین بینش یعنی شناساندن هر پدیده ای به عنوان جزئی از طبیعت که علیه تمایل هر چه بیشتر عموم به القاء مقام خدایی به پدیده های عالم بود. شرط اول و مقدمه اندیشه علمی نبوده است؟

- جامعه ای که مؤلف در آن بسر می برد کائنات را صحنه جنگ هایی بین قدرت های شر و قدرت های خیر می نمود و چیزهای مادی را به آسانی در صفوف شر جای می داد. اما او در قبال این جهان بینی، بیانگر یک خوشبینی ذاتی گشته و مدام تکرار می کند که هر چیزی که آفریده شده است نیکوست.

انسان مانند تاج و تارک کیهان ظاهر می شود. او شبیه خدای خالق آفریده شد و همه چیز به دست او سپرده شد، او به نحوی سرور مخلوقات است.

نکته های دقیق تر دیگر هم می توان خاطر نشان ساخت: مانند اصل برابری مرد و زن که در آن زمان در کمتر جامعه ای یافت می شده و حائز توجه و اهمیت می باشد.

اما مهمترین هدف مؤلف کتاب مقدس سرآیدن زیبایی و هم آهنگی خلقت است. او همه چیز را در قالبی گنجانیده است تا مجموعه را موزون تر سازد: در سه روز، خدا سه عنصر بزرگ را پدید می آورد: آسمان و زمین و آب ها - در سه روز، خداوند آنها را پر از ستارگان و مملو از انواع جانداران، پرنده، ماهی و خاکری، می سازد و هر بار این سخن چون آهنگی بر می گردد: «و خدا دید که نیکوست.»

پیدایش به مدت شش روز پیش از آسایش روز هفتم ادامه یافت تا با گردش سالانه عبادت و زندگی انسان وفق یابد.

انسان، مانند خدا، به شش روز کار در هفته دعوت می شود اما در روز هفتم، همان روز شنبه یا «سبت» یهودیان که یکشنبه مسیحیان جانشین آن شده است، شریک آسایش آفریدگار می شود.

به راستی از یک کتاب درسی با ادعای علمی اش بدور هستیم! ما از ره گذر باب اول که چون رواقی بر سر بنای عظیم کتاب مقدس است ناظر شگفتی های خداوند در پهنه آفرینش می گردیم و اقتدار سخن خدا را که یک یک موجودات را به هستی فرا خوانده است، تحسین می کنیم و در برابر چهره خداوند که بر آفریده ممتازش انسان پرتو افکنده است، غرق شادی و شگفتی می گردیم.

معنی کلمات را بشناسیم

سبت (شنبه)

مبدأ لغوی واژه «سبت» هر چه باشد، مفهوم کنونی آن در رابطه با تقسیم زمان به هفته های هفت روزه استراحت است. آخرین روز هفته به خدا تخصیص دارد و در آن روز از مشغولیت های عادی خودداری می شود. چگونه به رقم هفت که هفته را تشکیل می دهد، رسیده اند؟ احتمالاً ماه قمری را که بیست و هشت روز است تقسیم بر چهار کرده اند که در مورد بابلی ها مطمئناً این طور بوده است.

منظور اولیه از «سبت» رفع خستگی جسمی ناشی از شش روز کار انسان ها و دام ها است (خروج ۲۳:۱۲). حتی زمین کشاورزی نیز باید شش سال کشت شود و در سال هفتم استراحت نماید (این کار پیش از پی بردن به روش آیش و کود مصنوعی یک تدبیر خردمندانه بود)، و بدیهی است که از بهره برداری آن سال هم صرف نظر می شد (خروج ۲۳:۱۰). در یکی از دو متن ده فرمان (تث ۵:۱۲-۱۵) رعایت روز «سبت» حکم قانونی به خود می گیرد که از سوی خدا به یاد روزهایی قوم خدا در بند مصریان بودند اعطا گردیده است. پس آن روز، روزی مقدس و قابل احترام می باشد که نشان عهد خدا با انسان است. در کتاب مقدس منشأ تعطیل هفتگی به خالق عالم برگردانیده می شود: «این در میان من و بنی اسرائیل آیتی ابدی است زیرا که در شش روز خداوند آسمان و زمین را ساخت و در هفتمین روز آرام فرموده استراحت یافت» (ر. ک خروج ۳۱:۱۷؛ خروج ۲۰:۸-۱۱).

«سبت» خواسته خدا است و از این رو عامل آزادی خود شخص و دیگران است. در زمان انبیاء «سبت» جنبه شادمانی و جشن که طبعاً با استراحت همراه بود به خود می گیرد. اما یهودیان پیش از مسیح با اعمال انواع تحریم های پیچیده رعایت آن را طاقت فرسا ساخته بودند تا حدی که یک پزشک حق یاری به بیماری را در روز «سبت» نداشت.

از اینجا می توان فهمید که چرا هر بار که عیسی بیماران را در روز «سبت» شفا می بخشید با مخالفت یهودیان مواجه می شد که می دانیم عیسی در این مورد خود را «صاحب سبت» اعلام نموده است. «سبت را برای انسان مقرر شد نه انسان را برای سبت». (ر. ک مر ۲:۲۷)

... و همهٔ اینها نیکوست

عیسی در کلام خود به گل های صحرا، به پرندگان آسمان، به دانه ای که در خاک افشانده می شود، به خرمن و تاک، به مرغی که جوجه های خود را جمع می کند، به گوسفندان گله و به زنی که می زاید اشاره می کند... آیا او دوست دار طبیعت است؟ آری هست زیرا از کلام او پیدا است که با شادی به دنیای اطراف خود می نگرد. دید او به جهان - گیاهان و جانداران و انسان کاملاً باز است. او با چشمان به زیر افکنده و در خود فرو رفته راه نمی رود چرا که نسبت به موجودات پیرامون خود هرگز بی توجه نمی ماند.

با این حال، او بیش از یک دوست دار طبیعت است زیرا نگاه او از آنچه به چشم می خورد گذشته به عمق هر موجودی رسوخ می کند و قدرت خلاقه خدا را در او می بیند. دید او نسبت به جهان همان دید مؤلف کتاب پیدایش است، یعنی جهان را منظومه ای می داند که جلال خدا را می سراید. جزئی ترین جوانه سبزه و کوچک ترین ذره شن صحرا همه از خدائی سخن می گویند که مخلوق او می باشند. طبیعت، چون آئینه شگرفی است که چشمان مسیح و قدیسینش جلال خدای خالق را در آن می بینند.

آیا ممکن است که این بینش بدان معنا باشد که وجود طبیعت - گیاهان، جانداران و انسان - تنها یک واسطه باشد و بسان سایه ای که نشانگر حضور یک دوست است ماموریتی جز اشاره به خدا نداشته باشد؟ به هیچ وجه این طور نیست، بلکه بالعکس: همان احساس عمیقی که باب آفرینش را برانگیخته است در ذهن عیسی نیز جوشان است: هر موجودی در نظر او نیکو و زیبا است چون خداوند هنگام آفرینش آن را دوست می داشت.

این برداشت دوگانه از زیبایی یک یک مخلوقات (چون آفریده خدا است) و از شکوه مندی آفریدگار در سراسر کتاب مقدس انعکاس می یابد. در سراسر کتاب مقدس از ما دعوت می شود که مخلوقات را همان طوری که خدا به آنها محبت می کند، محبت نماییم و در بطن آنها آفریننده آنها را کشف کنیم. برای درک کامل تر این مطلب مثلاً از کتاب حکمت (۱:۱۳-۹) و یا از کتاب امثال (۲۲-۳۱) و از کتاب بن سیراخ باب ۲۴ را بخوانید.

اما دید انسانی که با ستایش و اعجاب به روی مخلوقات و خالق باز می شود بیش از هر کتاب دیگر در مزامیر داود منعکس است. مثلاً مزمور^۱ را بخوانید. شادی انسان در مقابل خلقت در

۱ - مزامیر ۱۹، ۹۳، ۹۵ (آیه های ۱-۷)، ۹۶، ۹۸، ۱۰۴، ۱۴۸ را نیز بخوانید در این مورد خاطر نشان می کنیم که شماره بندی مزامیر در کتاب مقدس همواره با کتاب های دعا مطابقت نمی کند. در اینجا از شماره بندی کتاب مقدس استفاده شده است.

تمام کتاب مقدس به صورت صحنه‌هایی گویا منعکس است: - خداوند به ابراهیم می‌گوید که اولاد او چون ستارگان در آسمان و ذرات خاک بر روی زمین بی‌شمار خواهند بود موسی خدا را بر فراز یک کوه نظاره می‌کند و داود پیش از آنکه رهبر شود چوپانی می‌کرد - انبیاء علاقه دارند که از درختان زیتون و انجیز و مو سخن گویند - طوبیاس در طی یک سفر طولانی محبت خدا را درمی‌یابد.

خواندن کتاب مقدس به ما یاد می‌دهد که دنیا را با دیدگان نو ببینیم و همه مخلوقات را محبت نماییم و به یاری آنها آفریننده همه هستی را بشناسیم.

این یک شناخت بنیادی است که ریشه بینش و رفتار دینی ما را تشکیل می‌دهد. برای همین است که کتاب مقدس از اولین صفحات خود چشم ما را به سوی خدایی می‌گرداند که آسمان و زمین را آفریده است.

$$۶ + ۱ = ۷$$

تشکیل زوج انسانی، به طوری که در باب اول کتاب پیدایش آمده است، آخرین مرحله آفرینش است. اکنون همه چیز جای خود را یافته است: آسمان، دریا، زمین، گیاهان، جان‌داران و بالاخره مرد و زن. کار خلاقه خدا پایان یافته و کار انسان‌ها آغاز خواهد شد که هدف آن ادامه و توسعه و شکوفایی خلقت خدا است. این کار باید از دو راه انجام گیرد:

«بارور و کثیر شوید و زمین را پر سازید...» باروری زوج انسانی موجودات تازه‌ای را به دنیا خواهد آورد که آنها نیز مخلوقات خدا خواهند بود. تولید نسل ادامه عمل آفرینش است.

اما این زوج انسانی از راه دیگری هم با خدای خالق هم‌کاری خواهد کرد، که آن کار است. زیرا مرد و زن برای آن خلق شده‌اند که بر همه موجودات حکومت کنند (پید ۱: ۲۶، ۱: ۲۸).

آنها نقش سروری دارند و سروری یعنی سازمان‌دهی، مدیریت و توسعه.

در دومین روایت آفرینش، انسان در باغی نهاده می‌شود که آن را پرورش دهد و حفظ کند. او نمی‌تواند دست روی دست بگذارد. او باید بکوشد و نه تنها در نقش باغبانی که به فکر گیاه است. در کتاب ایوب (۹: ۲۸-۱۱) از کارگران معدن با علاقه یاد شده است:

«انسان ها... دست خود را به سنگ خارا دراز می کنند و کوه ها را از بیخ می کنند.

و کوه ها را از بنیاد می کشد

در دل صخره ها حجره ها بوجود می آورند

و چیزهای نهان را آشکار می سازند.

کتاب بن سیراخ (۲۵:۴۸-۳۴) از روستا و صنعتگر و آهنگر و کوزه گر تعریف می کند و می گوید: «خلقت بر آنها تکیه دارد.» زیرا کوشش بشر دنباله کار خدا است. امروز وقتی انسان دستگاه های الکترونیکی تولید می کند، بذر را اصلاح می کند و یا ماهواره به فضا می فرستد و وقتی راز اتم را در می یابد، با هوش و کوشش خود شگفتی های نهفته خلقت را به روشنایی می آورد. کار و کوشش انسانی موقعی در مسیر خلقت خدا قرار می گیرد که انسان کشفیات و اختراعات خود را به خدمت برادران خود - انسان ها - می گمارد.

روایت اول آفرینش با توصیف آسایش خداوند ختم می شود: «... و در روز هفتم... فارغ شد... پس خدا روز هفتم را مبارک خواند و آن را تقدیس نمود...» (پید ۲:۳-۳).

این سخن در نگاه اول مرموز بنظر می آید. موضوع موقعی روشن می گردد که خدا ده فرمان را عطا می کند. آنگاه کتاب مقدس به ما می گوید که انسان نباید پیوسته کار کند (خروج ۲۰:۸-۱۱). او در روز هفتم باید آرامی یابد. او باید استراحت کند زیرا به تجدید قوا نیازمند است. اما... این است راز آن آیه از روایت آفرینش که او باید دست از کار بکشد تا با خداوند زندگی کند و در او آرامش یابد. او باید کار کند لیکن به آرامی خدا نیز ببیند. او باید بر روی زمین زندگی کند و دنیا را سامان دهد اما او در واقع بیش از یک مجری و یک مقاطعه کار است. او تنها در صورتی «شبیبه خدا» خواهد بود که پس از همکاری با خدا در آفرینش بتواند از خلقت فرا تر رفته به نظاره آفریدگار نائل شود.

قانون آسایش، مکمل قانون کار است. معادله ای که آن را عنوان این مقاله قرار داده ایم

یعنی $7 = 1 + 6$ از معادله های پایه زندگانی انسان است.

آنان را زن و مرد آفرید

چه کسی کتاب پیدایش را نوشته است؟

در عصر ما، کتاب اثری است فردی یا گروهی که غالباً به امضاء نویسنده یا نویسندگان رسیده است و شناسایی نویسنده یا نویسندگان و شرایط تدوین آن امر مشکلی نیست. اما آنچه در مورد کتاب‌های امروز و حتی دیروز صادق است، در مورد پاره‌ای از کتاب‌های بسیار کهن تمدن بشری، دیگر نمی‌تواند صادق باشد.

مثالی را در نظر گیریم که از زمان ما زیاد دور نیست. آیا می‌توان گفت نخستین سرایندگان قصاید حماسی قرون وسطی چه کسانی بوده‌اند؟ آن سرایندگان دوره گرد که اشعار را در مجالس می‌خواندند، محتوای اصلی و مشترک قصاید را به سلیقه خود مزین و به اصطلاح شاخ و برگ داده و آنها را همراه با این تغییرات به سرایندگان دیگر انتقال می‌دادند و این کار باعث شده است که این قصاید، به صورتی که امروز به دست ما رسیده است، در حقیقت هم اثر مؤلف اولیه و هم کار شاعرانه که ذره ذره در آراستن آنها کوشیده‌اند، شناخته شود. این است یک سنت زنده و کتاب مقدس نیز از این راه تدوین شده است. در بسیاری از کتب، به ویژه کتاب پیدایش، تشخیص زمان تدوین روایاتی که در مکان‌های مختلف نوشته شده است، کار نسبتاً آسانی است.

قبایل بنی اسرائیل همگی از هجرت‌های نیاکان و «پدر سالاران» خود و همچنین سرگذشت قوم عبرانیان تا زمان ورودشان به سرزمین موعود، خاطرات مشترکی را حفظ کرده بودند اما هر یک از این قبایل به وقایع تاریخی مربوط به عبادت‌گاه‌های محلی و به ویژگی‌های پیشینه قومی خود توجه بیشتری می‌داشتند. این روایات قدیمی در دوران‌های مختلف و تحت تأثیر جنبش‌های احیاء مذهبی، که همه را به «بازگشت به مبدأ» دعوت می‌کرد، گردآوری و اغلب از نو نوشته شده و به مجموعه‌هایی که بیشتر تنظیم شده بود، ملحق گردیده است.

کتاب پیدایش، کتابیست که به وسیله نویسندگان متعدد به نگارش درآمده و تألیف آن قریب هفت قرن یعنی از زمان خروج از مصر به همراه موسی (مقارن ۱۲۵۰ ق.م) تا بازگشت از تبعید

بابل (۵۳۸ ق.م) به دراز کشیده است. از آنجایی که این نویسندگان برای ما گمنامند، آنچه برای تحقیق ما باقی می ماند تشخیص دوران های بزرگ احیاء و تجدّد است که این متون در طی آن گردآوری شده است.

۱ - در زمان موسی، قبایل بنی اسرائیل برای نخستین بار در یک حماسه مشترک و زنده یعنی در آن راه پیمایی طولانی در صحرای سینا، شرکت یافتند.

روایاتی که از این تجربه برای آنها باقی مانده است با داستان های دیگر تمدن های کوچ نشینان دارای جوانب مشابهی است. اما در کتاب پیدایش تشخیص و تفکیک سنت هایی که از آن دوران رسیده است دشوار می باشد زیرا آنها بعداً تدوین مجدد شده اند و اکنون نسبت به روایاتی که بعد از آنها نوشته شده است جنبه منابع و زمینه را پیدا کرده است. مع الوصف، چهره قوی موسی بر تمام این سرگذشت پیدایش یک قوم سایه افکنده و مسلط است و او است که در خاطره مردم مؤلف اصلی نخستین کتب از کتاب مقدس باقی خواهد ماند.

۲ - در زمان داود و سلیمان (۹۰۰-۱۰۰۰ ق.م) این قوم، صاحب پادشاه می شود و نظام سلطنتی در طی سازماندهی خود خواهد کوشید که سنت های مذهبی نیاکان را مبنا و تکیه گاه خود قرار دهد. در این زمان در جنوب فلسطین، یعنی در ایالت یهودیه که نظام سلطنتی در آن پا گرفت، به گردآوری روایات مختلف رایج پرداخته اند و از این رواست که زبان و تشریفات و رسوم و افکار مذهبی خاص دربار اورشلیم در این متون انعکاس یافته است. نام خدا در این متون غالباً «یهوه» نامیده شده است و بدین جهت مجموعه این دسته از متون را سبک نگارش «سنت یهویتی» می نامند.

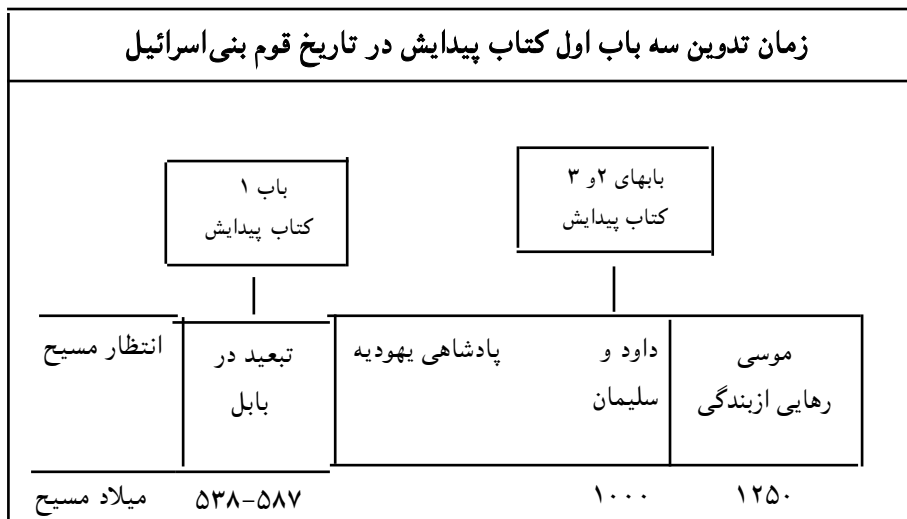
۳ - پس از گذشت یکی دو قرن، کشور پادشاهی به دو بخش تقسیم گردید. در سامره، پایتخت ملک شمالی، قدرت های محلی نسبت به احیاء آیین های بت پرستی، که پیش از رسیدن عبرانیان در سرزمین کنعان معمول بوده است، نظر مساعدی داشتند اما انبیاء و گروهی از هواداران مذهبی به مقابله با این خیانت برخاسته و در راه بیداری ایمان نیاکان و بازگشت مجدد به مبادی کوشیده اند. متونی که در این رهگذر فراهم و یا نوشته است رنگ ضد سلطنتی دارد و به آرمانها و اندیشه های انبیایی نزدیک تر است. این متون را از شیوه نگارش «سنت الوهیتی» می نامند زیرا در آنها خداوند به نام «الوهیم» نامیده شده است.

۴ - در سال ۵۸۶ ق.م. اورشلیم به تصرف دشمن درآمد و بهترین افراد قوم به بابل تبعید شدند. در آن وضع کاهنان اورشلیم، برای حفظ روح و وحدت تبعید شدگان از راه هدایت

اندیشه‌ها به سوی پیشینه دیرنشان، «سنت‌های یهویتی و الوهیتی» را فراهم نموده آنها را به وسیله نوشته‌هایی که از نو تدوین گردیده است به هم متصل ساختند و به وسیله آنها به مجموعه شکل واحدی بخشیده‌اند. بخش‌هایی که در این دوران نوشته شده است به «سنت کهناتی» معروف است.

کتاب پیدایش به شکلی که امروز آن را می‌شناسیم، اختتام یافته است.

برای پی بردن به چگونگی کاربرد این چهار سنت در متون کتاب پیدایش، به ضمیمه (صفحه ۱۲۷) مراجعه کنید.



<p style="text-align: center;">باب های ۴: ۲: الی ۴۲: ۳: روایت پیدایش</p> <p style="text-align: center;">† در کدام دوره از تاریخ؟</p> <p>در قرن دهم ق.م در دوران کامیابی. مسئله دردناک شر همواره مطرح است.</p> <p style="text-align: center;">† به قلم چه کسی؟</p> <p>احتمالاً توسط «حکیمان» و شاید نیز توسط کاتبان دربار سلیمان.</p> <p style="text-align: center;">† در پاسخ به کدام سئوالات؟</p> <p>چرا درد؟ چرا مرگ؟ چرا در اوج نیکبختی، وسوسه بی وفایی پیش آید؟</p> <p style="text-align: center;">† چرا این روایات را «یهوی» می نامند؟</p> <p>زیرا مؤلفان از ابتداء خداوند را «یهوه» می نامند.</p>	<p style="text-align: center;">باب های ۱ الی ۴: ۲: روایت پیدایش</p> <p style="text-align: center;">† در کدام دوره از تاریخ؟</p> <p>در قرن ششم ق.م به هنگام تبعید در بابل. در ایام غربت و شك و تردید.</p> <p style="text-align: center;">† به قلم چه کسی؟</p> <p>احتمالاً توسط «کاهنانی» که تحت تاثیر پیامهای انبیاء آن زمان قرار گرفته بوده اند.</p> <p style="text-align: center;">† در پاسخ به کدام سئوالات؟</p> <p>آیا خداوند ما را از خاطر برده است؟ آیا «خروج» مجدد امکان دارد؟</p> <p style="text-align: center;">† چرا این روایات را «کاهنی» می نامند؟</p> <p>زیرا توسط کاهنان نوشته شده است.</p>
---	--

معنی کلمات را بشناسیم

روح

‡ واژه روح - که در نهایت به معنی روح القدس در خواهد آمد، یعنی روحی که عیسی مسیح آن را در روز پنجاهه بر رسولان نازل کرد - در کتاب مقدس پیشینه طولانی دارد. معنی اولیه آن که از معنای فوق دورترین فاصله را دارد، «باد» و «دم» است که به زبان عبرانی «روح» و به یونانی **Pneuma** (پنوما) و به لاتین **Spiritus** (اسپیریتوس) تلفظ می شود. معنی بعدی «قوه حیاتی» و مأخذ حیات است. وقتی خدا روح حیات را به درون انسان می دمد (پید:۲:۷) او یک موجود زنده می گردد و هرگاه روح را از او پس می گیرد (ایوب:۳۴:۱۴) انسان می میرد.

‡ از آنجایی که طرز تنفس ما بر اثر احساسات تغییر می کند، معنی دیگری هم پدید می آید: روح، مکان تاثرات و احساسات انسان می گردد و سپس به یک صفت باطنی و خدادادی مبدل می شود: بدین معنی از «روح فیض و تضرع» (زکریا:۱۲:۱۰) و «روح حکمت» و... صحبت خواهد شد. همچنین درباره یک قهرمان گفته خواهد شد که جرأت و قدرت او از روح یهوه به وی می رسد مثلاً برای شمشون ر.ک به داوران:۱۴:۶ و ۱۴:۱۵.

‡ وقتی کتاب مقدس از روح خدا که محرک پیامبران است سخن می گوید مفهوم کلمه جنبه عالی تر و روحانی تری به خود می گیرد (حزقیال:۱۲:۳-۱۴). هم چنین در آن جایی که روح خدا حیات را به قوم اسرائیل باز می دهد (حزقیال:۳۷) یا آنجایی که خدا به امت خود وعده می دهد که «دل تازه و روح تازه» به آنها خواهد بخشید (حزقیال:۳۶:۲۵-۲۶) این روح به معنای همان روح یهوه که از آن یهوه است آشکار می گردد - «روح حکمت و فهم و روح مشورت و قوت و معرفت و ترس خداوند» (اشعیاء:۱۱:۱-۲) که بر بنده خدا نهاده شده است (اشعیاء:۴۲:۱ و ۶۱:۱). عیسی مسیح این نبوت را به خود نسبت می دهد (مت:۱۸:۱۲؛ لو:۴:۱۸). اکنون معنای روح به سرچشمه حیات باطن که انسان را دگرگون می سازد، مبدل شده است.

‡ بالاخره در عهد جدید، مکاشفه هنگامی به فرجام خود می رسد که عیسی درباره روح القدس به عنوان یکی از اقانیم ثلاثه سخن می گوید که او را خواهد فرستاد (یو: باب های ۱۴ و ۲۶، اع: ۱-۴-۵). روح به همراه وزش یک باد شدید در روز پنجاهه علنی می گردد

و به رسولان و تعمید یافتگان قدرت شهادت دادن به نام عیسی مسیح را می بخشد (تمامی کتاب اعمال رسولان). پولس رسول در طول یک رساله تمام نقش روح القدس را توصیف می کند مثلاً وقتی در رساله اولش به قرنتیان روح انسان را که رازهای انسان را می شناسد با روح خدا مقایسه می کند. زیرا هیچ کس رازهای خدا را نمی شناسد مگر روح خدا (۲: ۱۰-۱۱).

تذکر: برای آشنایی بیشتر با تاریخ واژه «روح» در کتاب مقدس مطالعه جزوه های ۱۴ و ۱۷ «جامعه کاتولیک انجیل» تحت عناوین: «دمیدن روح خدا» و «روح بخشنده حیات» مفید می باشد.

ازدواج

هر یک از دو روایت آفرینش (پید، باب های ۱ و ۲) با پیمان ازدواج پایان می یابد. اما نحوه معرفی مبدأ و قوانین ازدواج در آن دو متن یکی نیست.

دید یک دین شناس : ازدواج وصال آفرینش است

مترجمین غربی کتاب مقدس در عبارت «خدا آدم را آفرید... ایشان را مرد و زن آفرید» عفت قلم را مراعات کرده اند. اما زبان عبری که کلام خدا بدان بیان شده است پای بند این گونه پرهیزها نبوده و در متن اصلی چنین می گوید: «خدا آدم را آفرید.. ایشان را نرو ماده آفرید» که در ترجمه کتاب مقدس به زبان فارسی نیز همین عبارات اصلی حفظ شده است. تفاوت دو جنس خواست خدا است و هم چنین وصالشان، زیرا «خدا ایشان را برکت داد و بدیشان گفت بارور و کثیر شوید و زمین را پر سازید...» از سر آغاز آنها زوج هستند - دو موجود مکمل و آشکارا برابر یک دیگر که برای همزیستی خلق شده اند. آنکه خلق شده است مرد نیست بلکه یک زوج انسانی است و از همان دم تمامی نسل بشر در سلسله طولانی سده ها در ما و رای آن زوج اولیه دیده می شود. ازدواج از نسلی به نسل دیگر زندگی را به پیش می برد. تجدید نسل پی گیر امر آفرینش است.

دید يك شاعر : ازدواج کار محبت است

روایت باب دوم پیدایش با طرح چند صحنه پر معنی پرده‌ای از راز انسانی و دینی ازدواج بر می‌دارد. چند تذکر مختصر در این مورد می‌تواند هادی اندیشه شما باشد: «خوب نیست که آدم تنها باشد. پس برایش معاونی موافق وی بسازم.» خدا است که چنین می‌گوید و او می‌داند که آدم به یاری دادن و یاری خواستن، به محبت کردن و محبوب بودن نیازمند است و برای بهتر فهماندن برتری محبت بر هر چیز دیگر «راوی» تمثیلی نقل می‌کند:

در دنیا حیواناتی وجود دارند که بعضی از آنها حتی می‌توانند انسان را در کارش یاری دهند و حتی گاهی بعضی از دام‌ها ممکن است برایش عزیز باشند... اما هیچ کدام از آنها نمی‌تواند نیاز عمیق قلب را به عشق و محبت ارضاء کند. حضرت آدم به حیوانات نام می‌دهد که نشان می‌دهد آنها را می‌شناسد و بر آنها مسلط است. اما محبت غیر از تسلط است.

«آدم به خواب رفت...» همان طوری که ما هم در پایان یک روز پر از جستجوی زیاد و بی نتیجه، ممکن است به خواب رویم...

و خدا از یک دنده آدم زن را شکل داد. حیواناتی که آدم آنها را نام داد مثل خود آدم از گل شکل یافته بوده‌اند. اما زن از گل سرشته نگردیده است. او موجود نوینی نیست بلکه از دنده آدم بیرون آورده شده است. شاید بتوان گفت که او از دل آدم برخاسته است و آدم آرام نخواهد داشت تا اینکه یار شگرف خداداده را دوباره در قلب خود قرار ندهد.

«او نساء نامیده خواهد شد زیرا که از انسان گرفته شده.» این دو نام، مانند زوج و زوجه، طالب و جواب‌گوی یکدیگرند.

مؤلف خردمند با تذکری بسیار مهم موضوع را دنبال می‌کند: «از این سبب مرد پدر و مادر خود را ترک کرده با زن خویش خواهد پیوست.» در اینجا دامنه تمثیل را ترک می‌کنیم و یک راست به قلب راز نزدیک می‌شویم: عشق زوج به زوجه‌اش به خواست خدا باید بیش از مهر فرزند به پدر و مادرش باشد. یک پسر و دختر بیست سال عمر می‌کنند و از یکدیگر بی‌خبرند... اما روزی که به هم رسند، روزی که یکدیگر را اختیار کنند (زیرا این یک اختیار آزادانه است) روزی که محبت متقابل در دل هایشان بیدار شود، آنگاه هماهنگی جدیدی برقرار می‌گردد که نظام خانواده‌های قبلی را به هم می‌زند. آنها «ویس» و «رامین» بودند و به «رامین» و «رامینه»، زوج و زوجه مبدل شدند. این سخن خدا: «خوب نیست که آدم تنها باشد»، تمامی محبت خالق را به مخلوقش بیان کرده است. محبت خدا نسبت به ما سرچشمه محبت انسان است.

روایت اول آفرینش تاکید می کند که زوجین برابر و در نزد خدا جدایی ناپذیرند. روایت دوم به تفاوت های موجود در نقش زن و شوهر بیشتر تکیه می کند تا به جلای محبتی که آنها را یکی می سازد، ارج بیشتری بخشد. برابری زن و شوهر در پیش خدا و محبت زن و شوهر در خانواده قوانین بنیادی ازدواج است.

در جواب پرسش های شما

سؤال: اگر گناه آدم و حوا یک عمل جنسی نبوده است پس چرا مجازات باید زایمان توأم با درد باشد؟ (ر.ک پید۳: ۱۶-۱۹).

پاسخ: برای درک مجازاتی که نصیب زن گشته است باید کیفر مرد را هم در نظر گرفت. آنگاه متوجه می شویم که مرد و زن هر دو در همان چیزی که موجب سربلندی آنهاست، صدمه دیده اند. مرد که مأموریت دارد زمین را به ثمر رساند و قدرت خلاقه خود را به کار بگمارد اکنون باید این کار را طی مبارزه دائمی با «خار و خس» و به قیمت رنج و زحمت و به «عرق پیشانی» خود انجام دهد. زن، که بایستی سرچشمه حیات و «مادر جمیع زندگان» باشد، اکنون تنها از راه درد به باروری می رسد و نیز با اینکه همسر مرد آفریده شده است، اکنون در بیم آن بسر می برد که زیر سلطه شوهر خود افتاده، غلام او شود.

مؤلف ظاهراً می خواهد به ما بگوید: «ببینید دنیا تا چه حد مختل است که نجیب ترین کارهای بشر چون اعمال خلاقه مرد و تجدید حیات و هماهنگی زوج، همه اینها که بایستی منشأ شادی و سعادت می بود، اکنون جز در رنج و زحمت نیست.

چنانچه این باب را از دیدگاه صرفاً جنسی بخوانیم ناگزیر اندیشه کتاب مقدس درباره مسئله شر و گناه را ناقص و محدود می سازیم.

ای آدم تو کجایی

امان از سیب ...

کتاب پیدایش حقیقتاً برای آموزگاران دین، بسیار پیچیده بنظر می‌رسد. تا حدی که آدم و حوا، سیب و مار نمونه‌ای از مشکل‌ترین متن‌های مقدس مثال زده می‌شود. مفسرین به ستوه آمده و تفاسیر و تعابیر فزونی می‌یابد. با این حال، همه این کوشش‌ها لزوماً به روشن شدن مطلب نمی‌انجامد. ما در این مقاله ادعا نداریم که چنین مساله وسیع آموزشی را حل کردیم. بسیاری از مسائلی که در دامنه متن شناسی و دین شناسی مطرح است تا به حال پاسخ‌های خود را نیافته است و علم جدیداً لتأسیس تعبیر شناسی تازه نخستین مراحل را طی می‌کند.

یکی از مشکلات کار، ناشی از خود کودکانی است که آموزش دینی می‌بینند: تفاوت‌های ناشی از گروه‌های سنی، محیط خانوادگی و مدرسه و نیز خوی و اخلاق انفرادی مانع از آن می‌گردد که معرفی این مسائل دشوار با روش واحدی انجام گیرد. در این وضع هیچ چیز نمی‌تواند جای تجربه را بگیرد و تعیین خطوط هادی این آموزش تنها از راه یک ارزشیابی خردمندانه از تجربه‌ها امکان می‌یابد.

لذا به ذکر چند نکته اکتفا کرده و بحث را با توضیح یک امر بدیهی آغاز می‌کنیم: اولیایی که قصد دارند کودکان خود را به راز نمادهای کتاب مقدس و به ویژه کتاب پیدایش آشنا سازند، چقدر خوب بود که قبل از این کار شخصاً از وضع کنونی مطلب اطلاعی حاصل می‌کردند. مثلاً بارها می‌گویند: «سیب یک نشانه است» به گمان اینکه توضیحی داده‌اند. اما نشانه از چه چیزی؟ بعضی‌ها هنوز بر این عقیده‌اند که منظور یک عمل جنسی است و از این رو توضیحات خود را ماهرانه محو می‌کنند و یا اصلاً موضوع را مسکوت می‌گذارند. پس باید قبول زحمت کرد و به کودکان توضیح داد که سیبی بدون درخت و درختی بدون باغ و باغی بدون باغ بان نمی‌تواند باشد و همچنین می‌توان گفت که یک باغبان خوب از هر میوه‌ای که در باغش هست نمی‌خورد زیرا بعضی میوه‌ها سمی و برخی دیگر ویژه صاحب باغ است و کارهای باغ‌داری

و باغ بانی مستلزم رعایت حقوق و امتیازات آن کسی است که نه تنها صاحب باغ می باشد بلکه خاصیت بعضی گیاه ها و بعضی چیزهای دیگر را بهتر از همه می داند. آدم در میان باغ آفرینش مکلف است دستورات کلی برای حسن استفاده از آن را از خدا دریافت نماید زیرا این جهان حاوی قوای اسرار آمیزی است که قدرت آنها از یک مخلوق ضعیف و از عقل محدود انسان فراتر است.

آنگاه ممنوعیت اولیه مورد بحث، دیگر ظواهر یک شوخی آزمایشی و خود سرانه را که صاحب باغ با کارگران کرده باشد، نخواهد داشت و روشن خواهد بود که فعالیت انسان از طرف یک عقل والا هدایت می شده که این عقل، از آن پدر است.

در اینجا می توان موضوعی را پیش آورد که فرضیه سیر تکامل را مراعات می کند. آدم در باغی از خواب بیدار می شود و خواب آلود است... از این رو او باید تا زمانی که کاملاً از خواب حیوانی خود بیدار نشده است مانند یک کودک خواب آلود هدایت شود. جریان پیدایش را می توان به زمین خوردن پی در پی بچه ای تشبیه کرد که فکر می کرد می تواند درست راه برود در حالی که روحش هنوز به مه شب مه آلود بود.

آنگاه می توان به سهولت به تجربیات زندگی بچه ها اشاره نمود که گاهی میوه های تلخ خورده و عملاً پی برده اند که تأکید پدر و مادرشان بر نخوردن میوه بدون کسب اجازه تاجه حدی بجا بوده است. یادآوری تجربه کودکان خواب آلود نیازی به اصرار زیاد ندارد زیرا بچه ای آن را به خاطر دارد

۱. م. کانیاک

... خود را از حضور خدا پنهان کردند.

آدم و حوا در حال بی گناهی برهنه بودند. گناه خجالت را به میان آورد. در این رابطه سه موضوع کاملاً متفاوت باید در نظر گرفته شود:

† برهنگی و پوشیدگی نباید از اول به عنوان دو معیار اخلاقی معرفی شود و شرم و عفت در حقیقت جزء دستاوردهای گناه نیستند بلکه از داده های غریزی می باشد و باید بدین عنوان پرورده شود و تابع قانون روح گردد. یک کودک سالم به طور طبیعی به سوی یک عفت نسبی و مشروطی خواهد گرایید. این عفت طبیعی، او را در جهت هدایت خواهد کرد که بر حسب نوع مکان و

حرکات رفتاری خود، چه برهنه و چه پوشیده، همواره احساس آزادی کند. در اینجا باید مواظب باشیم «تابوهای^۱ جنسی» را بر کتاب مقدس مبتنی نکنیم.

مفهوم دوگانه «برهنه - پوشیده» را بهتر می توان به این صورت بیان نمود: «خود را نشان دادن - خود را پنهان کردن.» کودکی که وجدان پاک دارد خود را به آسانی به کسانی که دوستشان دارد نشان می دهد. حرکت پنهان شدن، گاهی نشان گر ناراحتی وجدان است. مثلاً بچه ای که بدرفتاری کرده باشد در اتاق خود پنهان می شود و در انتظار مراجعت پدر و تنبیه نهایی خود به سر می برد.

از جانب دیگر، عمل پنهان شدن یک بازگشت غریزی به حالت حیوانی تری هم می باشد. تربیت کودک، قلمرو فضایی بازی ها و حرکات او را گسترش می دهد و احساس نیاز به پناهگاه همواره نشان گر یک ضعف است. بچه ها می توانند بفهمند که آدم و حوا با نافرمانی خود تا حدی به حالت حیوانی برگشتند و به این علت خواستند خود را پنهان کنند. آنها مانند حیوانات تحت تعقیب، از بیم جان به آشیانه ای پناهنده می شوند. آنها دیگر پدری نمی بینند که آنها را به هستی آورده است بلکه صاحب باغ را که حقاً حیوانات مضر را بیرون خواهد راند. یک کودک از قایم باشک بازی احساسات عمیقی را به خاطر دارد که با تفسیری آگاهانه می توان آنها را زنده کرد.

در اینجا می توان مراحل لباس پوشیدن انسان را مرور کرد و معنای آن را روشن ساخت. برهنگی، حال انسانی بود در حضور خدایی که از نظر وی فقط یک پدر بود. وقتی او خود را با برگ های درخت پوشیده می سازد، آغاز جنگ است. پوشاک از پوست حیوانات ما را به شرایط حیوانی برمی گرداند. با توسعه و توجیه درست این مطالب، می توان به موقع موضوع فیض خدا را به میان آورد و آن را به لباس عید و یا جامه عروس تشبیه کرد. با نگاهی به مراسم عبادت می توان رابطه لباس را با مراسم جشن و مشارکت در جامعه ساکنین «شهر خدا» به طور زنده برای کودک نشان داد. اما لباس معمولی نیز از هم اکنون نشانه ای از آن مشارکت است. لباس شیک و لباس نو باید به عیدهای واقعی که موجب شادی روح است نسبت داده شود و آنگاه فیض خدا و جامه انسان که نشانه ای از آن است می تواند به معنای باز یافتن آزادی و شادی اصیل بهشت، نمایان گردد.

این چند مثال ما را نخست به این نتیجه می رساند که توجیه نمادهای پر معنای چند باب اول کتاب پیدایش هرگز نباید با این سؤال برگردد که آیا اینها حقیقت تاریخی دارد.

۱ - تابو (TABOU) واژه مورد استفاده جامعه شناسان و روان شناسان می باشد که در اصل نزد قبایل اولیه معنی «ممنوع» و «حرام» را داشته است. تابو به موجوداتی هم گفته می شود که از سوی جامعه تحریم شده باشند و این ممنوعیت قابل بحث عقلایی نمی باشد.

باید پس از وارد کردن کودک به انبوه نشانه های هستی، توجه را به برداشت های حسی و تجربی وی از احوال و رفتار عادی زندگی کودکیش جلب کنیم تا به یک نوع انطباق هویت کودک با شخصیت مورد توصیف کتاب مقدس برسیم. این انطباق هویت ریشه و اساس علاقه همه کودکان را نسبت به قصه ها تشکیل می دهد. البته از آنجایی که کودک می تواند خود را با موجودات خیالی صاحب قدرت های جادویی در بعضی از قصه ها منطبق سازد، خطری وجود دارد. اما انطباق کودک با آدمهای کتاب مقدس برای شناختن رفتار انسان در حضور خدا روشی آزموده و موثر است. وقتی کودک خود را با آدم منطبق می سازد و در جلد او، پس از ارتکاب کارهای احمقانه اش، با خدا «قایم باشک» بازی می کند، آنگاه یک لحظه از زندگی دینی خود را در سطحی کاملاً ابتدایی تجربه می کند. این تجربه نخستین بشرطی به تقوی خواهد رسید که آن لحظه ایمان ساده و زنده با بیان های سنجیده و دقیق تر پیگیری شود و ریشه های معقولی بدواند. در هر حال، زبان نمادین خاص کتاب مقدس، به ویژه در باب های اول سفر پیدایش، حرکتی را آغاز می کند که با کمک متون مقدس و آموزش دینی توسعه خواهد یافت.

ش

خواندن نخستین باب های کتاب مقدس گاهی ما را پریشان می سازد: آنها از ابتداء جهان و ماجرای آفرینش نخستین انسان ها با چنان لحنی زنده و به تفصیل روایت می کنند که باورش مشکل است. گویی که گزارش اتفاقات را از شاهد عینی می شنویم. ما انسان های قرن بیستم دوست نداریم خیال کنند ما زود باوریم و از این رو حاضریم که تمام این روایت را چون انبوهی قصه دل کش کنار بگذاریم، روایت هایی که شاید قادر باشند به نقاشان و پیکره سازان الهام بخشند و یا جهان خیالی کودکان را رنگارنگ تر نمایند، اما هرگز نمی توانند به طور جدی از اسرار پیدایش بشر پرده بردارند. با این حال، امروز نیز همانند گذشته، کلیسا از ما می خواهد که این روایات را جدی تلقی کنیم. دادن آموزش تحت قالب های داستانی، چه در مشرق زمین و چه در نزد ملت های جوان تر، کاملاً مرسوم است. بارها شده که مسیح در امثالی که می آورد از همین رسم و روش استفاده کرده است. ما از وجود یک نفر سامری که در راه اورشلیم به اریحا، نیکی کرده بود چیزی نمی دانیم، اما مثال سامری نیکوکار به ما امکان می دهد که درس مورد نظر عیسی را درک کرده آن را بخاطر بسپاریم.

روایتی که گناه آدم و حوا را نقل می کند از همین نوع است. منظور مؤلف آن نبود که به ما بگوید در آغاز بشریت چه گذشت و یا چگونه گذشت. او خواسته است که به ما کمک کند تا به شرایط انسانی خود بیندیشیم. او هرگز ادعا ندارد که در نقش یک خبرنگار گزارش تفصیلی روی دادی را بدهد، بلکه می خواهد ما را متوجه بحران عمیقی سازد که پیکار نوع بشر با شر است. مؤلف، مثل خود ما در دنیایی به سر می برد که تا چشمش کار می کرد شر و درد پیرامون خود می دید. در عصر او مانند عصر ما، آدم ها یکدیگر را می زدند و می کشتند. او در جایی که انتظار داشت گهواره مهر باشد به نفرت و کینه بر می خورد و آن جایی که امیدوار بود به خوشبختی برسد درد و مرگ در کمینش بود.

چرا کار دنیا به آنجا کشید؟ مسئولیت یکایک ما چیست؟ چه راهی به روی ما باز است؟ مؤلف مدعی نیست با این مسائل، مسائلی که هر روز به آنها بر می خوریم، جواب قطعی داده باشد. اندیشه انسان باز در گذر قرن ها و در پی الهام خدایی به غنای بیشتری دست خواهد یافت. با دوباره خواندن باب سوم کتاب پیدایش سعی خواهیم نمود، علی رغم تصورات مردمی و نحوه بیانی که چند هزار سال قدمت دارد، اهم حقایق مثبت و تاکیدات بنیانی را که راهنمای مؤلف بوده است، باز یابیم.

هم بستگی در شر

هرگاه عده ای وجود یک دنیای مشترک را بپذیرند، یکدیگر را به خویشاوندی قبول می کنند و متقابلاً آن عده ای که یکدیگر را منسوب بدانند، نسب به نیایی مشترک می برند. امروز هم هرگاه دو قبیله عرب کویر نشین پیمانی ببندند، اعضای هر دو قبیله هم دیگر را به چشم قوم و خویش می نگرند و برای اثبات این هم بستگی یک نیای مشترکی برای خود می یابند. در مقابل امکان فرد گرایی در شناخت شر، مؤلف کتاب پیدایش در تائید همبستگی عمیق آدمیزاد، تعمد دارد. گناهان و زشتی های ما منحصر به خودمان نیست بلکه در محیط نزدیک ما نیز گسترش می یابد و رفته رفته در ایجاد دنیایی مختل سهیم می گردد. به عبارت دیگر همه انسان های گناه کار با هم اعضای یک خانواده اند و همه ما در شر خویشاوندیم. از این رو مؤلف کتاب پیدایش از ما دعوت می کند که به گناه آدمی بیندیشیم. خویشاوندی ما در شر تنها شامل نزدیکان و یا حتی نسل ما نبوده بلکه در طول زمان به انسان

پیش از ما بر می گردد و به آیندگان هم سرایت خواهد کرد. اگر ما امروز در دنیای مختلی بسر می بریم این وضع غم ناک را از پیشینیان به ارث برده ایم و همچنین اگر دنیای در همی بنا کنیم فرزندان ما وارث آن خواهند شد.

مؤلف باب سوم کتاب پیدایش ما را دعوت می کند تا به زمان گذشته باز گردیم. ما از باستان شناس، تاریخ دان و انسان شناس می توانیم سؤال کنیم که آغاز استفاده از فلزات، اولین ظروف سفالی، اولین ابزار از سنگ تراشیده و یا سنگ صیقلی و استفاده از آتش به کدام ادوار بر می گردد... اما هیچ از خود سؤال کرده ایم که چقدر باید به عقب برگردیم تا به بروز نخستین خودخواهی انسان، نخستین کینه ها و نخستین خیانت برخورد کنیم؟ مؤلف به ما پاسخ می دهد: از همان لحظه ای که آدم، آدم است، از لحظه ای که او امکان انتخاب و دلیل برتری انسان است، یعنی آزادی، که این خود عامل ضعف و درماندگی او نیز می باشد.

گناه حضرت آدم گناه تمامی آدمیان است که از آغاز پیدایش در شر با یگدیگر همبسته هستند.

چرا مار

یکی از علل نفرت انسان از مار، بی گمان ناشی از تجربه روزمره انسانی است. مار در نظر ما موجودی ریاکاری است که در لحظه ای مفهوم مرگ را در بردارد، موجودی که پس از ارتکاب جرمش بدون اینکه رد پای باقی گذارد ناپدید می گردد.

اما، گذشته از اینها، منظور از انتخاب مار برای نقش ننگینش محکوم کردن مراسم بت پرستی ساکنان فلسطین نیز بوده است. زیرا مار، نشانه رسمی يك الهه کنعانی و نیز نشانه حیات، باروری و حکمت بود. پس انتخاب مار، که نماینده يك خدای دروغین است، برای القاء حرف خویش به جای سخن خدا کاملاً مناسب آمده است. به نظر می رسد که کتاب پیدایش می گوید: اگر شما سخن خدا را کنار بگذارید تا دنبال بت هایی بروید که به فرا خور خود آنها را اختراع می کنید، مرگ را به جای زندگی، تیغ و درد را به جای باروری و سعادت و جنونی مملو از نفرت، دروغ و خودخواهی به جای حکمت خواهید یافت.

گناه آدم

مؤلف باب سوم کتاب پیدایش پیش از هر چیزی می‌خواهد هم بستگی بنی آدم در شر را به اثبات رساند. برای توصیف گناه ایشان آدم و حوا را در حال خوردن میوه ممنوع به ما نشان می‌دهد. آیا می‌توانیم دقیق‌تر بگوییم که مفهوم این روایت چه باید باشد؟ مفهوم آن میوه معروف که آدم باید از آن پرهیز کند مطمئناً رابطه جنسی نیست. لازم است که بر این نکته تأکید کنیم زیرا این گونه تعبیر هنوز هم رواج بسیار دارد. در روایت قبلی دیده‌ایم که خداوند خود به آدم همسری عطا می‌کند: «و از این سبب مرد، پدر و مادر خود را ترک کرده با زن خویش خواهد پیوست و یک تن خواهند بود.» (پس آمیزش مرد و زن به عنوان انجام خواست خدا معرفی شده است. نخستین تبرکی که به زوج انسانی تعلق می‌گیرد، چنین است: «بارور و کنیز شوید و زمین را پر سازید و در آن تسلط نمایید.») پس پر واضح است که در این باب از کتاب مقدس، عمل زناشویی گناه محسوب نمی‌شود.

میوه ممنوع به میوه «معرفت نیک و بد» توصیف شده است و بعید است که مؤلف کتاب پیدایش برای بیان، چنین مفهوم مهم و مشکلی از تعریف یک سیب ساده (که آن همه مورد پسند تصویرگران مردمی بوده است)، استفاده کرده باشد. آن بحران عمیق بشریت را نمی‌توان یک روی داد پیش پا افتاده مانند دزدیدن میوه‌ای از باغ یک ارباب کج خلق دانست.

صحبت از «درخت معرفت نیک و بد» است... آیا خدا خوردن آن میوه را از روی دشمنی با علم و دانش قدغن کرده است؟ مسلماً خیر. شناخت علمی جزو ثروت‌های بشر است و بشر برای به وقوع رساندن نقش خلاقه خویش به علم نیازمند است. انسان از روی تشابه‌اش با خدا باید خالق باشد و نقش او نقش سرور طبیعت است که کتاب پیدایش خود این را می‌گوید.

«معرفت نیک و بد» به زبان کتاب مقدس یعنی امکان داوری و تصمیم‌گیری درباره آنچه که خوب یا بد است. انسان خود را بر سر راهی می‌یابد که انتهایش ناپیدا است و باید آن را طی کند تا به سر نوشت خود برسد. اما سر هر دو راهی انسان مواجه به انتخاب است. به چه دلیلی او باید به آنچه نیکو است بپیوندد و یا از آنچه بد است بپرهیزد؟ کلام خدا به وی عطا شده است تا راهش را روشن سازد. کلام خدا گاهی به صورت امر است: «قتل مکن... دزدی مکن... یعنی از میوه ممنوع مخور...» و گاهی هم این کلام، انسان را به سوی ماورایی فرا می‌خواند و مناظری

بی کران در پیش رویش می گشاید. کلام خدا تنها یک فرمان نیست رهنمون هم هست. کلام خدا برای انسان سرنوشت نوینی رامکشوف می دارد که او هرگز نمی توانست در خود آن را کشف کند. کتاب پیدایش، انسانی را نشان می دهد که شدیداً مراقب استقلال خود بوده و کلام خدا را رد می کند. او می خواهد خود را در جای خدا نهد. او خود را آن چنان قدرتمند تصور می کند که می خواهد اختیار آینده خود را بدست گیرد، حرف خود را به کلام خدا ترجیح می دهد و به جای اینکه از خود فراتر رود در خود محبوس می شود و خود را مرکز دنیا می پندارد. انسان باور می کند که می تواند نیک را از بد تشخیص دهد و متوجه نیست که خوب و بد را در هم می کند، همه چیز را به هم می زند و به هدر می دهد. او مولد کینه و دروغ و مرگ است.

صلیب مسیح - آئینه گناهکاران

تاریخ قوم اسرائیل به حد کافی از شورش های پی در پی انسان و کشش ذاتیش به شر حکایت می کند. با این حال، قرائت کتابهای مختلف عهد عتیق آن احساس را به خواننده نمی دهد که وضع مذهبی بشریت به طور علاج ناپذیر به خطر افتاده باشد. البته در مورد بت پرستان این بدبینی صادق است، لاقلاً، تا زمانی که خدای راستین را رها کرده و خدایان دروغین را پذیرفته، مخلوق را به جای خالق مورد پرستش و خدمتگزاری قرار بدهند. در خصوص آن عده از فرزندان بنی اسرائیل هم که شریعت را نادیده می گیرند این حکم صادق است. اما گذشته از اینها چنین به نظر می رسد که عده درستکاران در قوم اسرائیل کثیر باشد. مؤلف کتاب حکمت که متأخرترین کتاب عهد عتیق می باشد، با جرأت قوم اسرائیل را «امتی مقدس و از نسل بی نقص» توصیف می کند (حکمت ۱۰:۱۵).

اما وضع بشریت برای یوحنا و پولس رسول بالعکس از ریشه فاسد و در مقابل عدل به کلی ناتوان است. در نظر یوحنا رسول دنیای انسان ها چه در گذشته و چه حال، دنیایی است ساقط و منحط و بالکل زیر سلطه شریر، دنیایی که لایق محبت نیست و دشمن خدا است. تاریکی و دروغ و گناه و مرگ جزء لاینفک وضع عموم بشر است. نسل انسان در مجموع و یک جا تباه است. در نظر پولس رسول نیز همه انسان ها در بردگی گناه و قدرت های شریر به سر می برند. تمام دنیا در پیش خدا گناهکار شناخته شده است: «یهودیان و غیر یهودیان همه اسیر گناه هستند.»

چنان که کتاب مقدس می فرماید: «حتی یک نفر نیست که کاملاً نیک باشد. کسی نیست که بفهمد یا جویای خدا باشد. همه آدمیان از خدا رو گردانیده اند، همگی از راه راست منحرف

شده اند، حتی یک نفر نیکوکار نیست.» (روم ۳: ۱۰-۱۲)، «زیرا خدا تمام مردم را گرفتار نافرمانی کرده است تا بر همه ترحم فرماید» (روم ۱۱: ۳۲).

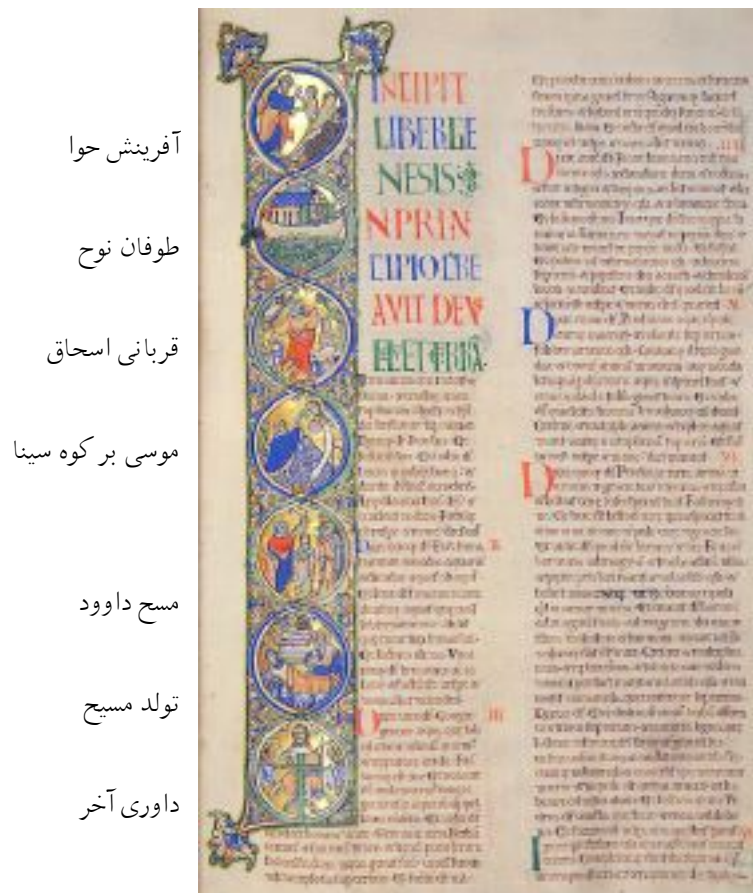
چگونه یوحنا و پولس به چنین ادراک فجیع و به ظاهر وحشتناک و بدبینانه نسبت به وضع بشریت رسیده اند؟ از راه تعمق در صلیب مسیح.

واعظان و مؤلفان روحانی قرون وسطی، صلیب را «آئینه گناهکاران» می دانستند. آنها ایمان داشتند که یک نفر مسیحی نمی تواند به درستی از گناهان خود و از اعماق قصور خود آگاه شود مگر این که در مقابل صلیب مسیح به خود بنگرد و به یاد آورد که مسیح به خاطر او و به جای او خود را تسلیم نمود و کفاره گناه گردید. امروز هم هرکس در ایمان، به شرح درد و رنج و مرگ مسیح بیندیشد آیا باز به گونه ای آن سخن عیسی را نمی شنود که به پاسکال گفته بود: «در احتضار به فکر تو بودم. آن قطره خون را به خاطر تو ریختم؟»

در واقع برای آنها مفهوم مسیحی بودن جز اعتراف به آنکه عیسی (همان طوری که خود او در شام آخر رسماً اعلام کرده بود)، برای همه انسان ها، خون خود را ریخته و مرگ را پذیرفته است تا همه انسان ها را نجات دهد، چیز دیگری نبوده است. اما وقتی ایمان داریم هم چنان که پطرس رسول هم تأکید می نماید (اع ۴: ۱۲)، که نجات انسان جز از راه عیسی مسیح امکان ندارد، آیا همان نیست که بگوییم همه انسان ها گناهکارند؟ آیا وقتی با یوحنا می گوئیم که پس خدا آمده است تا اعمال شیطان را که سلطان این دنیا است سر به نیست کند (۱ یو ۲: ۸، ۳: ۸-۱۰ و ۸: ۴۴؛ ۲: ۱۴)، همان نیست که قبول کنیم که همه بنی آدم به حال بندگان و بردگان شیطان در آمده اند؟ به عبارت دیگر آن تصویری که رسولان از وضع دینی بشریت برایمان طرح می کنند چیزی جز یک نوع قالب مقعر و یک نوع «نگاتیف» ظهور عیسی مسیح نیست. اگر مرگ مسیح بر روی صلیب و رستاخیز او تنها امید بشریت است پس آشکار است که بشریت از دست رفته بود. اما این تباهی بشر از کجا می آید؟ اگر نجات مسیح بدون استثناء شامل همه انسانها باشد آن تباهی نیز باید ناچار از اصل و مبدأ باشد. در واقع آنچه برای پولس رسول از خواندن پی در پی باب های اول کتاب پیدایش و کتاب حکمت در نور ایمانش به عیسی مسیح آشکار گردیده است، این بود که گناه حضرت آدم تنها رنج و مرگ جسمی را به دنبال نداشته بلکه علاوه بر آن و به نحوی عمیق تر تمام فرزندان او را به درون گناه و مرگ ابدی کشانده است: «همان طوری که گناه به وسیله یک انسان به جهان وارد شد و مرگ را به همراه آورد به همان سان مرگ همه را در بر گرفت چون همه گناه کردند» (ر.ک به روم ۵: ۱۲). و «... بسیاری در نتیجه سرپیچی یک نفر گناهکار گشتند...» (ر.ک به روم ۵: ۱۹).

از این رو، به نظر پولس رسول همه آدمیان با حضرت آدم در گناه شریک می باشند. اما منظور پولس رسول از ذکر این شراکت، مکشوف ساختن یک همبستگی دیگری است که حتی از همبستگی قبلی نیز مرموز تر است: شراکت تمامی انسان ها با عیسی مسیح. خدا اجازه داد که گناه و اثرات مرگبارش بروز کند تا مسیح بر آنها پیروز گردد:

«جایی که گناه فزونی یافت فیض خدا به مراتب بیشتر گردید تا همان طوری که گناه در مرگ فرمانروا بود فیض خدا نیز در عدالت برای زندگی جاویدان به وسیله خداوند ما عیسی مسیح فرمانروا باشد» (ر.ک به روم ۵: ۲۰-۲۱).



آفرینش حوا

طوفان نوح

قربانی اسحاق

موسی بر کوه سینا

مسح داوود

تولد مسیح

داوری آخر

کتاب مقدس کلیسای بزرگ وینچستر در انگلستان
شروع کتاب آفرینش

زمین را پُر کنید و آن را بارور سازید

کتاب پیدایش باب‌های ۴ و ۵

مرگ هابیل عادل

تاریخ بشر غیر از یک سلسله اتفاقات ساده است، که به ترتیب در طول زمان روی داده است. چنانکه دیده شده است گاهی یک واقعه و یا وصفی که از آن باقی می‌ماند به ما کمک می‌کند که مفهوم واقعه دیگری را که بعدها اتفاق افتاده است، بهتر درک کنیم. آن چند خطی که در سفر پیدایش درباره هابیل آمده است از این جمله می‌باشد.

«بسوئه»^۱ که کتاب مقدس را به خوبی می‌شناخت در مقابل مرگ هابیل تأمل می‌کند و چنین می‌اندیشد:

«از همه فرزندان حضرت آدم که مشمول حکم مرگ گشته‌اند، نخست، هابیل درستکار بود که فدای آن حکم گردیده است...»

نخستین مرگ، مرگ طبیعی نبوده و همین نشان می‌دهد که احدی از مرگ رهایی نخواهد یافت. زیرا حتی هابیل درستکار بدان گرفتار شده است.»

اما این مرگ واقعاً مرموز است...

«مرگ برای گناهکاران بوجود آمد اما اعمال قدرتش با بی‌گناهی آغاز گردید!»

باب سوم سفر پیدایش مرگ را تحت عنوان کیفر معرفی می‌کند... چه کیفر عجیبی که

۱ - بسوئه BOSSUET اسقف فرانسوی در قرن هفده میلادی می‌زیست و جزو استادان بزرگ خطابه دینی و ادبیات کلاسیک فرانسه بمشار می‌آمد.

مجری اش قائن باشد و ضربه اولش به کسی وارد آید که خدا هدایایش را پسندیده است! قتل هابیل آشکارا نشان می دهد که مرگ عامل برقراری علنی عدل نبوده بلکه عامل بی عدالتی هم می تواند باشد. تمامی تاریخ بشر از آن پس این نکته را کراراً ثابت می کند.

«خداوند اجازه داد که این طور شود تا بنیاد مرگ ضعیف تر باشد.» آنچه از قتل نادرست هابیل برمی آید مثل آن است که گویی مرگ از بدو شروع ناکام و سلطه اش محکوم به فنا بوده است.

«بسوئه» به مرگ عیسی می اندیشد:

«خداوند خشم مرگ را به امیدواری ما مبدل ساخت.» زیرا به خواست او است که هابیل درستکار که بدست قائن به ناحق به قتل رسید، نمادی از عیسی مسیح - آن عادل عادلان که اعدام ناحقش مستوجب رهایی همه جنایتکاران است، خواهد گردید.

نخستین شهید

سیپرئین مقدس (GUJbh7mdfYb) که قرن‌ها پیش از «بسوئه» در دوره موج بزرگ آزار مسیحیان می زیست و به سال ۲۵۸ بر اثر آزار از پای درآمد، هابیل را نخستین شهید می دانست: او به مرگ طبیعی نمرد بلکه به دست برادرش که از او نفرت داشت چون محبوب خدا بود، به قتل رسید.

«با قتل هابیل درستکار فصل شهادت گشوده شد زیرا نخستین کسی بود که در راه حق و عدالت متحمل مرگ گردید» (نامه ۵:۵۸). این نظامی است که از آغاز جهان برقرار است: «در این دنیای دون حق و عدالت باید متحمل رنج گردد زیرا می بینیم که در سرآغاز هابیل درستکار کشته می شود و راه به روی تمام درستکاران و انبیاء و رسولان می گشاید» (نامه ۶:۲).

در اینجا سیپرئین قدیس سخنان خود عیسی را بازگو می کند که گفته است: «انبیاء را خدا فرستاده و آنها را مورد تعقیب و آزار قرار داده، تازیانه زده و کشته اند و این جریان «از خون هابیل درستکار تا خون زکریا...» (متی ۲۳:۳۵) برقرار بوده است.

قربانی هابیل

قربانی های هابیل و قائن اولین قربانی هایی است که کتاب مقدس از آن اسم می برد. خدا یکی را پسندیده و دیگری را نه پسندیده است... چرا؟ کتاب مقدس در این مورد شرحی نمی دهد

اما از همان ابتداء مسئله بزرگی را طرح می کند که همه انبیاء بدان خواهند اندیشید: آداب ظاهری قربانی از حال درونی قربان گذار اهمیت کمتری دارد. قربانی هابیل مورد پسند قرار می گیرد چون قربان گذار خدا را دوست می دارد: «از سر ایمان بود که هابیل قربانی ارزنده تری از قربانی قائن تقدیم نموده و درستکار خوانده شد» (ر.ک به عبر ۴:۱۱). مرگ او، قتل فجیع او، شهادت او به قربانی بزرگتر از آن هم می انجامید که از همان زمان از دور قربانی کامل جلیجتا را اعلام می دارد و همان رساله به عبرانیان «از خون تزکیه کننده» عیسی سخن می گوید: «که از خون هابیل گویاتر است.» (ر.ک به عبر ۲۴:۱۲).

در هر قربانی مقدس

اکنون بهتر می توان فهمید که چرا در برگزاری هر قربانی مقدس پس از تقدیس هدایا کلیسا چنین دعا می کند: «این هدایا را بپذیر همانطوری که هدایای بنده خود هابیل درستکار را پذیرفته ای.»

در سیر هزاران سال از تاریخ طولانی بشر قربانی و مرگ ایمانداران به همراه قربانی و مرگ مسیح می آید و در او است که همه آنها مفهوم می یابد و مرگ شکست می خورد: «ای مرگ، کجاست پیروزی ات؟ سپاس خدای را که توسط سرور ما عیسی مسیح ما را پیروزی می بخشد.» (اول قرنتیان ۱۵:۵۵)

... بود که مرد

وقتی باب پنجم سفر پیدایش را می خوانیم ابتداء از طول عمر اعجاب انگیز اولین آدمیان حیرت زده می گردیم (رجوع شود به صفحه ۴۱)، اما سبک و شیوه این نسب نامه بیش از آن درخور توجه ما می باشد.

بیانی سرخورده

از ده نفر اسم برده می شود و در باره هریک مختصری می خوانیم: «بزیست... آورد... زندگانی کرد... که مرد.» زمان کم اهمیت است، حال چه ۹۱۲ سال عمر شیت باشد و چه ۹۶۹ سال متوشالچ، فرجام همان است: مرد. تعداد سال هر چه باشد همواره خیلی کم است. گویی

از هم اینجا شکایت ایوب به گوش ما می رسد:
 «انسان زاده زن، عمری کوتاه دارد،
 اما از زحمات اشباع است
 چون گلی می شکفتد و پژمرده می شود.»

(ر.ک به ایوب ۱:۱۴)

هر چند رقم سالهای عمر سالاران بالا باشد همان رقم گواه است که به گفته ایوب «سالهای عمر معدود است.» همواره پایانی وجود دارد که همان است: مرگ.

اثری از بهشت

همه مرده اند لیکن همه نامبردگان فرزند آورده اند. انسانها می میرند اما نسل بشر ادامه و توسعه می یابد. تبرک خدا بر نخستین زوج همچنان باقی است: «بارور و کثیر شوید و زمین را پر سازید» (ر.ک به پید ۱:۲۸). اولین آیات باب پنجم نیز به آن تبرک اشاره می کند و تذکر بسیار ارزشمندی را می افزاید: «در روزی که خدا آدم را آفرید به شبیه خدا او را ساخت... آدم صدو سی سال بزیت پس پسری به شبیه و به صورت خود آورد.» در اعماق فقر و درماندگی فرزندان آدم آن شباهت و صورت خدای را بیکدیگر انتقال می دهند.

آن که نمرد

در میان آن فهرست بلند و اندک یک نواخت باب پنجم، ناگهان اتفاق فوق العاده ای پدید می آید: خنوخ! «این یکی نمرد» بلکه «خدا او را برگرفت.» درباره سالاران دیگر قوم گفته شد که زیستند، فرزند آورند و مردند اما در خصوص خنوخ زبان کتاب مقدس دگرگون می شود. کتاب می گوید که او «با خدا راه می رفت.» این عبارت مخصوص کتاب مقدس، تقدس را بیان می کند و نیز خاطر نشان می سازد که خنوخ بهر سو که می رفت و در هرکاری که انجام می داد همراه خدا بود. او از نزدیکان خدا بود.

خنوخ نمی میرد. مسلماً این یک امتیاز است زیرا مرگ سرنوشت و قانون بشر گشته بود. اما این امتیاز یک بخشش خود سرانه نیست، بلکه تابع یک منطق ژرف است. خدا خنوخ را با خود برگرفت زیرا خنوخ از پیش با او بود. او زمین را ترک می کند اما همچنان با خدا است. او مثل دیگران نمی میرد بلکه راهی کمال هستی می شود.

از زمین به آسمان

آنچه در اولین صفحات سفر پیدایش درباره خنوخ گفته شده است به انسان های عهد قدیم کمک می کرد تا به مفهوم و هدف زندگی بیندیشند و آن را دریابند.

«وراستان روی او را خواهند دید» (مزمور ۱۱:۷).

«وراستان به حضور تو ساکن خواهند شد» (مزمور ۱۴۰:۱۴).

«دل ما، در او شادی می کند» (مزمور ۳۳:۲۱).

وقتی مزامیر با چنین زبانی سخن می گویند آیا از زمین صحبت می کنند و یا از زندگی انسان در ماورای زمین؟ آیا درست تر نیست که بگوییم آنها پیوستگی بین جستجوی خدا در این دنیا و آن بخشش خدا در روزی که انسان را به آغوش خود خواهد پذیرفت، حس می کنند.

«خوشابحال او که تو را با خود می بری» (ر.ک به مزمور ۶۵:۵).

«تو دست راست مرا در دست خود گرفتی

و سپس مرا در جلال فرا خواهی برد» (ر.ک به مزمور ۷۳:۲۴).

خنوخ نخستین انسانی بود که خدا او را «برگرفت.» او گرفته شد چون به همراه خدامی زیست... در روی همین زمین، زندگی او زندگی پاکان بود و این همان چیزی است که مؤلف باب پنجم به آن می اندیشد. رقم سالهایی که او به خنوخ بخشیده است برابر ۳۶۵ روز یک سال است. این رقم در نظر مؤلف نشانه سرشاری و کمال است. در ماورای یان ریاضیات عهد قدیم که از نظر ما اندکی عجیب است، ما به کمک خنوخ مفهوم کمال را در می یابیم که همان «با خدا راه رفتن» است و نیز این را کشف می کنیم که انسان در ماورای زندگی خاکی و در پیوستگی با آن به زندگی با خدا دعوت می شود. خنوخ نمی میرد. او نشان اولیه رستاخیز مسیح است.

در جواب پرسش های شما

سؤال: ناپدید شدن خنوخ چگونه قابل توجیه است؟ چرا فکر نکنیم که او هم مانند ایلپاء نبی بوسیله یک بشقاب پرنده یا چیزی نظیر آن ربوده شده است؟ آیا امکان دارد که این «گردونه آتشین» از کره زهره آمده باشد؟

پاسخ: شما شباهت داستان خنوخ را با داستان ایلپاء نبی بخوبی دریافته اید اما در بقیه سوالها

آشکارا تحت تأثیر داستانهای تخیلی شبه علمی (GM]YbWV'Z]W]cb) هستید که با طریقه کتاب مقدس رابطه چندانی ندارد.

در مورد ایلیاء نبی و انبیاء دیگر «گردونه آتشین» نشانگر حضور خدا است (۲ پاد ۱۱:۲ و ۷:۶) و بیان سفر خروج نیز چنین است هر چند که شیوه آن رسمی تر است (خرو ۳:۳-۲ ر.ک به پیدا ۱۷:۱۵، داوران ۲۰:۱۳ و ...). پس معنای داستان خنوخ مانند ایلیاء نبی چنین می باشد: انسان هایی هستند که برای آنها مرگ، بر خلاف اعتقادات رایج در زمان عهد عتیق سقوطی بدون نیستی و یا به یک هستی ناقص نبوده بلکه صعودی بسوی هستی مرموزی است که مشارکت در حیات خدا است. آنهایی که با خدا زندگی می کنند هرگز در زندگی با خدا وقفه ای نمی بینند. قدیمیان از ابراز این راز به کمک تصاویر مهیج پرهیز نمی کردند. اما اگر ما این تصاویر را به طور مادی تعبیر نماییم نشانه آنست که طرز فکر آنها را اصلاً درک نکرده ایم.

در بین گروه هایی که خواستار آشنایی با کتاب مقدس می باشند، سؤالی که به کرات مطرح می شود، این است که اگر آدم و حوا تنها صاحب سه پسر یعنی قائن و هابیل و شیث بوده اند، پس در این صورت همسر قائن که در سفر پیدایش از آن سخن به میان می رود، از کجا آمده است (سفر پیدایش ۴:۱۷)؟

پس از آنکه لبخندی بر لبانمان ظاهر شود، باید توجه داشت که مطرح شدن چنین سؤالی از جانب «مبتدیان» امر، مشکلی حقیقی را بیان می دارد.

(۱) متن کتاب پیدایش در این مورد به بن بست برمی خورد بدین معنی که حتی اگر آدم و حوا دختری می داشتند (در سنت یهود، خواهر دوقلو هابیل)، در این صورت به زنای با محارم منتهی می شد. اما مسأله دیگری که مطرح می شود این است که پسر سوم یعنی شیث نیز به نوبه خود پدر می گردد (کتاب پید ۴:۲۵). لذا بهتر است که متن را به طور تحت اللفظی به شیوه «بنیادگرایانه» در نظر نگیریم.

(۲) در متن دیگر قائن، جد قائنیان یا قینیان محسوب می شود و جماعت مزبور در عهد داوران و داود در سبط یهودا ادغام شدند (به عنوان مثال رجوع شود به داوران ۱:۱۶؛ اول سموئیل ۶:۱۵ یا اعداد ۲۱:۲۴-۲۲). اینان مردمانی خشن بوده و هم چنین لمک عادت به کینه توزی و انتقام داشته اند (کتاب پیدایش ۴:۲۳-۲۴). برای بیان اینکه نفرت و جنایت به سر منشاء بشریت برمی گردد، روایت مربوط به جد ایشان یعنی قائن، از شهرت آنان به تندی و خشونت سود می جوید.

(۳) از طرفی، متن مربوط به ذریت قائن (سفر پیدایش ۴: ۱۷-۲۴)، به طرز دلخواه با عبارات ضمنی مرتبط نمی‌گردد. قائن که محکوم به سرگردانی است، جد شهرنشینان می‌شود! به علاوه متن مزبور سنت مربوط به طوفان نوح را فراموش می‌کند، چرا که قائن به عنوان جد مغنیان و آهنگران معرفی شده است، حال آنکه تنها خانواده نوح از فرزندان شیث بود که از طوفان رست. خلاصه کلام، این متون مختلف، نگارشی بهم پیوسته را تشکیل نداده، بلکه سنت‌های مستقلی می‌باشند که در کنار یکدیگر آمده‌اند مبذول نداشته است.

پیشینیان، پهلوانان و دیوان

هنوز گاهی می‌گوییم: «او عمر نوح را دارد»... و لبخند می‌زنیم. اما برای بسیاری از ایمانداران این سؤال جداً مطرح می‌شود که این فهرست اشخاص با عمری بی‌اندازه دراز (۹۱۲ سال عمر شیث و ۹۰۵ سال عمر انوش... و ۹۶۹ سال عمر متوشالح...) در کتاب مقدس چه معنی و مفهومی می‌تواند داشته باشد.

پادشاهان سومر

موضوع این باب از کتاب مقدس متعلق به مباحثی است که در نوشته‌های دوران باستان مشرق زمین رایج بوده است. ببینیم خلاصه آنچه بر روی یک لوحه به خط میخی نوشته شده چه می‌باشد:

«وقتی پادشاهی از آسمان فرود آمد ابتداء در «اریدو» مستقر گردید. آ - لو-لیم به مدت ۲۸۸۰۰ سال پادشاهی کرد... هشت پادشاه به مدت ۲۴۱۰۰۰ سال بر پنج شهر حکمرانی کردند و سپس طوفان بزرگ زمین را روفت.

بعد از طوفان دوباره پادشاهی از آسمان فرود آمد و در شهر کیش مستقر گردید. در کیش گا... اور ۱۲۰۰ سال پادشاهی کرد... ان-مه-باراک-سی، سلاحهای ایلام را گرفت و به غنیمت برد، او ۹۰۰ سال پادشاهی کرد...

بیست و سه پادشاه، به مدت ۲۴۵۱۰ سال و سه ماه و سه روز ونیم پادشاهی کردند. کیش، در جنگ شکست خورد و پادشاهی به ا-آنا، منتقل شد که همان اورک است.

مسکیاگ - گاشر، پسر خدای خورشید اوتو، کاهن بزرگ و در عین حال پادشاه شد و ۳۲۴ سال پادشاهی کرد... گیلگامش خداگونه... ۱۲۶ سال پادشاهی کرد. در کل دوازده پادشاه ۲۳۱۰ سال پادشاهی کردند. اوروک در جنگ شکست خورد و پادشاهی به اور منتقل شد... مس - آنه - پادا، ۸۰ سال پادشاهی کرد. در کل چهار پادشاه ۱۷۷ سال پادشاهی کردند.»

اساطیر و تاریخ

هیچ دانشمندی متخصص خود را قادر نمی داند که این گونه مدرک را کاملاً توجیه نماید. اما چند نکته آن قابل ملاحظه می باشد:

تمام شهرهایی که اسم آنها در فهرست آمده است شناسایی شده و آثار آنها در جنوب بین النهرین یعنی سومر باستانی کشف شده است. از جانب دیگر فهرست به شخصیت های تاریخی منتهی می شود و لوحه ای به اسم شاه مس - آنه - پادا بدست آمده است. پس ریشه های این مدرک به ملتی حقیقی مربوط می شود و این امر در مورد فهرست کتاب مقدس هم از آنجایی که به حضرت ابراهیم منتهی می شود صدق می کند. اما در هیچ یک از دو متن نمی توان به قسمت اول فهرست جنبه تاریخی داد.

از جانب دیگر پرواضح است که در فهرست سومریها آنچه در مد نظر است پادشاهی است که «از آسمان فرود آمد». از ظواهر امر چنین بر می آید که به عقیده نویسنده فهرست اصل و آغاز هر تمدنی و هر زندگانی واقعاً انسانی، باید پادشاهی باشد. علاوه بر پادشاهی آنچه مد نظر نویسنده است مبارزات بین شهرها بر سر قدرت است. پس ریشه های این مدرک ناشی از یک تمدن حکومتی و نظامی خاص است که ما آن را «ناسیونالیست (= ملی گرایی) می گوئیم. نزد همه ملت های باستانی و برخی ملت های معاصر نیز، ناسیونالیزم از یک نوع دین گرایی بت پرستانه قوت می گیرد و از این رو بسیاری از شخصیت های آن به عنوان «خدایان»، «فرزندان خدا» و یا «قهرمانان» معرفی می شوند.

بالاخره به آسانی می توان دید که طول دوران سلطنت به طور مرتب از اعداد افسانه ای اول فهرست به ارقام معمولی تری تنزل می کند. بنظر می رسد که مؤلف کتاب مقدس همین بینش را داشته است زیرا او هم به قهرمانان داستان خود سن هایی را نسبت می دهد که به طور تقریباً منظم از ۹۱۲ سال شیث، فرزند آدم، تا به ۲۰۵ سال تارح، پدر ابراهیم، تقلیل می یابد.

اما در سفر پیدایش

در فهرستهای پیدایش از کشور و یا شهر خاصی اثری نیست. از دیدگاه نخستین آفرینش، که دیدگاه اصلی این قسمت از کتاب است، ارزش همه شهرها یکی است و سرزمین ممتازی در بین نیست. آنچه مطرح است تمام بشریت است. نویسنده دینی در پی چیزهای عام است و باروش خاص خود به آن می‌رسد.

از پادشاهی و جنگهای ناشی از آن هم اثری نیست. آنچه مؤلف دینی می‌خواهد نمایان سازد چیزی است که از دیدگاه او اصل و اساس تاریخ اولیه بشر در رابطه با خدا است یعنی یک انتظار طولانی برای مداخله خدا.

بهمین جهت او به خود اجازه نخواهد داد که انواع «خدایان» و «نیمه خدایان» را به میان انسانها آورد و تنها به مانده‌ای از اساطیر باستانی در چند جمله مرموز اول باب ششم دیده می‌شود.

براستی منظور از آن «پسران خدا» که «دختران انسانها را به زنی گرفته‌اند» چه می‌تواند باشد؟ شاید بعضی از قسمت‌های دیگر کتاب مقدس ما را به فکر فرشتگان بیاندازد اما در ترجمه‌های قدیمی به «مردان تنومند» یا گولها و به «جباران» یا قهرمانان دوران اشاره می‌شود... کدام ملت است که در گذشته خود دیوها و پهلوانانی نداشته باشد؟ کتاب مقدس رابطه خود را با این عواطف سنتی قطع نکرده بلکه به طور بسیار مختصر به آنها اشاره می‌کند.

یک تعلیم دینی

از جانب دیگر بنظر می‌آید که کتاب مقدس می‌خواهد با این اشاره یک مفهوم اخلاقی و معاشرتی را به ما تلقین نماید. در واقع می‌توان عبارت «پسر خدا» را به گونه دیگری تعبیر نمود چنانکه عده‌ای از علمای بنی اسرائیل و بدنبال آنها عده‌ای از پدران کلیسای مسیحی این تعبیر را پذیرفته‌اند.

از یک سو می‌دانیم که بنی اسرائیل در بخشهای زیادی از کتاب مقدس «پسران خدا» نامیده می‌شوند (خروج ۴:۲۲ و تثنیه ۶:۲۲ و...) و از سوی دیگر در شریعت کراراً به آنها توصیه می‌شود که با زن بیگانه ازدواج نکنند (خروج ۳۴:۱۶ و تثنیه ۷:۳ و...). از این رو احتمال دارد که نویسنده دینی این کلمات مرموز را در عبارتی بکار برده باشد که توجه هم دوران خود را به اهمیت این توصیه‌ها جلب کند.

پس آنچه از این بابها بر می آید یک تعلیم حکمت دینی است. پیش از هر چیز این یک شهادت است به خدای یکتا و تعالی که موجب اخراج خدایان باطل و نیمه خدایان می گردد.

در نتیجه اهمیت خدا گونه دولت نیز نفی می شود. در این خصوص کتاب مقدس مخالفت خود را با معمول ترین طرز فکر دنیای عتیق و با بسیاری از الگوهای فکری زمان حال تأکید می کند. بالاخره از این بابهای در می یابیم که خانواده نخستین نهاد بشریت است. اگر خوب نیست که «فرزندان خدا» یعنی آنهایی که او را می شناسند، با «فرزندان انسانها» یعنی انسانهای از خدا بی خبر در آمیزند، دلیلش آن است که خانواده علاوه بر انتقال زندگی جسمی، ناقل زندگی دینی نیز هست.

آیا اینها جزء تاریخ است؟

با اینکه بیش از شصت سال است که پدرلاگراتز (D"5; F5B; 9) بنیان گذار مکتب کتاب مقدس اورشلیم «روش تاریخ شناسی» خود را نوشت، این کتاب از نظر سبک نویسندگی و پاسخ گویی به مسائل امروز تازگی خود را به خوبی حفظ کرده و در حال حاضر به صورت کتاب جیبی مجدداً به چاپ رسیده است. اینک قسمتهایی از مطالب آن را در رابطه با موضوع این نوشته معرفی می کنیم.

سعی کنیم بدون جانب گیری به واقعیت بنگریم: آیا کتاب مقدس حاوی یک تاریخ بمعنای دقیق آن از نخستین انسان تا عیسی مسیح است؟ پیش از هر چیز باید بگوییم که کتاب مقدس چنین ادعایی ندارد و سپس برای روشن شدن قضیه بیائیم و با احترام از خود کتاب مقدس جویای پاسخ شویم.

... آیا از دوران پیش از ابراهیم، خاطراتی در دست داریم که جنبه تاریخی داشته باشد؟ قبلاً دیده بودیم که این غیر ممکن است. در اینجا به چیزی جز یک نقص بزرگ برخورد نمی کنیم. ... با این حال قویاً خواهان آنیم که به مبادی اساسی دست یابیم. قدرت تخیل یونانیان قدیم در قبال این خلاء ترسناک تاریخ، بیکار نمانده بلکه با جرأت آن را پر از تیتانها (H#5BG)،

غولها، شبه خدایان و قهرمانان ساخته و نیز جنگ زئوس (N9I G) علیه غولها و اعمال هرکول (9F7I @9G) و تستوس (H<9G9I G) و چیزهای بسیار دیگر را در آن جای داده است. اما سامیان پای بند چیزهای اساسی تری بوده اند. (...) زیرا هرگاه سعی می کنیم با اندیشه خود به مبادی یک نژاد برگردیم متوجه می شویم که اعمال اشخاص در تاریخ بکلی محو می گردد اما از سیر تمدن می توان اقلأ عناصر اولیه را بدست آورد، مانند خود پیشرفت تمدن و اختراعات بزرگی که آن را به وضع کنونی رسانده اند. وقتی کتاب مقدس می گوید که توسعه هنرها تدریجی بوده و زندگی کوچ نشینی رفته رفته چهره خاص خود را یافته و با شهر نشینی فرق پیدا کرده است، که هنر نواختن نی و کینور همیشه در دسترس بشر نبوده و مردم فنون مفرغ و آهن را همیشه نمی شناختند ... تصور می کنم که این امر کاملاً از دیدگاه علوم انسان شناسی مورد تأیید باشد و گمان نمی کنم که اصلاً بتوان مبادی و پیشرفت تمدن را به گونه دیگری شناخت. پس آیا اینها جز تاریخ مشهود و مکتوب است؟ پاسخ مثبت این سؤال برای من غیر ممکن است زیرا تاریخ، یا لاقلاً آنچه را اصل تاریخ می دانند، مستلزم شناخت شرایط یا اقلأ زمان و مکان وقایع می باشد. اما کتاب مقدس اسمهای خاص را ذکر می کند. از ابتداء گفته بودم که این کافی نیست زیرا این اسامی خاص به شکل عبرانی در آمده که شکل اصلی آنها نیست و یک اسم خاص که شکلش تغییر کند در میان این طول زمان چه می تواند باشد؟ در وضعی که اجزاء کلمات دیگر جوابگوی اجزایی نیست و مفهوم نیز با مفهومی وقف نمی کند از سیمای تاریخی یک واقعه چه چیزی باقی می ماند؟ پس چطور می توان اینها را یک واقعیت تاریخی دانست، واقعیتی که راستگویی یک مؤلف دینی بدان وابسته باشد؟ تا چه حدی باید اختراع موسیقی توسط جوبال را از اصول ایمان دانست؟

با این حال بررسی آن اسامی خاص بسیار جالب است. در بسیاری از موارد این اسمها اسم همان چیزی است اختراع شده است و همین یقیناً نشانه حکمت مولفان کتب مقدسه و در خورتحسین است. برآستی چه روشی می تواند نشانه هشیاری، احتیاط و اطمینان بیشتری باشد از آنکه بگوییم یک هنر شناخته شده امروز سرآغازی داشته یا اینکه مخترع موسیقی یک موسیقی دان بوده است؟ در مورد آنچه نمی دانیم خاموشی نشانه درایت است. یونانیان قدیم تا این حد پرهیزکار نبودند اما آنها نیز از این رویه ابتدایی اطلاع داشتند.

با اینکه تاریخ بمعنای دقیق خود امکان نداشت، نشان دادن یک پارچگی سیر نجات بوسیله یک زنجیر پیوسته حائز اهمیت بود. کتاب مقدس از قصه های بی ربط و ناپاک دوری می کند، گناه را نادیده نمی گیرد بلکه آن را به کیفر می رساند و هرگز ماهیت گناهی را که قهرمانی مرتکب

آن شود تغییر نمی دهد و آن را به عنوان یک امتیاز ویژه قهرمانان نمی ستاید. کتاب مقدس از قصه های هیچ و پوچ دوری می کند و بجای آن چیزهای قابل لمس، مانند اختراعات موجود را مورد توجه قرار داده مبادی و پیشرفت آنها را ذکر می کند، در عین حال آنها را در سایه ای باقی می گذارد که حتی ظواهر تاریخ مشروح را ندارد. با این حال اگر هم چهره ای مانند کمک در مقابل چنین زمینه ای بیشتر به چشم می خورد علت آن تنها ناله ای شاعرانه است. آیا ممکن بود مؤلف از این واضح تر به ما بگوید که درباره آن دوران، تاریخی وجود نداشته است؟

کتاب مقدس و تمدن

پس از گزارش قتل هابیل بدست قائن، مؤلف کتاب پیدایش به بازنویسی دو نسب نامه می پردازد: یکی فهرستی است از زادگان قائن و دیگری از فرزندان شیث. این دو یادداشت مختصر، چه چیزی را به ما می رساند؟

اگر ما در این دو نسب نامه جویای داده های تاریخی درباره بشر اولیه شویم مطمئناً در اشتباه خواهیم بود. در این باره دانشمندان معاصر بیش از تدوین کننده کتاب پیدایش اطلاع دارند. آگاهی او از گذشته دور بشر قلیل است: او از دوره عظیم پارینه سنگی^۱ که بشر با صید و شکار روزگار گذرانده و غافل از دامداری و کشاورزی بوده است، اطلاعی ندارد. مؤلف سفر پیدایش کار خود را به گردآوری قدیم ترین خاطرات که بوسیله روایات قوم او حفظ و نگهداری شده است، محدود ساخته و حتی سعی نکرده است که جوانب نامربوط آن را بپوشاند.

مثلاً در آیه ۱۲ باب چهارم، قائن تا سرآمدن مرگ خویش محکوم به سرگردانی بر پهنه زمین می گردد. اما در آیه ۱۷ می خوانیم که قائن نه تنها شهر نشین بلکه نخستین شهرساز هم هست! و مزید بر آن نمی بینیم که عده ای از زادگان قائن در باب پنجم آیه ۱۲ الی ۲۸ جزو فرزندان شیث ذکر شده اند.

تدوین کننده سفر پیدایش سعی نکرده است که روایات گوناگون گردآوری شده را هماهنگ سازد، زیرا آنها را نه به عنوان داده های تاریخی بلکه بخاطر تعالیم دینی ای که در آنها می دید، رونویس می کرد.

۱ - پارینه سنگی (PALEOLITHIQUE) دوره ای از عصر حجر که به استفاده از ابزار سنگی خشن و صیقل نشده مشخص است.

چنانکه پدر لاگراثز^۱ در نوشته های خود به خوبی آشکار نموده است، روایات کتاب مقدس، بر خلاف اساطیر معمول آن زمان که خدایان را عامل همه اختراعات بزرگ می پنداشتند، این اختراعات را به انسان ها نسبت داده و تاریخ اولیه بشر را از جوانب اساطیری عاری ساخته اند. پیشرفت های فنی بشر نیز در روایات سفر پیدایش به صورت تجاوزز یک مخلوق به حریم مقدس خدایی (مانند آن اسطوره معروف یونانی که «پرومتئوس» را رباینده آتش خدایان می پنداشت)، دیده نمی شود. از دیدگاه سفر پیدایش این یک امر طبیعی است که انسان هوش خود را به کار برد تا از جهان به نفع خود استفاده نماید.

با این حال آیا قصد تدوین کننده از نسبت دادن ساختمان نخستین شهر به قائل و نسبت دادن اختراعات بزرگ به فرزندان آن است که پیشرفت مادی بشر «بد» است و یا لاقبل همواره آمیخته با فساد اخلاق است و یا بالاخره جزو چیزهایی است که اشخاص بی دین بیشتر مشتاق آن می باشند؟ آیا رأی تدوین کننده در مورد ارزش تمدن فنی و شهری منفی است؟

جای هیچ گونه شکی نیست که یادداشت مربوط به زادگان قائل منعکس کننده یک وضع خاص و واقعی تاریخی است. بنی اسرائیل در اصل گله دار و کنعانیان و فلسطینیان برعکس شهر نشین بودند. از نظر فنون بنی اسرائیل از آنها ضعیف تر بود. کشفیات باستان شناسی هم گواه آن است که بنی اسرائیل در ادوار دیگر هم در امور فنی از همسایگان بت پرستان عقب تر بوده اند وقتی سلیمان خواست معبد اورشلیم را بنا کند ناچار شد از صنعت گران فنیقیه دعوت کند. معذالک تصدیق این وضع نمی تواند جوابگوی سئوالی باشد که در این بخش از سفر پیدایش مطرح است: آیا پیشرفت مادی فی النصفه تباهی است؟ یک متن به تنهایی نمی تواند جوابگوی سئوال ما باشد. کتاب مقدس یک پارچه است و هر یک از کتاب های آن جزء بابی از کل کتاب نیست. آن خواننده مسیحی که بخواهد بدون توجه به مجموعه، خود را به یکی از کتاب ها و یا به قسمتی از متن محدود کند مانند یک نوازنده پیانو خواهد بود که نتهای دست راست بنوازد و به نواختن نتهای دست چپ توجهی نکند. همچنین تذکر دربار فرزند قائل تنها متنی نمی باشد که از فنون حکایت می کند. مثلاً مؤلف کتاب حکمت دستاورد های علمی یونانیان را بدون شک و تردید بازتابی از حکمت الهی می داند و تمام دانش دائره المعارف را جزو همان حکمت الهی محسوب می کند. در این کتاب، حکمت خدایی که سرچشمه نیکی های اخلاقی و دینی است زاینده معلومات دنیوی هم شناخته می شود.

۱ - رجوع کنید به متن آیا اینها جزء تاریخ است، صفحه ۴۴

نقطه نظر کتاب پیدایش با دید کتاب حکمت عیناً تطبیق نمی کند لیکن تضادی هم ندارد. قرار دادن این دود در کنار هم خصلت متناقض پیشرفت فنون مادی را کاملاً روشن می سازد. این پیشرفت، مانند تمام آفرینش، اساساً نیکوست: انسان با اختراع فنون صرفاً قدرت خدا دادی خود را نسبت به آفرینش مادی به کار می گمارد و کتاب مقدس نسبت به این قدرت بزرگ انسان حتی مجذوب می گردد: «... او را از فرشتگان اندکی کمتر ساختی... او را بر کارهای دست خودت مسلط نمودی و همه چیزها را زیر پای او نهادی» (مزمو ۸: ۵-۶). معذالک وجود گناه موجب می شود که هر قدر بتوان انسان افزوده شود همان قدر این خطر شدید تر گردد که به جای سرور خویش منحصرأ به خود اطمینان کند.

این یک وسوسه بزرگی است و بهمین جهت کلیسا به دنبال مسیح دائماً به همه انسانها یادآور می شود که اگر جان خود را تلف کنند، تسلط بر تمام کیهان بیهوده است. با این حال کلیسا پیشرفتهای فنی را محکوم نمی کند بلکه تشویق هم می نماید چنانکه در اساسنامه شورای بزرگ اسقفان در باب «کلیسا در دنیای امروز» این امر تصدیق شده است.

لذا در صورتی که بشر نخواهد از امکانات فنی جدیدی که در اختیار دارد مطابق با قانون خدا استفاده نماید خطر آن است که این پیشرفت علیه خود او برگردد.

در جواب پرسش های شما

سؤال: با خواندن مقاله «شر و همبستگی در شر» ممکن است چنین نتیجه گیری شود که در انسانها تمایلی فطری به شرو وجود دارد. تجربه ما به حد کافی این واقعیت غمناک را ثابت می کند. اما در مورد نخستین انسانها، مانند آدم و حوا، آیا شر از اول در خلقت آنها به اصطلاح جاسازی شده بود؟ آیا این یک توهین به کمال خدایی که هر چیز را نیک می سازد محسوب نمی شود؟ پس گناه اولیه از کجا می آید؟ و نیز نخستین شر؟

پاسخ: خدا انسان را با میل فطری به شر نیافرید بلکه او را آزاد آفرید. آفرینش از ابتداء نیک بوده و به منظور رسیدن به کمال نیکی از راه همکاری انسان در کار خدا طرح ریزی شده است (که این دعوت به همکاری عالی ترین هدیه خداوند به انسان می باشد). اما قدرت تشخیص واراده همراه با آزادی اختیار بین نعمت های مختلف بوده و این قدرت در مخلوقات خطا ناپذیر

است زیرا می تواند به نعمت های ظاهری و یا دروغین پیوندد. بدین ترتیب انسان می تواند مغرورانه به استقلال خود مقید گردد و از خالق خود روگردان شود. گناهی که نخست آزادانه مرتکب آن بشوند بندگی کم و بیش عمیق نسبت به گناه را به دنبال خود می آورد که به نسل های بعدی بشر منتقل می گردد.

پس خدا انسان را همراه با میل راسخ به شر نیافرید اما به حالت کمال قطعی و نهایی هم نیافرید. برای رسیدن به این کمال انسان بایستی اختیار آزادی خود را بکار می برد. اما او از این آزادی استفاده ناصحیحی کرد و مرتکب گناه شد و با این کار تمایل به شر را بوجود آورد که اکنون در یک یک ما جنبه مادرزادی دارد که آن را در خود و پیرامون خود تجربه می کنیم.



از طغیان آب تا برج بابل

کتاب پیدایش باب‌های ۶ الی ۱۱

طوفان بزرگ

کم‌تر داستانی چون روایت طوفان نوح شهرت عمومی دارد و نیز از کم‌تر داستانی تا آن حد سوء تعبیر شده است. معمولاً جزئیات چشم‌گیر و جوانب مردمی آن بخاطر می‌ماند اما پیام معنوی و دینی نادیده گرفته می‌شود. ما دیگر از سنی گذشته‌ایم که با کشتی کوچک حضرت نوح و حیوانات پلاستیکی آن بازی کنیم اما در فهم این داستان آیا پیشرفتی کرده‌ایم؟

يك داستان دوگانه

خوب بود این داستان را ابتداء می‌خواندیم. اما بیم آن است که در مقابل موارد عدم تطابق موجود در این دو باب سرگردان شویم. خط مشی کلی بی‌گمان روشن است. به منظور تنبیه شرارت روز افزون بشر، خداوند آن قدر آب بر روی زمین فرود آورد که سراسر آن از آب پوشیده شد. سطح آب از بلندترین قله‌ها نیز بالاتر رفت. همه آدمیان و جانداران مردند به استثنای حضرت نوح و خانواده اش و حیواناتی که او به دستور خدا سوار کشتی کرده بود، که آن کشتی را نیز به دستور خدا ساخته بود.

با این حال این روایت دارای تکرارهای اعجاب‌آوری است و مهم‌تر از آن در مواردی هم ضدو نقیض به نظر می‌رسد. آیا حضرت نوح از هر نسل جاندار هفت رأس برداشت یا دوراس؟ آیا طوفان به مدت چهل روز ادامه داشت یا صد و پنجاه روز؟ آیا حضرت نوح یک زاغ را آزاد کرد یا یک کبوتر را؟ آیا توفان تنها بر اثر باران‌های سیل‌آسا به وقوع پیوست یا علاوه بر باران آب‌های «گود عظیم»^۱ نیز فرا جوشیدند؟

۱- «چشمه‌های لجة عظیم» در کتاب مقدس چاپ ۱۹۰۴

با این حال ایجاد اندکی نظم خیلی دشوار نیست. یک مداد قرمز و یک مداد آبی برداریم و اول جمله های زیر را به رنگ قرمز علامتگذاری کنیم: ۶:۵-۸، ۷:۱-۵، الف ۷:۷-۸، ۷:۹-۱۰، ۷:۱۲، ب ۷:۱۶، ب ۷:۱۷، ۷:۲۲-۲۳، الف ۳-۸:۲، ۸:۶، ۸:۸-۱۲، ب ۸:۱۳، ۸/۲۰-۲۲ و بعد با رنگ آبی قسمتهای زیر را مشخص کنیم: ۶:۹-۲۲، ۷:۶، ب ۷:۸، ۷:۱۱، الف ۷:۱۳-۱۶، الف ۷:۱۷، ۷:۱۸-۲۱، ۷:۲۴، الف ۱-۲، ۵-ب ۸:۳، ۸:۷، الف ۸:۱۳، ۸:۱۵، ۹:۱۷.

ابتداء جمله هایی را می خوانیم که به رنگ قرمز علامتگذاری شده است و سپس جمله هایی را که خط آبی دارد، با تعجب خواهیم دید که داریم دو داستان کاملاً موازی یکدیگر را می خوانیم و مطالب هر یک از آنها کاملاً تسلسل دارد.

از تصدیق این امر چه نتیجه ای می توان گرفت؟ ساده ترین نتیجه یقیناً آن است که نویسنده این روایت به همان وضعی که در کتاب مقدس آمده است، در واقع دو داستان را با کوشش فراوان طوری با هم بست داده است که محتوای هر یک دقیقاً محفوظ بماند.

کتاب مقدس و روایت بابلی

وقتی روایت کتاب مقدس را با داستان هایی که از روی لوحه های بابلی و سومری به ما رسیده است مقایسه می کنیم بیش از پیش متعجب می شویم. موارد تشابه چنان زیاد است که نمی توان آنها را اتفاقی دانست. به ذکر چند مورد تشابه چشم گیر از میان موارد بسیار دیگر اکتفا می کنیم:

کتاب پیدایش: یهوه تصمیم می گیرد به سبب شرارت انسان ها، بشریت را نابود سازد.

داستان بابلی: خدایان تصمیم می گیرند بشریت را به سبب خطاهایشان نابود سازند. کتاب پیدایش: یهوه به نوح هشدار می دهد و او را به ساختن کشتی وادار می کند.

داستان بابل: «H» به «اوتا-ناییشتیم» هشدار می دهد و او را به ساختن کشتی وادار می کند.

کتاب پیدایش: کشتی پر از حیوانات می شود.

داستان بابلی: کشتی پر از حیوانات می شود و غیره و غیره.

در آنکه این دو داستان و روایت، مستقل نیستند بحثی نیست اما داستان بابلی به مراتب قدیمی تر از روایت کتاب مقدس و ما قبل حضرت ابراهیم است. پس روایت عهد عتیق دنباله یک

سنت کهن است که از بین النهرین ناشی شده، جزو خاطرات قوم ابراهیم است که پس از هجرت او از شهر «اور» کلدی محفوظ مانده است. اما روایت کتاب مقدس تنها یک بازگویی ساده داستان بابلی نیست. علی رغم تشابهات بسیار، متن کتاب مقدس با متن لوحه بابلی تفاوت عمیقی دارد. در اینجا خدای یکتا و توانا (نه خدایان متعددی که با یکدیگر دعوا دارند)، بشر را به جرم گناهانش (نه به بهانه ای دلخواه) تنبیه می کند و حضرت نوح به علت درستکاری اش نجات می یابد در حالی که نجات «اوتا - ناپیشتم» بر اثر یک فضولی و... می باشد.

یک تعلیم اخلاقی و دینی

ایمان قوم بنی اسرائیل به خدای یکتا آنها را به رده بندی مدارک بابلی و زدودن آنها از هر نوع بت پرستی و بی اخلاقی واداشته است. با این حال مؤلف کتاب پیدایش از بیان مجدد این داستان ها بیمی نداشت زیرا از نظر او قابلیت آن را داشته اند که یک تعلیم بنیادی اخلاقی و دینی را مصور سازند.

داستان توفان بزرگ پیش از هر چیز، سنگینی گناه را به ما می فهماند و تأثیر مرموز آن را در شخص خدا معلوم می کند. سپس قدرت و عظمت کیفر خدا را به ما می آموزد که برای گناه کاران منقلب و سرسخت راه فراری باقی نمی گذارد: «بیاد داشته باش که خدا تو را به داوری خواهد آورد» (جامعه ۹:۱۱). بدین ترتیب توفان بزرگ گویای داوری خدا نسبت به گناه کاران است. چنان که عیسی مسیح می گوید روز داوری نیز، چون توفان بزرگ به طور ناگهانی بروز کرده گناه کاران را غافل گیر خواهد کرد و به همین جهت در انجیل عیسی به ما هشدار می دهد که لحظه به لحظه چنان زندگی کنیم که گویی لحظه آخر است (متی ۲۴:۳۷ و لوقا ۱۷:۲۶).

اما داستان توفان بزرگ به طرز اعجاب آوری از رحمت و صبر خدا نیز پرده بر می دارد، زیرا به شرح پیمان دوستی خدا با حضرت نوح و آیندگانش می انجامد. «از این پس هرگز بر همه زندگان چنین ضربه ای وارد نخواهم کرد.» انسان دوباره خود را متبارک و حاکم آفرینش می یابد همان طوری که در سرآغاز بوده است. این پیمان از یک طرح پرمحبت پرده برمی دارد، طرحی که در تمام طول تاریخ خدا آن را به پیش خواهد برد. در هر دوره از تاریخ خدا بار دیگر به ما می گوید:

«در عشقی ابدی بر تو رحمت دارم

حال همانم که در زمان نوح بوده ام

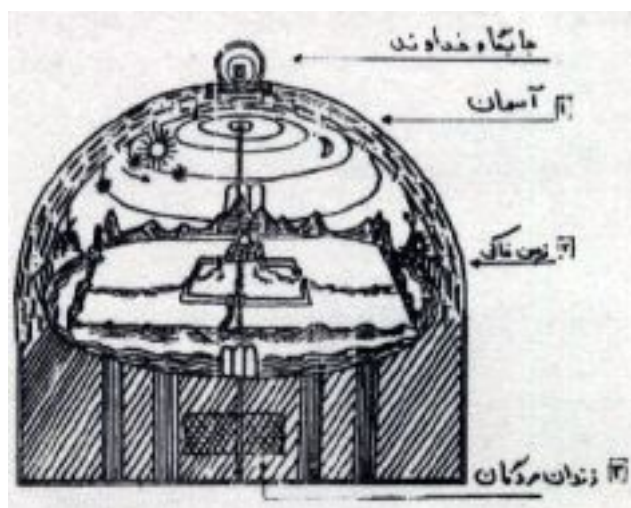
زمانی که سوگند خورده بودم

که آب های نوح دگر بار خاک را نبوشاند.» (ر.ک به اشعیا نبی ۵۴:۸-۹)

این روایت حاوی تعدادی تعالیم دیگر هم می باشد که پدران کلیسا به تدریج آنها را روشن ساخته اند. به دنبال اولین رساله پطرس رسول (۱۸:۳-۲۱) آنها نیز کشتی نوح را نشانه ای از تعمیر و حتی نشانه ای از کلیسا می دانستند، زیرا که کلیسا، مانند کشتی نوح بر فراز آب های این دنیای گناه کار شناور است و همه کسانی را که «می خواهند از این نسل فاسد رهایی یابند» (اعمال رسولان ۲:۴۰) جمع آوری می کند

شرح مختصری درباره تصویر زیر

عبرانیان قدیم جهان را به صورتی شبیه شکل پایین تصور می کردند. زمین مسطح است و روی لجه آب های ریزین قرار گرفته و بر جرزهایی تکیه دارد. در حاشیه جهان کوه هایی وجود دارد که فلک آسمان را نگه می دارد. فلک یک گنبد جامد است که اجرام آسمانی بدان متصل اند و «آب های برین» توسط آن نگه داشته می شود مگر در موقعی که دریچه ها باز شود. دیار خدا مافوق همه اینها است.



شرح توفان بزرگ ...

... در داستانی از پنج هزار سال پیش

شورو پاگ - شهری در ساحل رود فرات - پس قدیمی بود هنگامی که خدایان به ایجاد توفان بزرگ در آن شهر دل نهادند .

در این میان یکی از خدایان این تصمیم را به انسانی به نام «اوتا - ناپیشتیم» به منظور نجات دادن او فاش می کند . «اوتا - ناپیشتیم» آنگاه یک کشتی عظیمی می سازد که ارتفاع آن کمتر از شصت متر نیست .

هر چه که داشتیم آن را بار کردم . هر قدر نقره داشتم بار کردم . هر قدر طلا داشتم بار کردم . هر چه نسل زنده بود به درون کشتی بردم : عائله و تمام خویشاوندان خود را . دام های صحرایی و حیوانات وحشی و صنعتگران همه را سوار کشتی کردم ... داخل کشتی شدم و در آن را بستم .

همه تند بادهای باخسونت بسیار شدید در یک زمان بیداد کردند . در طول هفت روز و هفت شب طوفان از روی زمین گذشت . تند بادهای کشتی عظیم را بر روی آب ها تکان می دادند .

خدایان در آسمان ها از توفان بزرگ به ترس افتادند ... خدایان چون سگان چمباتمه زدند . بالبان بسته منتظر پایان هستند . شش روز و شش شب باد و توفان جریان دارد و تند باد سراسر زمین را می ریزد . با رسیدن روز هفتم ... دریا آرامید ، تند باد ساکت شد ، طوفان پایان یافت . شش روز در انتظار فرو نشستن آب می گذرد .

وقتی روز هفتم رسید من کبوتر را بیرون آورده رها کردم . کبوتر رفت و بازگشت چون محلی برای پا نهادن نبود . بعد من زاغی را بیرون آوردم و رها کردم . زاغ رفت و خشکیدن آب ها را دید . غذا می خورد ، در گل راه می رود ، غار غار می کند ، باز نمی گردد . من یک قربانی را به جا آوردم . خدایان بوکشیدند ، خدایان بوی خوش را کشیدند . خدایان مثل مگس ها بالای سر قربانی کننده جمع شدند .

متن این داستان این توفان بزرگ صد سال پیش در میان خرابه های شهر «نینوا» کشف شد . این سند جزء نوعی «کتابخانه ملی» بود که تمام ادبیات بابلی به دستور «آشور بانی پال» (۶۲۶-۶۶۸ ق.م) در آن گردآوری شده بود . از زمان کشف این کتابخانه ، داستان هایی از توفان

بزرگ نظیر آنچه خوانده ایم، در بیش از ده نقطه مختلف دیگر به دست آمده است. قدیم ترین این داستان ها که تا به حال شناسایی شده است به سومین هزاره پیش از میلاد تعلق دارد.

بروزسیل در منطقه بین النهرین از قدیم الایام تا به حال همواره فراوان بوده است. حفریات باستان شناسان تا به حال اقلأ در پنج محل حفاری مختلف، آثار سیل و توفان را شناسایی کرده که نشان می دهد توفان های متعددی در دوره های دور از هم روی داده بوده است. ممکن است که وسعت این گونه توفان ها، به ویژه در دوران قدیم به حدی که فاجعه بوده و در نقل به وسعت و اهمیت این سوانح افزوده شده باشد. اما نویسندگان این داستان های بابلی توفان هایی را که در داستان آورده اند، همواره به صورت مداخله خدایان می دیدند. در روایت کتاب مقدس (پیدایش ۹:۶) از این اندوخته کهن سنتی استفاده شده است تا داوری خدا نسبت به دنیا آشکار گردد.

تاریخچه پر هیجان زیگورات ها

همه حتی کسانی که کتاب مقدس را نخوانده اند - از برج بابل چیزهایی شنیده اند - آیا این برج وجود خارجی داشته است؟

تاریخدانان چه می گویند؟

تاریخدانی که این روایت عهد عتیق را (پید ۱۱:۱-۹) به دقت بخواند فوراً متوجه تعدادی جزئیات جالب توجه خواهد شد مانند «و ایشان را آجر به جای سنگ بود و قیر به جای گچ» (پید ۳:۱۰). این طرز بنایی در فلسطین معمول نبود اما می دانیم که این روش ساختمانی هزاران سال در بین النهرین رایج بوده است. بناهایی که بدین گونه ساخته می شد به حدی محکم بود که تعدادی از آنها را امروز از زیر خاک کشف کرده اند. وقتی خشت را در آتش می پختند به استحکام بنا افزوده می شد. در روایت کتاب مقدس هم دقیقاً می خوانیم: «بیاید خشت ها بسازیم و آنها را خوب بیزیم» (پید ۳:۱۰). این اطلاعات از فن ساختمان ما را به فکر دشت وسیعی مابین دجله و فرات می اندازد. متن کتاب هم از دشتی حکایت می کند (۴:۱۰) و هم از شهری به نام بابل.

پس دیگر ظاهراً کاری نداریم جز اینکه به باستان شناسان روی آورده سؤال کنیم که آیا در خرابه های بابل اثری از برج بابل کشف شده است یا خیر.

باستان شناسان چه می گویند ؟

باستان شناسان جواب می دهند: ما در پیش از سی شهر مختلف باستانی بین النهرین برج های مقدسی را کشف کرده ایم که آنها را «زیگورات» می نامیم. حتی گاهی در یک شهر دو زیگورات پیدا شده است و از آن نظر که کتاب مقدس را مطالعه می کنید، خاطر نشان می کنیم که در شهر «اور» که زادگان خاندان ابراهیم است زیگوراتی از سال ۲۲۰۰ قبل از میلاد، یعنی چندین قرن پیش از زمان ابراهیم، وجود داشت که تا ۵۵۰ سال قبل از زمان عیسی مسیح پا برجا بود. در بابل هم یک زیگورات بود که محل آن کشف شده است.

یک «زیگورات» چیست ؟

یک متن قدیمی بابلی زیگورات را چنین توصیف می کند: «مردوک (خدای بابل) به من ساختن برج اشکوب دار بابل را سپرد که پیش از من خراب شده و به ویرانی افتاده بود: او به من دستور داد که پی آن را محکم سازم... و راس آن را چون آسمان بلند سازم... به دستور من آجر پخته ساختند... دریایی از قیر آوردند... تمام مردم ملت های بسیار را بکار ساختمان وادار کردم... مسکن والای خداوند خود مردوک را بر قله آن نهادم.»

بنابراین یک زیگورات برج طبقه داری است که روی آخرین اشکوب آن معبدی قرار دارد. البته توجه داریم که در متن فوق از آجر پخته و قیر و ملت های بسیاری که در ساختن آن کوشیده اند و حتی از قله ای «چون آسمان» صحبت شده است. اما این علائم که با متن کتاب مقدس دقیقاً مطابقت می کند نباید مانع از ذکر چند اختلاف مهم باشد:

اختلاف اول: مربوط به تعداد زیگورات ها می باشد. هر چند وجود یک برج در بابل درست است باز هم می بینیم که برج های دیگر هم در بیشتر نقاط بین النهرین وجود داشته است. اختلاف دوم مربوط به هدف از احداث زیگورات ها می باشد آنها بناهای مذهبی بوده و مردم بین النهرین آنها را به منظور پرستش خدایان می ساختند نه اینکه به گفته کتاب مقدس، «بر کسب نام و شهرت.»

سومین اختلاف: مربوط به ریشه لغوی واژه «بابل» است. این اسم در متن کتاب مقدس به وسیله یک واژه عبری «با بال» به معنی «اوبهم ریخت» توجیه شده است. اکنون که زبان «اکدی» یکی از زبان های باستانی بین النهرین را می توانیم بخوانیم، می دانیم که معنی «بابل» «دروازه خدا» است و این ریشه لغوی معلومات ما را درباره نقش زیگورات ها تایید می کند زیرا در رأس آنها معبدی قرار داشته است که به سوی آسمان سر برافراشته بود.

کتاب مقدس چه می گوید ؟

این موارد اختلاف حائز اهمیت است زیرا به کمک آنها تعالیم مورد نظر مؤلف کتاب مقدس را بهتر خواهیم فهمید. در واقع خاطرات مؤلف از دوران اقامت نیاکان قوم در بین النهرین محفوظ مانده است (دقت داده های تاریخی مذکور به همین علت است). اما پدر سالاران قوم آن کشور را ترک کرده و رفته بودند که از خداوند راستین پیروی کنند و قوم خدای یکتا را بنیان گذاری کنند. از آن پس مفهوم واقعی آن زیگورات ها که بر شهرهای بابل برافراشته و مسلط بود آشکار گردیده است: آنها علامت و نشان تعدد خدا یعنی یک خطای بنیادی دینی شده بودند و در دادگاه خدا محکوم گشتند و سزای آنها ویرانی بود. بابل از چند جهت برای نمایاندن غرور بشری مناسب واقع شد زیرا هم پایتخت یک امپراتوری بزرگ بود و هم بنی اسرائیل بارها از قدرت طلبی امپراتوری های بین النهرین صدمه دیده بودند.

شکی نیست که زیگورات ها در آراستن شهرها عامل موثری بوده اند. اما این گونه زیبایی مبنی بر تعدد خدا باطل است. شهر و برج هر دو ساخته غرور بشر است، اقلاً از دیدگاه مؤلف این روایت. او تابع سنت «یهویست»^۱ است و شدیداً نگران وجود شر در جهان است. او در باب های ۳ و ۴ شرح داده است که شر چگونه در قلب بشر نفوذ نموده و در آن پیشروی کرده است و اکنون با داستان برج بابل می خواهد نشان دهد که جوامع هم مرتکب گناه می شوند و مداین بشری قادرند که علیه خدا برخیزند.

ملت های روی زمین

در قسمت آخر روایت برج بابل، پراکنده شدن ملت ها بر روی زمین به صورت کیفر و مجازات معرفی می شود. اما هر چند که این تعبیر با توجهی که در فصل قبلی داده شد تفاوت زیادی دارد، با این حال نباید این دو متن را جدا از هم دانست.

۱ - به بخش «نویسنده کتاب پیدایش چه کسی بود» صفحه ۱۷ مراجعه شود.

محتوای باب دهم در برخورد اولیه چیزی جز یک فهرست طویل و ملال انگیز از اسم های خاص به نظر نمی آید و به همین سبب معمولاً بی درنگ آن صفحه را بر می گردانیم. اما بیاییم و از نزدیک تر آن را مطالعه کنیم:

سه عصر تمدن

متنی که در دست داریم به ترتیب فرزندان یافت (پید ۱۰:۲-۵)، فرزندان حام (پید ۱۰:۶-۲۰) و فرزندان سام (پید ۱۰:۲۱-۳۱) را بر می شمارد. اسم های خاص مذکور در این آیه ها پس از بررسی نزدیک و دقیق یک نتیجه غیر منتظره را آشکار می سازد:

مؤلف کتاب پیدایش تحت عنوان فرزندان حام (پید ۱۰:۶-۲۰) از ملت هایی اسم می برد که متعلق به تمدن های بسیار کهن خاورمیانه (مصر، بابل، آشور، فنیقیه، آسیای صغیر و کرت) بوده و در هزاره دوم پیش از میلاد می زیستند.

وقتی مؤلف از فرزندان سام سخن می گوید منظور او البته عبرانیان است (که بنی عابر نامیده شده اند) اما او از وجود ملت های برادر مانند آرامیان و اعراب نیز آگاه است، این ملت ها در زمان موسی یعنی در نزدیکی پایان هزاره دوم نقش نسبتاً مهمی داشته اند. پس فرزندان سام به موج دوم مهاجرت ملل خاورمیانه مربوط می شوند.

از ملت هایی که کتاب مقدس آنها را فرزندان یافت می خواند مادها و یونانیان را (که در دوران باستانی یاوان نام داشته اند) می شناسیم. این ملت ها ساکن مناطقی بوده اند که بنی اسرائیل کمتر بدانجا می رفتند و از نظر آنها ملت های دور افتاده ای محسوب می شدند. آنها در حدود قرن ششم پیش از میلاد وارد صحنه تاریخ شده اند.

بدین ترتیب معلوم می شود که آن چند اسم خاصی که در نظر اول چندان جالب توجه نیست در واقع نشان گر تمام تاریخ تمدن خاورمیانه می باشد.

... همه ملت ها

در این باب مجموعاً از هفتاد ملت اسم برده شده است. رقم ۷۰ در کتاب مقدس همواره نشانه دربرگیری عالم می باشد. بدین ترتیب بوسیله این رقم (فراتر از شمارشی که خود را به خاورمیانه محدود ساخته بود) تمامی ملت های عالم منظور گردیده است.

... برادری آدمیان و برکت خدا

طبق متن کتاب مقدس همه این ملت‌ها از یک زوج منعش شده‌اند و بدن ترتیب همه آنها، صرفنظر از رنگ پوست و آداب و زبان‌شان، برادر اعلام می‌شوند. فزونی انسان‌ها و ملت‌ها برکت خداست و آنچه در روایت آفرینش گفته شد: «بارور و کثیر شوید و زمین را پر کنید» (پید ۱:۲۸)، در باب دهم نیز انعکاس می‌یابد. این برکت به دنبال توفان نوح (پیدا ۹:۱)، نیز تکرار شده و باب دهم تحقق آن را نشان می‌دهد.

... دو سنت

محتوای باب دهم، مانند اعلام برکت خدا در باب‌های یکم و نهم، جزء «سنت کهانت» می‌باشد. اما داستان برج بابل، برعکس متعلق به «سنت یهویست» است. این دو سنت یکی خوشبین و دیگری بدبین، مکمل یکدیگر می‌باشند زیرا نیکی و بدی در جهان همزیستی می‌کنند و بذر نیک با تلخه آمیخته است. با این حال خطایا و گناهان انسان برکت خدا را از بین نمی‌برد.

... در انتظار کلیسای مسیح

باید منتظر بوجود آمدن کلیسای مسیح شویم تا بهم پیوستن آن دو سنت را ببینیم زیرا در پنجاهمین روز است که گوناگونی زبانها از سوی خدا تبرک می‌یابد و خداوند تمامی بنی‌آدم را از همه ملت‌ها و از سراسر زمان در کلیسای خود گرد هم می‌آورد. سرانجام یوحنا رسول در کتاب مکاشفه خود (۷:۹-۱۲)، از «جمعیت عظیم و بی‌شماری که از هر ملت، نژاد، قوم و زبان»، با ندای پر شور شکوه خدا را می‌سراید و در آن وحدت می‌یابد، در شادمانی اورشلیم آسمانی استقبال خواهد کرد.

کتاب مقدس

و مراسم عبادت

تاک و شراب

• تاک و شراب تقریباً در همه کتاب‌های عهد عتیق، پیدایش، شریعت، انبیاء، مزامیر و کتب حکمت، ذکر شده است و انجیل هم از آنها سخن می‌گوید.

• در فلسطین امروزی کمتر تاکستانی به چشم می خورد، زیرا اعراب به سبب تحریم شراب در اسلام، آنها را از بین برده اند. اما در زمان کتاب مقدس تاک همراه زیتون و انجیر از کشت های سه گانه، ویژه آن سرزمین بوده است. در وصف عصر سعادت گفته می شد که «هرکس در آن ایام زیر سایه تاک و انجیر خود، در صلح و صفا می زیست» (ر.ک به ۱ پاد۴:۲۵).
از نظرایمان داران تاک انگور و شراب تنها محصول طبیعی زمین نیستند، بلکه عطیه خداوندی هستند.

از همین روی شکر خدا، پسندیده است زیرا او صاحب فصول و محصول است و روزی را به همه می رساند. هر سال پس از اتمام جمع آوری محصول، همه مردم به اورشلیم می روند تا در عید خیمه شرکت کنند و خدا را سپاس گویند. عید خیمه جشن شادی و برادری است. «هیچ کس نباید با دست خالی در پیشگاه یهوه حاضر شود بلکه هر کس به میزان برکاتی که یهوه خدایت به تو بخشیده است هدیه خواهد آورد» (تثنیه ۱۶:۱۶-۱۷)، «شادی نما تو و پسرت و دخترت و غلامت و کنیزت و لاوی و غریب و یتیم و بیوه» (تثنیه ۱۶:۱۴).

آدم تاک خود را دوست می دارد و از آن مراقبت می کند تا ثمر بیشتری بیاورد. خدا هم این گونه قوم خود را دوست می دارد. انبیاء با زبانی مشتاق و شاعرانه می گویند و باز می گویند که بنی اسرائیل تاک خدا است، افسوس که این تاک امید خدا را بر نیاورده است! سرود تاک اشعیاء نبی را بخوانید (۷-۱:۵)، که ارمیاء نبی (۲:۲۱ و ۱۳:۸) و حزقیال نبی هم (۱۹:۱۰-۱۴) به آن اشاره می کنند. اما روزی خواهد رسید که تاک اسرائیل تحت مراقبت خدا شکوفا خواهد گشت (اشعیاء نبی ۲۷:۲-۵).

سخنان پیامبران در انجیل با مثال رزبانان قاتل ادامه و توسعه می یابد (متی ۲۱:۳۳-۴۳). عیسی حتی خود را به تاک تشبیه می کند: او خود تاک است و شاگردانش شاخه های تاک (یوحنا ۱۵:۱-۸).

سرانجام راز تن و خون مسیح را با نان و شراب جشن خواهند گرفت و عیسی در هنگام بنیان گذاری این راز بزرگ، خود چنین از خوان آسمانی سخن می گوید: «از این میوه تاک دگر نخواهم نوشید تا روزی که شراب نو را با شما در ملکوت پدرم بیاشامم» (ر.ک به متی ۲۶:۲۹).

فرزندان حام

نفرین شدن حام توسط نوح را بارها به سیاهان آفریقا نسبت داده اند تا بدین وسیله برده ساختن آنان را توجیه نموده و این تهمت عمومی را که با سیاه پوستان بد رفتار می باشند تأیید نمایند.

حتی چنین پیداست که بعضی گروه‌ها که خود را پیرو «رفورم^۱» (F9: CFA 9) می‌گویند هنوز هم نژاد پرستی اصولی خود را بر چنین تعبیری مستدل می‌دانند. در هر حال باید اعتراف کرد که بیشتر مسیحیان غرب در این خصوص مجرمیت سنگینی بردوش دارند زیرا کافی بود که کتاب مقدس را با اندکی دقت بخوانند تا ببینند که این تعبیر، هیچ اساسی ندارد.

از «فهرست ملل» که در باب دهم سفر پیدایش آمده است، به خوبی می‌توان فهمید که از دید مؤلفان عهد عتیق حام نشانگر چه چیز بوده است. در این باب چهار «فرزند» را به حام نسبت می‌دهند که به نوبه خود «پدران» ملت‌های متعددی هستند: کوش، مصرایم، فوط و کنعان.

اولی یعنی کوش به معنای کلی نشانگر ملت‌های کرانه نشین دریای سرخ است که شامل سیاهان در جنوب و سفید پوستان در شمال می‌باشد. اما در متن مورد نظر صحبت از سفید پوستان است و برای پی بردن به این امر کافی است که دنباله داستان را بخوانیم:

«کوش نمرود را آورد... و ابتدای مملکت وی بابل بود و ارک و... در زمین شنعار. از آن زمین آشور بیرون رفت و نینوا را... بنا نهادند.»

پس اینها همان بین‌النهرین است با شهرهای کهن و مشهورش که هرگز جمعیتی غیر از سفید پوستان نداشت.

فرزند دوم، یعنی مصرایم، نام مصر است. در بین فرزندانش نام «فتروسیم» به چشم می‌خورد که همان مصر جنوبی است و «کفتوریم» که مبدأ فلسطینیان است یعنی جزیره «کرت» (7F9H9) و جزایر اطرافش. بقیه فرزندان مصرایم را کمتر می‌شناسیم.

فرزند سوم حام، یعنی فوط را نمی‌توان با اطمینان شناسایی کرد. چهارمین، یعنی کنعان را برعکس قبلی بسیار خوب می‌شناسیم. همانطور که همه می‌دانند این سرزمینی است که به حضرت ابراهیم بخشیده شده است و ما آن را فلسطین می‌نامیم. «فرزندان» او نشان‌گر شهرها و ملت‌هایی است که بسیاری از آنها امروز هم وجود دارد مانند صیدون در لبنان و حمات در سوریه و غزه در فلسطین.

در مجموع اگر هم جمعیت‌هایی سیاه پوست در میان «فرزندان حام» یافت شود آنها فقط از تبعه

۱ - منظور مسیحیان پروتستان می‌باشد.

و یا هم جواران مصر قدیم می باشند. حقیقت امر آن است که مؤلفان عهد عتیق نژاد سیاه پوستان را نمی شناختند و آن را در فهرست ملل جای نداده بودند. از نظر آنها «فرزندان حام» یک نژاد مشخصی نبود بلکه گروهی از ملت هایی بود که گذشته بسیار دور مشترکی داشتند و ساکن بین النهرین، مصر و کرانه فنیقیه بودند. اسرائیلیان که در طی مدت مدیدی تحت سلطه این ملت ها بسر برده بودند از آنها متنفر بودند و به علت بت پرستی آنها را پست می دانستند و فساد اخلاقی آنها را محکوم می کردند که ظاهراً بی اساس نبوده است.

هر چه بوده باشد، پولس رسول با یک کلمه بحث را ختم می کند: «نه یونانی است نه یهود... نه بربری نه سکیتی نه غلام و نه آزاد بلکه مسیح همه و در همه است» (کولسیان ۳: ۱۱).



ابراهیم عهد خداوند را می پذیرد.

ابراهیم پدر ایمان داران

ملکیصدق

نام ملکیصدق در سه قسمت مختلف کتاب مقدس ذکر شده است: در کتاب پیدایش (۱۸:۱۴)، در مزمو ۱۱۰ و در رساله حضرت پولس به عبرانیان (باب های ۵-۷).

بیگانه ای خدای راستین را می پرستند و حضرت ابراهیم را برکت می دهد

کتاب پیدایش درباره ملکیصدق می گوید که وی «کاهن خدای تعالی مالک آسمان و زمین بود» (۱۸:۱۴-۱۹). این چند کلمه آشکارا یادآور صفحه اول پیدایش است. ملکیصدق و ابراهیم هر دو یک خدا را می پرستند، خدای بیگانه که زمین و آسمان را آفریده است. اما ملکیصدق یک بیگانه است، یعنی از قوم ابراهیم نیست. لیکن کتاب مقدس می داند که انسان با خرد و دراکه خود می تواند از مشاهده شگفتی های خلقت به هستی و زیبایی خالق پی برد (حکمت ۱:۱۳-۵، رومیان ۱:۱۹-۲۰). ملکیصدق به عنوان یکی از کسانی که به شناخت خدای راستین دست یافته به ما معرفی می گردد و مانند مغان که بعد از او آمده اند به خاندان بزرگ جویندگان خدا تعلق دارد.

مبارک باد ابرام^۱ از جانب خدای تعالی که خالق آسمان و زمین است. این تبرک ملکیصدق انعکاس برکت خدا بر پدر ایمانداران است (پیدایش ۳:۱۲). آنچه از هم اکنون در ندای ملکیصدق شنیده می شود سرود تمامی آدمیان است که دخالت نجات بخش خدا را در تاریخ بشر ستایش می کنند.

۱ - ر.ک پید ۵:۱۷ خدا نام ابراهیم را به شخصی که نامش قبلاً ابرام بود، عطا می کند.

... کهنات عیسی

طبق کتاب پیدایش ملکیمصدق هم شاه بود و هم کاهن. تمرکز این دو مقام در یک شخص در دوران عتیق امری عادی بوده است. شریعت یهودیان از روی احتیاط آن دو مقام را از هم جدا ساخته بود: پادشاهی در یک سو و کهنات در سوی دیگر.

پس این پرستگار خدای راستین که بود که قادر بود ابراهیم را برکت دهد و نیز مجاز بود که آن دو قدرت را در خود جمع آورد؟ سنت یهودیان درباره این شخصیت استثنایی اندیشیده است و چندی بعد به نتیجه خواهد رسید که ملکیمصدق نماد مسیح است (مزمور ۱۱۰) زیرا تنها مسیح می تواند توأمأ شاه و کاهن باشد.

تو کاهن هستی تا به / بد بر طبق رتبه ملکیمصدق (مزمور ۱۱۰: ۴). در عصر نگارش انجیل در زمان که کلیسا در شرف تکوین بود، همه می دانستند که منظور این نبوت، مسیح است و مؤلف رساله به عبرانیان از این رو نتیجه می گرفت که چون ملکیمصدق یهودی نبود، لذا کهنات عیسی هم کاملاً با کهنات یهودیان متفاوت است. عیسی تنها کاهن اعظم بشریت است.

نان و شراب

در سفر پیدایش می خوانیم که ملکیمصدق نان و شراب را به حضرت ابراهیم تقدیم نمود. این یک رسم مهمان نوازی است که معمولاً به صورت تقدیم نان و آب یعنی مایحتاج اولیه حیات، از طرف میزبان انجام می گرفت. اما ملکیمصدق این رسم را بسان بزرگان بجای آورد و به میهمان خود نان و شراب تقدیم کرد.

متن عهد عتیق بیش از این چیزی نمی گوید. اما مسیحیان قدیم قدر نان و شراب را تا بدان حد می دانستند که از خواندن این متن به راز تن و خون مسیح اندیشند. ترجمه کتاب مقدس به زبان لاتین که در اواخر قرن چهارم میلادی به وسیله ژروم قدیس تثبیت گردیده است، با اضافه کردن یک واژه کوتاه این نسبت را خاطر نشان می سازد و می گوید: «ملکیمصدق نان و آب را پیش آورد، زیرا او کاهن بود.» برقراری این نسبت بین کهنات ملکیمصدق و تقدیم نان و شراب این فکر را بر می انگیزد که این تقدیمی نشانه اولیه راز تن و خون مسیح بوده و از پیش به آن راز اشاره دارد. پدران کلیسا نیز این موضوع را توسعه داده و در دعاهای قربانی مقدس این جمله را جای دادن: «تقدیمی ملکیمصدق کاهن اعظم تو.»

بدین ترتیب مفهوم متن اصلی کتاب مقدس در مراسم عبادت تغییر می یابد اما ذکر نام

ملکیصدق در همه قربانی‌های مقدس کاملاً به جا می‌باشد زیرا او کاهن خدای تعالی بوده و ابراهیم را برکت داده است. قوم یهود نام او را با علاقه یاد می‌کرد و بیش از آن کلیسا که تمام نژادها را در محبت یک خدای راستین گردهم می‌آورد.

معنی کلمات را بشناسیم

پیمان‌ها

در کتاب مقدس می‌توان سلسله‌ای از پیمانهای پی‌درپی خدا را با آدمیان دید که هر که هر یک از آنها دامنه و خصلت خاص خود را دارد.

نخست پیمانی است با حضرت نوح که شامل تمامی بنی‌آدم است (پیدایش ۶: ۱۸، ۹: ۹). خدا طی آن یک قانون اخلاقی ساده را تعیین کرده است: آنها حق دارند که مالک زمین باشند و در آن فزونی یابند و از ثمرات آن بهره‌مند گردند اما حق کشتن یکدیگر را نخواهند داشت (پیدایش ۹: ۱-۷). در آن صورت خدا طی «پیمانی» متعهد می‌شود که نظم طبیعت را حفظ کند (ر. ک به پیدایش ۸: ۲۲) و نگذارد که توفان بزرگ تجدید شود. خلاصه مطلب این است که انسان خود عامل مدحش‌ترین فجایع است نه طبیعت و چنانچه نیروی خود را به جای جنگ با هم‌نوع متوجه کار سازنده‌ای می‌کرد، اوضاع چندان بد نمی‌بود.

دوم پیمان ابراهیم بود که اثر بسیار عمیق دینی آن را در قسمت دیگر این نوشته شرح داده‌ایم. سوم پیمان موسی بر فراز سینا است. این پیمان که بیش از همه به قراردادهای تبعیتی بین سلاطین مشرق زمین شباهت دارد، بارها به سبب گناهان بنی‌اسرائیل ملغی و دگر بار توسط رؤسای قوم تجدید شده است (یوشع ۲۴: ۲۵، دوم پادشاهان ۱۱: ۷، ۳: ۲۳، دوم تواریخ ۱۵: ۱۲، ۲۳: ۱۶، ۲۹: ۱۰).

در بعضی از متون کتاب مقدس وعده‌هایی که به حضرت داود داده شد به مفهوم «پیمان» تعبیر گردیده است (دوم سموئیل ۲۳: ۵، دوم تواریخ ۲۱: ۷). در این مورد نیز، چون پیمان ابراهیم، بیشتر جنبه وعده یک جانبه خداوند را دارد تا جنبه تعهدی از سوی انسان (دوم سموئیل باب ۷). پیمان پنجمین، که انبیاء آن را اعلام کرده‌اند، کاملاً معنوی و روحانی می‌باشد (ارمیا ۳۱: ۳۱، ۳۲: ۴۰، حزقیال ۱۶: ۶۰، اشعیا ۵۵: ۳، ۶۱: ۸).

این پیمان سرانجام توسط عیسی «فرزند داود» به نفع انبوه انسان‌ها از هر مرز و بوم تحقق می‌یابد (متی ۲۶:۲۸، اول قرن‌تینان ۱۱:۲۵، غلاطیان ۴:۲۴-۲۸، ر.ک به افسسیان ۲:۱۲-۱۳ و ...). پس این پیمان نو و همیشگی بعد وسیع پیمان نوح را باز می‌یابد اما فراتر از پیمان نوح به تضمین هستی مادی بشر اکتفا نکرده بلکه یک زندگی پیوسته به خدا را برای انسانها تامین می‌کند و پیمان با ابراهیم را به گونه‌ای اعلایی به انجام می‌رساند.

کتاب پیدایش باب‌های ۱۲ الی ۱۶

وعدۀ بزرگ پدر ما ابراهیم

در این فصل و در دو فصل بعدی قسمت‌های اصلی متن به حضرت ابراهیم تخصیص داده شده است. باب دوازدهم کتاب پیدایش از کتاب مقدس را باز کنید: «و خداوند به ابرام گفت از ولایت خود و از مولد خویش و از خانه پدر خود ... بیرون شو و از تو امتی عظیم پیدا کنم ... و از تو جمیع قبایل جهان برکت خواهند یافت ...» نخستین دخالت کلام خدا، نخستین اعلام نجات، نخستین بشارت مبنی بر ظهور مسیح که از نژاد ابراهیم خواهد بود.

اما ابراهیم که بود؟ به نقشه جغرافیا بنگریم: پدر ابراهیم از شهر «اور» کلدۀ آمده و در حران در نزدیکی رود فرات ساکن گردیده است. از آنجاست که خدا ابراهیم را بیرون آورد و بسوی سرزمین دیگری فرستاد، بسوی سرزمین کنعان که ما امروز آن را فلسطین می‌گوییم، زمینی که تمام تاریخ مقدس مسیح خود را در آن پیمود.

ابراهیم به وعده خدا اعتماد کرد و به راه افتاد ... به کدام وعده؟ این مطلب را در فصل اول این نوشته خواهیم خواند. یک وعده دنیوی (زمین و ذریت) که به صورت وعده نجات همگان شکوفایی خواهد یافت و دور نمایی بسوی مسیح و کلیسای او خواهد گشود.

با قبول کلام خدا، ابراهیم بصورت پدر ایمانی ما در می‌آید. با خواندن فصل ایمان ابراهیم و

بخشهای مربوط به کتاب پیدایش خواهید فهمید که ایمان نه تنها قبول اصول تغییر ناپذیر نیست بلکه پذیرفتن کلام زنده ای است که زندگی را دگرگون می سازد.

اما در همان صفحات به برخی از ویژگی های اخلاق ابراهیم و دیگر پدران قوم برخورد خواهید کرد که باعث تحقیر شما خواهد گردید. در اینجا ما در ابتداء تاریخ دین هستیم و اخلاق ایمان داران به تدریج تلطیف خواهد شد. آنچه اولویت دارد ایمان است - اخلاق و آداب ابراهیم. نقش مهمی که ابراهیم در اجرای مشیت الهی دارد با شنیدن آنچه عیسی مسیح درباره او گفته است و با اندیشیدن درباره آنچه در رساله به عبرانیان در خصوص ابراهیم آمده است برای ما بیشتر مفهوم خواهد گردید - **ابراهیم و عهد جدید**.

کتاب پیدایش را از باب دوازدهم تا باب شانزدهم را بخوانید. یادآور می شویم که این نوشته جز تشویق شما به بهتر خواندن کتاب مقدس قصد دیگری ندارد.

سرگذشت ابراهیم با وعده خدا آغاز می شود (پیدایش ۱۲:۱-۳) و از بدو این نخستین اعلام سه دور نمای آینده به وسیله این وعده گشوده می شود:

یک سرزمین (برو به سوی کشوری که به تو نشان خواهم داد)، یک ذریت بیشمار (از تو امتی عظیم خواهم ساخت)، یک برکت که در تاریخ سابقه ندارد (نام تو را بزرگ خواهم نمود و نام تو برکت خواهد بود... از تو جمیع ملت های زمین برکت خواهند یافت).

تجدید وعده

در شرح حال هایی که به دنبال می آید خواهیم دید که خدا در شش نوبت مختلف وعده خود را به ابراهیم تجدید نمود: پیدایش ۱۲:۷، ۱۳:۱۴-۱۷ و ۱۵:۴-۶، ۱۵:۱۹ و ۱۷:۴-۸، ۱۸:۹-۱۵، ۱۶:۲۲-۱۸. علاوه بر اینها به اسحاق (پیدایش ۲۶:۲۴) و یعقوب (۲۸:۱۳-۱۵) نیز وعده مجدد داده شد و در طول همه داستان های مربوط به پدران قوم وعده خدا و ایمان کسانی که بدان پاسخ می دهند، به تاریخ جهت و مفهوم می بخشد.

وعده سه گانه

تعدادی از نکات خاص وعده در طی تجدیدهای پی در پی مشخص تر می گردد:

سرزمین موعود، زمین کنعان (۷:۱۲، ۸:۱۷) خواهد بود که «به سوی شمال و جنوب و مشرق و مغرب» (۱۴:۱۳) و «از رود مصر تا نهر بزرگ یعنی نهر فرات» (۱۵:۱۸) امتداد دارد.

ذريت موعود، ابتداء يك پسر خواهد بود پسری كه از زوجه ابراهيم على رهم سن زيادش متولد خواهد شد (۱۷:۱۵ و ۱۹، ۱۸:۱۰-۱۴)، اما بعدها در ماوراء آن پسر، ذريت ابراهيم مانند «غبار زمين» (۱۵:۱۳) و مانند ستارگان آسمان (۵:۱۵) و مانند شنهای کنار دريا (۱۷:۲۲) زياد خواهد بود، آنقدر زياد كه شامل «امتهای بسياری» (۵:۱۷) خواهد گرديد.

بركت خدا، بارها تاييد خواهد شد (۱۸:۱۸، ۱۸:۲۲)، اما در مرحله اول از وحی و الهام هنوز دقيقاً مشخص نيست. ليكن چنان كه از متنها بر می آيد اين بركت بر همه امت های جهان بازتاب خواهد داشت. در قرن سوم پيش از ميلاد يهوديان اسكندريه در طی ترجمه متن قديمی عبری تورات به زبان يونانی عبارتی بكار بردند كه نشانگر اعتقاد آنها به جنبه جهانی و همگانی آن وعده خدا است، عبارتی كه چندی بعد در عهد جديد نيز تکرار شد: «از تو جميع قبایل جهان برکت خواهند يافت» (پیدایش ۱۲:۳).

شكوفایی وعده

در واقع وعده های خدا زيباتر از هر چیزی كه ابراهيم تصورش را می نمود در آمد. سرزمين موعود تنها يك قلمرو دنیوی نيست بلكه ملكوت خدا است. ذريت ابراهيم تنها شامل آدمهای گناهكار نبوده بلكه مريم عذراء و مسيح از نژاد ابراهيم خواهند بود. نسل ابراهيم تنهامبتي بر نسب جسمی نبوده بلكه صرف نظر از نژاد، شامل همه آنهايي خواهد بود كه از روی ايمان به كلام خدا گوش فرا دهند. بركت موعود همه ايمان داران را كه در كليسا گرد آمده اند در بر خواهد گرفت.

وعده و نويد از كلمات مهم زبان عاشقان است و کسی كه وعده می دهد نسبت به آینده اظهار اطمینان می كند. آنچه ما از وعده خدا به ابراهيم درمی يابيم عظمت خدا سرور زمان است و وفاداری خدا، كه از قرنی به قرنی مشيت پر محبت خود را پيش می برد.

ايمان ابراهيم

از بدو سرگذشت ابراهيم می بينيم كه او مطيع امر خدا (كه درعين حال يك وعده است)، می باشد (پیدایش ۱۲:۱-۴). وعده را حقيقت دانستن و دستور را مطيع بودن هر دو يعنی يك تسليم پراعتقاد، يعنی ايمان به خدا.

با این حال کتاب مقدس این عمل را به دقت تجزیه و تحلیل می کند. در یک باب (۱۵) از ما دعوت می شود که به ایمان ابراهیم بیندیشیم و در باب دیگر (۲۲) به اطاعتش. از توالی تقدم این دو چنین بر می آید که ایمان اساسی تر از اطاعت است، با این حال در طاعت است که ایمان به کمال خود می رسد.

در باب پانزدهم خدا با تجدید وعده خود، گفتگو را می گشاید (آیه ۱) و ابراهیم با شکوه به او پاسخ می دهد (آیه ۳). اما خدا او را سرزنش نمی کند و از او نمی خواهد که از امید حقه خود مبنی بر داشتن یک پسر، دست شوید: مگر امید بی شتاب هم می تواند امید باشد؟

پس وعده تکرار می شود و در این هنگام است که مؤلف کتاب مقدس این جمله را وارد متن می کند: «ابراهیم به خدا ایمان آورد و همین برای او عدالت محسوب گردید» (آیه ۶). عدالت یعنی کاری که شایان تحسین فوق العاده ای باشد (ر.ک به تثنیه ۲۴:۱۳). ایمان به خدا کار سهل و بی تفاوتی نیست.

با این حال ابراهیم ظاهراً هنوز مردد است (آیه ۸). البته در شرح حال الهام یافتگان بنی اسرائیل بارها ذکر شده است که آنها در موارد بسیار از خدا خواستار «آیتی» شده اند یا آن را دریافت کرده اند و یا از جانب خدا برای دیگران آورده اند که «آیت» یعنی یک علامت مرئی دال بر اینکه الهام از خداست (داوران ۶:۱۷، اول سموئیل غیره و ۱۰:۱، اشعیا ۷:۱۰ و ۳۸:۷). و چنین آیتی به ابراهیم داده شد (آیات ۹-۱۸).

اکنون ایمان ابراهیم تمام وجود او را فرا می گیرد. اما ایمانی که موجب زیستن «در حضور خدا» می گردد چطور می تواند از طلب «کمال» (پیدایش ۱۷:۱) و از تلاش در جهت کمال به دور بماند؟ فرمان قربانی بعداً خواهد رسید (پیدایش ۲۲).

پس ایمان باید طوری باشد که تمام شخصیت انسان را زنده و روشن سازد نه که آن را به نوعی استعفا بکشد. از این روست که خدا به «دوست» خود اجازه می دهد که بی طاقتی خود را ابراز کند و با بزرگواری آیتی هم به وی می بخشد.

در مورد ما هم چنین است. ایمان است که آرزوها و طرح های ما را از طریق عبادت به نزد خدا می آورد. ایمان است که به وسیله اندیشه «آیت» می جوید. این آیت به ندرت به صورت یک معجزه در می آید اما درخشش یک مسیحی راستین و یا کامیابی هایی در زندگی کلیسا و یا تقویت روح ناشی از مطالعه کتاب مقدس غالباً همان نقش را بازی می کند. بدین گونه ایمان در تمام زندگی ما نفوذ پیدا کرده کمال عدالت ما را تشکیل خواهد داد و ما را کامل خواهد ساخت.

«ابراهیم از بوته آزمایش وفادار در آمد و این برای او عدالت محسوب گردید (اول مکابیان ۲: ۵۲، ر. ک به رساله یعقوب ۲: ۱۴-۲۴)

اخلاق و آداب ابراهیم

جوانب اخلاقی پدران قوم یهود، یا دقیق تر بگوییم جوانب خلاف اخلاقشان، بسیاری از خوانندگان کتاب مقدس را وادار به تأمل نموده و این سؤال را پیش آورده که آیا واقعاً خدا این گونه آدم‌ها را سرمشق ما قرار داده است؟

در باب آداب و رسوم ...

کتاب مقدس خود به این سؤال بطور مختصر پاسخ می‌دهد. وقتی ابراهیم یا اسحاق همسر خود را بعنوان خواهر خود معرفی کرده در اختیار سلاطین بیگانه می‌گذارد، یک بار هدف سرزنش طرف متمدن خود قرار می‌گیرد و به هر نحوی که شده عذر خواهی می‌کند ... (پیدایش غیره و ۱۳: ۱۲، غیره و ۲: ۲۰، غیره ۷: ۲۶، ر. ک به دوم سموئیل ۱۳: ۱۳).

اما مسئله تعدد زوجات از آن هم پیچیده تر است: نه تنها مرد می‌تواند چندین زوجه بگیرد بلکه یک همسرنازا می‌تواند کنیز خود را به شوهر خود داده و مادر خوانده فرزندان آن زن گردد (پیدایش ۱: ۱۶-۴ و ۳۱: ۲۹ الی ۲۴: ۳۰).

این آداب و رسوم در مشرق زمین قدیم در واقع رواج بسیار داشته است و در اسناد حقوقی متعلق به بین‌النهرین سعی شده است به مشکلات حل نشدنی ناشی از آنها ترتیبی داده شود. قانون «حمورابی» (قرن هیجدهم قبل از میلاد) قدغن می‌کرد که همسری که کنیز است مانند هاجر علیه‌خانم خود برخیزد، چنان که هاجر کرد. متنهای «نوزی» (قرن پانزدهم ق.م) اجازه نمی‌دهد که فرزند کنیز از خاندان بیرون رانده شود (ابراهیم این کار را کرده است: پیدایش ۱۶: ۴-۶، ۲۱: ۹-۱۴). مؤلف کتاب مقدس وجود این اخلاق و آداب را مورد گواهی قرار می‌دهد اما سعی نمی‌کند که آنها را جلوه‌گر سازد و نیز ادعا نمی‌کند که آنها بی‌عیب هستند.

يك قاعده اخلاقی

زندگی ابراهیم با این حال جوانب خوشایندی هم دارد: او نسبت به برادر زاده خود، لوط بخشنده و دلیره و نسبت به بیگانگان مهمان نواز می باشد و هر بار که چنین رفتار می کند برکتی به نشانه رضای خداوندی به او می رسد (پیدایش ۱۳: ۷-۱۴، ۱۵: ۱۸-۱۵) حتی در روابط با کنعانیان، ابراهیم همواره از حکمت و ادب پیروی می کند و انعقاد پیمان های ثمر بخش، پاداش این رفتار او می گردد (پیدایش ۲۱: ۲۲-۳۴، ۲۳: ۱-۲۰، ۲۶: ۱۵-۳۳). پس هر چه که باشد باز هم یک اخلاق منتسب به ابراهیم وجود دارد. این اخلاق یک سالار قبیله است که مردان را بر همه مقدم می دارد و در روابط با آنها وظیفه را محترم و رعایت آداب معاشرت را منظور می دارد. اما زنان و فرزندان جز اموال او محسوب می شوند و قابل هر نوع معامله می باشند... در هر حال از روایات کهنی که دیده ایم چنین بر می آید.

اما چنین هم نیست که ابراهیم فاقد هرگونه احساس انسانی باشد. دیده ایم که جدا شدن از اسماعیل و هاجر برایش آنقدر دردناک بود که لازم شد خدا در باره سرنوشت آنها به او اطمینان دهد و یادآوری کند که فراتر از همه او باید در امید وقوع وعده عالی تری بسر برد (پیدایش ۲۱: ۱۱-۱۲ ر.ک به ۱۷: ۱۸-۲۰).

در اینجا به هدف اصلی داستان های پیدایش بهتر پی می بریم. هدف آنها اصلاً این نیست که انواع اخلاقیات نیکو را بعنوان نمونه و سرمشق به ما نشان دهند (که نویسندگان آپوکریفها یعنی تحریف نگاران وعده ای از مفسرین چنان می پنداشتند). هر قدر هم که اخلاق و آداب ابراهیم خام و ابتدایی بوده باشد مهم آن است که او با ایمانی که داشت «پیش روی خدا قدم برمی داشت» (ر.ک به پیدایش ۱۷: ۱).

... روحا سامی نژاد هستیم

پاپ پیوس یازدهم طی نطق مشهوری چنین گفته بود: «لطفاً بر این قربانی ها نگاهی مساعد و مهربانافکن»... ما این دعا را در پرشکوه ترین لحظه قربانی مقدس می خوانیم یعنی بعد از تقدیس هدایا و هنگامی که قربانی خدایی واقعاً تقدیم می گردد. «قربانی هایبیل، قربانی ابراهیم، قربانی ملکیمصدق».

این سه خط، این سه سطر، این سه کلمه تمامی تاریخ دینی بشر را بیان می کند. قربانی

هابیل: در عصر آدم. قربانی ابراهیم: در دوره شگفت انگیز دین و تاریخ قوم اسرائیل. قربانی ملکصدیق: که اعلام عصر دین و مسیحیت است. ما با متنی پر عظمت مواجه هستیم! هر گاه آن را می خوانیم بی اختیار عمیقاً تحت تأثیر قرار می گیریم. «قربانی پدر ما ابراهیم». توجه کنید ما ابراهیم را پدر و نیاک خود می نامیم. «آنتی سمی تیزم»^۱ یک نفرت است که برای ما مسیحیان مشارکت در آن غیر ممکن است. سهیم شدن در «آیتی سمی تیزم» برای مسیحیان غیر ممکن است. ما برای هر کسی این حق را قائلیم که در قبال هرگونه تهدید از خود و منافع حقه خود و با هر وسیله دفاعی مناسب، دفاع بکند. اما «آنتی سمی تیزم» قابل قبول نیست. «ما روحاً سامی نژاد هستیم». (نطق خطابه اعضای گروه زوار رادیوی کاتولیک بلژیک در ششم سپتامبر ۱۹۳۸)^۲.

ابراهیم و عهد جدید

بانویی که از علوم دینی و مذهب کاملاً بی خبر بود به خواندن انجیل پرداخت... پس از چند روز به من گفت: «حتماً باید پیش از انجیل چیزهای دیگری بوده باشد». برآستی نمی توان انجیل را خوانده و از اشارات بسیاری که در آن به تاریخ قبلی می شود چشم پوشید. این تاریخ با ابراهیم آغاز می شود.

تاریخ ما با ابراهیم آغاز شده ...

عهد جدید بارها از ابراهیم سخن می گوید: دقیقاً هفتاد و دو بار. نقش موثر پدران قوم در واقع

۱ - آنچه به زبان های اروپایی «آنتی سمی تیزم» (ANTISEMITISM)، نام دارد یکی از چهره های نژاد پرستی است که اساس آن را بغض و نفرت نسبت به سامی نژادان به ویژه یهودیان تشکیل می دهد. در کتاب مقدس از عبرانیان (بنی عابر) و آرامیان و اعراب (بنی اسماعیل) به عنوان «فرزندان سام» نام برده شده است.

۲ - سال ۱۹۳۸، زمان اوج قدرت طلبی و نفوذ نهضت های ضد سامی است که یک سال قبل از آغاز جنگ جهانی دوم به وقوع پیوسته است.

با مرگ آنها پایان نمی‌یابد. ابراهیم به همراه اسحاق و یعقوب در نظر رسولان و مسیحیان سراسر تاریخ کسانی نیستند که مانند دیگر گذشتگان از آنها یادى بکنند، بلکه فراتر از آنها، زنده‌های بیداری هستند که آنها را دوست می‌دارند و سرمشق خود قرار می‌دهند.

«نسب نامه عیسی مسیح، فرزند داود، فرزند ابراهیم. ابراهیم اسحاق را آورد، اسحاق یعقوب را آورد، یعقوب یهودا را آورد...» (متی ۱: ۱-۲). اینها نخستین جملات انجیل هستند که یکبار ما را به عصر پدران قوم برمی‌گرداند زیرا همه چیز از آنجا آغاز شده است. مشیت خدا در سراسر تاریخ بتدریج گسترش می‌یابد و آنهایی که بامسیح زندگی می‌کردند این را می‌دانستند. از این رو دو سرودی که آمدن مسیح و پیشگام او یحیی تعمید دهنده را می‌ستایند هر دو از ابراهیم سخن می‌گویند. مریم مقدس در سرود ستایش خود چنین می‌گوید: «خداوند مراحمی را که به ابراهیم و اولاد وی وعده کرده بود بخاطر آورد» (ر.ک به لوقا ۱: ۵۵) و زکریا پدر یحیی در سرود «برکت» می‌گوید: «خدا سوگندی را که برای پدر ما ابراهیم یاد کرده بود به خاطر آورد...» (لوقا ۱: ۷۳). زیرا وقت آن فرا رسیده است که خدا وعده‌های خود را به ابراهیم عملی سازد.

یکی از وعده‌ها مربوط به ذریت بسیار است. هر فرد یهودی خود را متعلق به این ذریت می‌داند و عیسی مسیح زنی را که شفا داده بود با لقب «دختر ابراهیم» خطاب می‌کند (لوقا ۱۳: ۱۶) و راجع به زکی گناهکار می‌گوید: «این یکی هم از اولاد ابراهیم است» (ر.ک به لوقا ۱۹: ۹). اما این لقب که حقیقتاً یک لقب است، منحصر به اولاد خونی آن پدر قوم نیست. روزی یک افسر رومی از عیسی می‌خواهد که خادم بیماراش را شفا دهد و عیسی درمقابل ایمان آن مرد اعلام می‌کند: «به شما می‌گویم که من چنین ایمانی درمیان قوم اسرائیل هم ندیده‌ام. بدانید که بسیاری از مشرق و مغرب آمده با ابراهیم و اسحاق و یعقوب در ملکوت آسمانی بر سر یک سفره خواهند نشست» (ر.ک به متی ۸: ۱۱).

البته پدران قوم سرچشمه امت هستند لیکن این امت، امت ایمانداران است و ایمان نزد آنان از هر چیز دیگر مهم‌تر است. اندکی پس از این واقعه پولس رسول گفت: «پس آگاهید که اهل ایمان فرزندان ابراهیم هستند» (غلاطیان ۳: ۷).

... و تا روز آخر ادامه خواهند یافت

بدین ترتیب رفته رفته وقتی عهد جدید را مرور می‌کنیم به نقش پدران قوم در تاریخ بی‌می‌بریم، تاریخی که در بیش از ۴۰۰۰ سال پیش از یک نفر به نام ابراهیم آغاز شده و با یک

خاندان و سپس با یک قوم پیش رفته و بالاخره با کلیسایی که از همه نژادها، انسان‌ها را گرد هم می‌آورد تا به آخرین روز دنیا ادامه یافته به شکوفایی در ابدیت خواهد انجامید. این تاریخ، تاریخ ایمان است. باب ۱۱ رساله به عبرانیان را بخوانیم^۱:

به ایمان بود که ابراهیم چون خدا او را خواند، بی‌درنگ به سوی سرزمینی که قرار بود وارث آن شود، با این که نمی‌دانست به کجا می‌رود، رفت. و با ایمان بود که در سرزمین موعود مانند سرزمینی بیگانه اقامت نمود و در زیر چادرها با اسحاق و یعقوب که در میراث همان وعده شریک وی بودند، بسر برد زیرا او در انتظار شهری پایدار بود که معمار و بانی آن خداست. با ایمان بود که ساره نیز علی‌رغم سن زیادش قوه تولید نسل یافت زیرا وعده دهنده را امین دانست. برآستی به همین سبب است که از یک مرد، آن هم مردی در آستانه مرگ اولادی متولد شده که تعداد آنها مانند ستارگان آسمان و شن‌های ساحل دریا بشمار است...

در ایمان بود که همه این پدران قوم مردند بدون این که برکات موعود را دریافت کنند و تنها از دور به آنها نگاه افکنده درود گفتند و اقرار کردند که بر روی زمین بیگانه و سیار هستند. کسانی که چنین می‌گویند آشکارا نشان می‌دهند که در جستجوی وطنی هستند و اگر از زمینی که آن را ترک کرده بودند خاطره‌ای به دل می‌داشتند وقت کافی بود که به آنجا برگردند لیکن در واقع می‌بینیم که آنها مشتاق وطنی بهتر یعنی وطنی آسمانی بوده‌اند.

به ایمان بود که ابراهیم در زمان آزمایش، اسحاق را پیشکش کرد و در حقیقت یگانه پسر خود را به عنوان قربانی تقدیم نمود. او که حاوی وعده‌ها بود درباره‌اش گفته شد: «تو از اسحاق ذریتی بنام خود خواهی داشت.» اما او معتقد بود که خدا قدرت آن را دارد که حتی مردگان را دوباره زنده کند.

مؤلف این متن یعنی رساله به عبرانیان یک پیامبر است یعنی کسی که از معنای نهفته وقایع پرده برمی‌دارد. دید او تمامی تاریخ دینی بشر را در بر گرفته به ادراک مشیت خدا می‌رسد و مانند تمام نوشته‌های عهد جدید ما را در بهتر شناختن ابراهیم و پدران قوم یاری می‌دهد. این مردان روز به روز به همراه رمه و گله خود پیش روی خدا می‌زیستند و خبر نداشتند که پیش‌گام کاروان بزرگی هستند، کاروانی که ما هم به آن پیوسته‌ایم تا با هم راه شهر بزرگ و جاودان را بییماییم.

۱- ترجمه جدید از کتاب مقدس اورشلیم

باستان شناسان راه‌های سالاران قوم را باز یافتند

«... و ابرام... از حران بیرون آمد... به عزیمت زمین کنعان بیرون شدند» (پیدایش ۱۲:۴-۵). «آنگاه یعقوب برخاسته... و تمام مواشی و اموال خود را... که در فدان آرام حاصل ساخته بود برداشت تا... به زمین کنعان برود» (پیدایش ۳۱:۱۷-۱۸).

محل جغرافیایی حران، شهری که امروز هم در مرز ترکیه و سوریه باقی است و سرزمین «آرام» که در اطراف این شهر است، هرگز فراموش نشده بود اما قرن‌ها بود که این دو اسم تنها یادبودی از مهاجرت‌های ملت‌های قدیم این سرزمین بوده‌اند... ناگهان با کشف یک مجموعه وسیع از اسناد و بایگانی سلطنتی گویی که ما به زمان پدران قوم بازگشتیم.

در سال ۱۹۳۳ یک نفر بادیه نشین مجسمه‌ای قدیمی را بر روی تل «حریری» در کنار رود فرات کشف کرد. حفاریات باستان‌شناسی به ریاست م. پروت (که بعداً سرپرست موزه لوور شده بود) بلافاصله شروع شد و بیش از بیست سال به طول انجامید و تنها در سال‌های جنگ جهانی دوم متوقف گردید.

بر اثر این کاوش‌هاست که امروز ما کشور کوچک «ماری» را می‌شناسیم که نزدیک به یک قرن دوام یافته است، همان قرن هیجدهم پیش از میلاد که بر طبق نشانه‌های موجود، عصر پدران قوم بوده است.

سلاطین ماری در کنار معابد شهر خود کاخی برای خود بنا کرده بودند که به شکل مربعی ۱۲۰×۱۲۰ متر، یعنی به اندازه تقریبی یک مزرعه بزرگ زمان ما بوده است. این بنا حاوی تعدادی آثار هنری بود (که پاره‌ای از آنها را می‌توان در موزه لوور دید) و همچنین مقادیر زیادی اسناد بایگانی از نوع مکاتبات سیاسی و اداری نیز در آن نگهداری می‌شده است. آن قسمت از این متن‌ها که به زبان فرانسه منتشر گردید تا سال ۱۹۶۲ به هفت جلد رسیده بود. محتوای این بایگانی پیش از هر چیز شامل مکاتبات با همه سلاطین منطقه هلال خصیب (منطبق با کشورهای سوریه و عراق کنونی) می‌باشد. مطالعه و مقایسه این مدارک به دانشمندان امکان داد که زمان بندی تاریخی این منطقه را به طور تقریباً قطعی تثبیت کنند.

اما ارزش این اسناد برای شناخت کتاب‌های مقدس ناشی از آن است که شرایط زندگی کوچ نشینان قدیم مناطق فرات و آرام دقیقاً در آنها منعکس شده است. وادی فرات حاصل خیز است.

اما عرض آن از ۱۰ کیلومتر تجاوز نمی کند و کشوری که در آن نوار مستقر می شد دوامی نمی آورد مگر به شرط تسلط بر قبایلی که گله های خود را در صحرای بزرگ اطراف آن کوچ می دادند. از این راه ما می توانیم هویت آن قبایل و نحوه کوچ آنها را بشناسیم.

ابتداء قوم **HANEENS** بود که اسم آن تاکنون بر شهر کوچک **AANAH** در کناره فرات باقی مانده است. آنها در بستر رود زراعت می کردند و گله های آنها در فصل خشک به رودخانه نزدیک شده از آن مشروب می شدند و در نی زارها و بوته زارهای اطراف آن چرا می کردند. این شرایط زندگی هنوز هم برای ساکنان این منطقه برقرار است و کمتر از سی سال پیش از نزدیک مشاهده و مطالعه شده است. همین قوم به احتمال قوی پادشاهی «ماری» را تاسیس کرده و سپس مطمئن ترین سربازان آن را تامین کرده است. اما کشور «ماری» اتباعی هم داشت که چندان آرام نبوده اند. یک وجه تشابه اینها با پدران قوم اسرائیل این بوده است که آنها نیز تمایل داشتند در اطراف حران در جلگه وسیع و حاصلخیز «آرام» گردهم آیند و برای رسیدن به آنجا از مخالفت سلطان «ماری» و سختی های سفری به طول ۳۰۰ الی ۴۰۰ کیلومتر بیمی نداشتند.

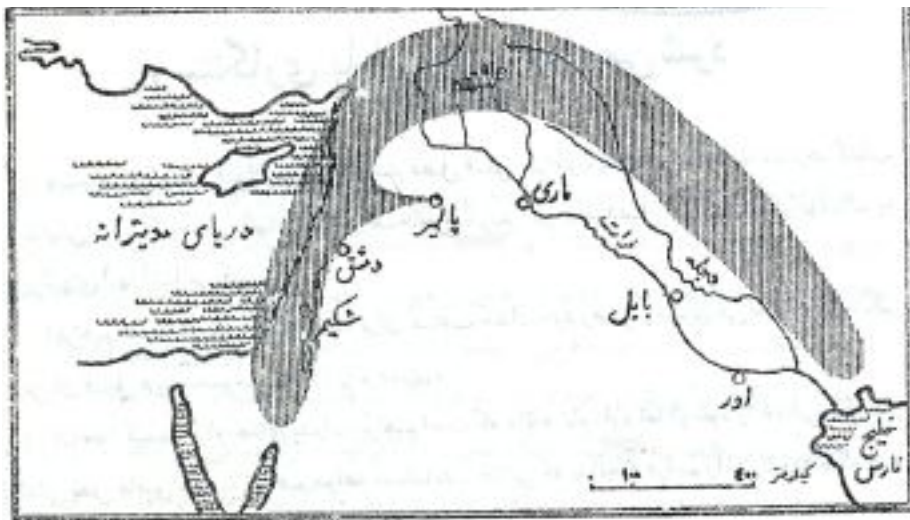
شاید این سفر طولانی را فقط برای رسیدن به مراتع خوب انجام می دادند. شاید هم می خواستند با اقوام خود تجدید بیعت کنند. به گواهی همه کسانی که از نزدیک زندگی کوچ نشینی را مشاهده نموده اند زمستان و فصل باران زمانی است که خانواده ها پراکنده می شوند اما در تابستان دوباره در اطراف چاه های آب و رودخانه ها گرد هم می آیند. در این فصل زندگی اجتماعی بیدار می شود و عروسی ها تدارک می یابد. وقتی یعقوب به سوی «فدان آرام» رهسپار می شود تا از اقوام خود دیدار کند (پیدایش ۲۸: ۱-۵) یا هنگامی که ابراهیم خادم خود را به همان جا می فرستد تا زوجه ای برای اسحاق بجوید (پیدایش ۲۴) این دو سفر جزء یک مجموعه از نقل و انتقالات کلی قرار می گیرد که اکنون بخوبی شناخته شده است و هرگاه پدران قوم به همراه اهل و عیال و کله و رمه خود از «آرام» به «کنعان» سفر می کنند می دانیم که این سفرها جز یک کوچ به مدت سه تا چهار سال چیز دیگری نیست.

حال به عشایر نا آرام کشور «ماری» برگردیم. ما امروز می دانیم که مرکز زندگی اجتماعی و قانونی که آنها را به سرزمین حران جذب می کرد چه بوده است یعنی معبد «سین» رب النوع قمری که آن را در حران می پرستیدند و عبادتگاه اصلی آن همان «اور» کلدانیان و زادگاه «تاریخ» پدر ابراهیم بوده است (پیدایش ۱۱: ۳۱).

نخستین واکنش ما در قبال روایات حاکی از مهاجرت های پدران قوم، تعجب و تحسین از

چنین سفرهای درازی است که به امر خدا انجام می‌دادند اما با معلومات بیشتری که امروز از اوضاع مشرق قدیم داریم می‌بینیم که طول آن سفرها چندان استثنایی نبوده است. آنچه پیش از هر چیز دیگر باید از سرگذشت پدران قوم بخاطر سپرد این است که آنها از اقوام خود جدا و از یک کانون اختر پرستی و بت پرستی دور شده در کمال وفا به خدای یکتا پیوستند.

سرزمین پدران قوم



مناطق مرطوب مسیر کوچ نشینان (هلال خصیب)

نجات در مسیح

از زمان ابراهیم تا به امروز

کتاب پیدایش باب‌های ۱۷ و ۱۸

رستگاری با ابراهیم آغاز می‌شود

«پدر ما ابراهیم» عنوان مشترک چند فصل قبلی پیرامون باب‌های دوازده تا شانزده کتاب پیدایش بود. اکنون به باب‌های هفده و هیجده بنگرید. در چند فصل آتی شما را از نزدیک با ویژگی‌های آنها آشنا می‌کنیم.

ابراهیم کیست؟ بادیه نشینی که برای عبادت خدای خود رهسپار ممری می‌باشد و با دیگر روسای قبایل فرق محسوسی ندارد: **زائر ممری**.

آن خدا کیست؟ او خدای پدران ابراهیم است که «اله» نام دارد اما او خود را خدایی یگانه و تعالی یعنی مافوق همه به ابراهیم خواهد شناساند، خدایی که به انجام مراسم راضی نبوده بلکه همه را به ایمان به خود فرا می‌خواند:

خدای او که بود؟

خدا با ابراهیم پیمانی عقد می‌کند و متعهد می‌شود که «سپر و پاداش وی» باشد، او و نسل او را بر می‌گزیند: «ترا پدر امت‌های بسیار گردانیدم... و عهد خویش را در میان خود و تو و ذریت بعد از تو استوار گردانم... عهدی جاودانی... تا تو را و بعد از تو ذریت تو را خدا باشم» (پیدایش ۱۷: ۵-۸). در قبال این تعهد، خدا از ابراهیم ایمان می‌خواهد: اعتماد، تعهد و وفاداری: **پیمان ابراهیم**.

علامت این پیمان رسم ختان یا ختنه خواهد بود که نشانه تعلق و اطاعت است. این علامت تا روزی به قوه خود باقی خواهد ماند که عیسی مسیح وعده‌ای را که به ابراهیم داده شده بود به کمال وقوع رسانده دامنه پیمان را به تمام کسانی که به او ایمان آورند و به نام او تعمید بگیرند خواهد گشود: **ختنه**.

در باب هیجدهم پیدایش به گفتگوی شگفتی می‌رسیم که طی آن ابراهیم اصرار می‌ورزد تا خدا را به نجات شهر مجرم سدوم وا دارد. حال این گفتگو را بخوانید و به «پیوند مقدسین» بیندیشید: خدا حاضر است که گناه کاران را به خاطر برادران عادلشان نجات بخشد... به ویژه به فکر مسیح باشید که رنج هایش برای نجات تمام دنیا کفایت نمود و بنا به نبوت اشعیا نبی او «به سبب تقصیرهای ما مجروح و به سبب گناهان ما کوفته گردید... و از زخم‌های او ما شفا یافتیم» (اشعیا باب ۵۳)

زائر ممری

در قریه «اربع» بازار روز است... بادیه نشینانی که از چهار سوی کویر رسیده‌اند در میدا نگاه جلوی دروازه شهر ازدحام کرده‌اند. آنها با شتر نیامده‌اند زیرا این جریان در سال ۱۸۰۰ قبل از میلاد است و مردم از هنر اهلی کردن شتر هنوز بی‌خبرند. آنها بر پشت الاغ و همراه با غلامان خود به بازار آمده‌اند. غلامان بسته‌هایی از پشم گوسفند آورده‌اند که بازار خوبی دارد و آن را با چیزهایی که برای زندگی شبانی خود در حاشیه کویر احتیاج دارند معاوضه خواهند کرد.

قدری دورتر یک دسته به طرف عبادتگاه ممری به بالای تپه‌ای راه پیمایی می‌کنند. در رأس آنها مردی حرکت می‌کند و پشت سر او غلامی خدایان را حمل می‌کنند و چند گوسفند را که از بین بهترین دام‌ها انتخاب شده‌اند در پیش خود می‌رانند. از لباس آن مرد و همراهانش پیدا است که او شیخ است یعنی یک گوسفنددار ثروتمند که با شیوخ دیگری که به آنجا آمده‌اند فرقی ندارد. اما از هیچ یک از آنها خاطره‌ای باقی نمانده است در حالی که اسم او را امروز میلیون‌ها نفر می‌شناسند و محترم می‌دارند و او را به گونه‌ای پدر یا «پدر قوم» خود می‌دانند. زیرا این پیرمرد بادیه نشین که بر پشت الاغ کوچک و خاکی خود سواری می‌کند پدر بزرگ سه دین از مهمترین ادیان روی کره زمین است: یهودیان، مسیحیان و مسلمانان. نام او ابراهیم است.

در سال ۱۸۰۰ و در میان آن انبوه جمعیت رنگارنگ که جلوی عبادتگاه ممبری ازدحام می کنند ابراهیم با سایر کوچ نشینان سامی نژاد که بطور متناوب به این محل می آیند تا با مردم کنعانی اطراف تماس بگیرند، فرق چشمگیری ندارد.

ابراهیم و همراهانش مانند سایر زوار، طبق رسم معمول وضو می گیرند: آنها باید خود را بشویند و تطهیر نمایند زیرا هیچ مرد ناپاک نمی تواند بی کیفی وارد حرم شود.

پس از آن انسان ها و دام ها به مکان مقدس داخل می شوند. این مکان برعکس کلیساهای ما مسقف و سرپوشیده نیست بلکه یک محوطه رو باز است. ابراهیم به سوی مذبحی که برای خدای «اله» بنا شده است می رود تا قربانی هم بستگی را انجام دهد. گوسفندها را ذبح می کنند و خون را به افتخار خدا دور مذبح می پاشند زیرا خون بمعنای حیات است و حیات از آن خداست. سپس چند تکه گوشت حیوانات را که سهم ویژه «اله» است کنار می گذارند تا در آتش بسوزانند و قسمت عمده حیوانات ذبح شده را خود ابراهیم با مهمانان و خویشانش در حضور خدا و طی یک ضیافت هم بستگی که در محوطه حرم برپا می شود با شادمانی تناول می کنند.

ابراهیم و خویشانش مراسم دیگری هم معمول می دارند مانند مراسم مسح سنگ یا مالیدن روغن مقدس بر روی سنگ های بزرگی که در دوران قدیم و مردم آنها را به حالت قائم علم می کردند.^۱

زائزمری ... خدای وی که بود ؟

آنچه در زندگی ابراهیم بیش از همه غیر عادی می باشد درست همان است که هیچ چیز فوق العاده ای در آن وجود ندارد. موسی، سیصد سال بعد از ابراهیم، به صورت یک شخصیت استثنایی ظاهر خواهد شد. این عارف بزرگ و بنیان گذار نهادهای مذهبی بنی اسرائیل، رها کننده جمعیتی است با پنجه فولادی خود آن را متعهد خواهد ساخت و تمام روایات اسرائیل خواهند کوشید که او را یک نوع دلاور مذهبی بنمایند. اما در مورد ابراهیم اصلاً چنین نیست. هیچ کردار درخشانی زندگی او را برجسته نمی سازد. برای هم دوران وی هرگز امکان تصور آن نبود که بعد از چهار هزار سال او در نظر یک میلیارد آدم، پدر ایمان داران معرفی شود.

۱ - نام این نوع سنگ ها در باستان شناسی **MENHIR** است.

اما همین سادگی و فروتنی برای ما بسیار آموزنده است. خدا در آن طلوع مکاشفه نیامده بود که دنیا را «درهم کوید». او با سادگی وارد دنیا و وارد قلب یک انسان می شود و این کار را از راه مبادله دوستی و وفای متقابل انجام می دهد. بدین معنا است که ابراهیم پدر همه ما است: او اول کسی است که روش آگاهانه ایمان را گشود، روشی که برای همیشه بین انسان و خدای او رابطه جدیدی برقرار خواهد کرد.

وقتی خدا با ابراهیم صحبت می کند می گوید: «من اله هستم» و ابراهیم می داند/این خدا کیست.

بررسی های اخیر به ما امکان می دهد به مفهومی که «اله» برای ابراهیم داشته است پی ببریم و از این راه نحوه آشکار شدن اولین چهره ای که خدا خواست از خود به بشر نشان دهد بهتر بشناسیم.

در زمان ابراهیم عشایر سامی نژاد، علاوه بر تعدادی رب النوع فرعی، چند خدای بزرگ را نیز پرستش می کردند: «آپسوم» (خدای اعماق و اقیانوسی که به دور زمین است)، «ایشتار» (ونوس و ستاره سحرگاهی)، «شمس» (خورشید) و «سین» (قمر). «سین» رب النوع حامی خاندان ابراهیم بود. باید خدای «اله» را نیز به این فهرست اضافه کنیم.

«اله» به زبان سامیان اسم عام است و معنی آن خدا است. پس وقتی خداوند به ابراهیم می گوید: «اله هستم» این سخن مفهوم آن را هم دارد که «من خدا هستم».

تشخیص اینکه آیا «اله» به معنای عام و یا «اله» به معنای خاص، قدیم تر است امروز برای ما امکان ندارد. اما چنین بنظر می آید که خدا نزدیکی این دو مفهوم را وسیله ای برای تاکید یگانگی خدای راستین قرار داده باشد.

خدای «اله» از پیش نیز در قیاس با دیگر خدایان دارای ویژگی های اصیل بوده است. او تنها خدای «روحی» بود یعنی تنها خدایی که به هیچ ماهیت کیهانی و هیچ نیروی طبیعت بستگی نداشت. گرچه نمی توان با اطمینان گفت که سامیان قدیم هرگز مجسمه ای از «اله» نساخته بودند لیکن تعداد تماثیلی که از او داریم بسیار کم است و هیچ یک از آنها خیلی قدیمی نیست در صورتی که از خدایان دیگر تماثیل زیادی داریم.

«اله» در راس جماعت الهه قرار دارد. او خدای والاست و در دیار دور دستی سکنی دارد و آلهه و الهه دیگر گاهی بدانجا عزیمت می کنند تا احکام مساعد او را دریافت کنند.

با این که این خدا از یک نوع تعالی برخوردار است معذالک با انسان نزدیکی بسیار دارد. او

را خالق مخلوقات، پادشاه، پدر حکیم حکمت ابدی می نامند. او خدایی است که انسان را می بیند و پیش بینی میکند. او خدای پروردگاری است.

یک خاصیت استثنایی دیگر «اله» نیز حائز توجه است: گمان است که در گذشته خیلی دور او یگانه خدا بود و عشایر سامی نژاد تنها او را پرستش می کردند. پس موقعی که «اله» با ابراهیم رابطه برقرار می کند او خدای همتای دیگر خدایان نیست بلکه یک خدای روحی، تعالی و دوست انسان است. پس این دیگر خدای حقیقی است که به ابراهیم پیشنهاد می کند که خدای وی و خدای حامی خانواده آتی وی باشد.

این ادراک خدا به معنای یک خدای شخصی و حامی قوم غالباً نزد سامیان قدیم یافت می شد و حتی در موارد بسیاری آن خدای حامی را پدر و نیاک قوم می دانستند.

در نزد ملت های شهر نشین خدای حامی کشوررب النوع شخصی پادشاه و پدر وی نیز می بود و از پادشاهانی که با «اله» خویش روابط شخصی داشتند همچنین آثاری در دست داریم.

در مجموع ویژگی ابراهیم در این است که خدای شخصی او درعین حال خدای بزرگ، «اله» پرتوان و خدای یکتای نیاکان او هم هست و مهمتر از همه رابطه ای است که در ایمان با این خدا برقرار می کند.

ابراهیم نسبت به مراسم دینی بی تفاوت نیست. او با حس طبیعی خود تشخیص می دهد که پاره ای از کردارها با ایمان وی مغایر است و پاره دیگر می تواند بیانگر آن باشد. او نیز به این مذبح و آن مذبح روی نمی آورد بلکه یک خدا را می پرستد. نام او چه «اله هم بستگی» در شهر شکیم و چه «اله قادر مطلق» در اورشلیم و چه «اله جاودان» در بئر شبع باشد، ابراهیم همواره همان خدا را می پرستد که خدای او و خدای تعالی است.

برای ابراهیم مراسم دینی در درجه اول اهمیت نیست ایمان است که اولویت دارد. فقط ایمان است که به مراسم دینی روح و ارزش می بخشد و ایمان است که بیش از هر چیز در تمام وجود انسان و در تمام زندگی اش اثر می گذارد.

از این پس زندگی انسان دگرروی دو نوار مجزا نواخته نمی شود که یکی زندگی روزمره و دیگری اعمال مذهبی باشد بلکه تمام زندگی اثر رابطه موجود بین انسان و خدا را به خود می گیرد تمام زندگی به راه پیمایی با خدا مبدل می شود چه در سازش با او و چه در ناسازگاری.

هم چنین باید توجه داشت که اعتماد ابراهیم نسبت به «اله» که حامی و دوست و پدر او است اعتماد بی محتوایی نیست. خدا به وی اولاد بی شماری را وعده کرد و تمام زندگی ابراهیم در جهت

وقوع این وعده بزرگ گرایید. آن وعده خیلی دیر به وقوع پیوست و ابراهیم باید تا انتهای پیری صبر می کرد تا صاحب پسر گردد. اما او با ایمانی که به خدای خود آورده بود، از وفای خود هرگز دست نشست زیرا او مطمئن بود که سخن خدا هرگز نمی تواند تحقق نیابد.

ل. ژ. رندلو

پیمان ابراهیم

مفهوم عهد در کتاب مقدس دقیقاً چیست؟ منشأ صرفاً انسانی این ادراک که در کتاب مقدس، نقش چنین مهمی دارد چیست؟

به طوری که از چند مثال کتاب مقدس بر می آید موضوع پیمان عبارت از قراردادی است که بین دو سلطان دارای قدرت های نامتساوی منعقد می گردد و بر طبق مفاد آن سلطان قدرتمندتر متعهد می شود که از طرف ضعیف تر خود حمایت کند و دیگری در مقابل به اطاعت و وفاداری هر چه تمامتر متعهد می گردد... (حزقیال ۱۷:۱۲-۲۰).

هم واژه و هم تصورات مربوط به آن هر دو از سیاست بین المللی مشتق شده و می تواند به خدا نیز نسبت داده شود زیرا او بی گمان از هر سلطان و هر ملتی معظم تر است و قانون خویش را بر آنها حاکم می سازد هر چند که اختیار خوش رفتاری و بد رفتاری را از آنان سلب نمی کند. پیمان سینا به صورت این چنین پیمانی بنظر می رسد.

پیمان سینا در زندگی و در نوشته های بنی اسرائیل جای بی نهایت بزرگی دارد و چنین بنظر می آید که توسعه این ادراک تا آنجایی که شامل ابراهیم و نوح نیز گردیده به کمک یک روش تشبیهی انجام گرفته باشد (پیدایش ۶:۱۸، ۹:۹)، زیرا این تصور که نیاکان و بنیان گذاران قوم فاقد یک پیمان ویژه خود بوده باشند غیر ممکن بوده و در حقیقت تدوین آن دو بایی که از عهد ابراهیم سخن می گوید آشکارا به روایات دوران جدید تری تعلق دارد: باب ۱۵ (یهویست - الوهیست) که احتمالاً چندی پیش از تبعید به بابل (۵۸۷) و باب (کهنانت) شاید در زمان تبعید (۵۳۸-۵۸۷) و یا کمی دیرتر تدوین شده است.

اما وقتی مؤلفان کتاب مقدس اصل و مبدأ ادراک پیمان با خدا را شامل ابراهیم نیز کرده اند

همین بازگشت باعث شده است که محتوای معنوی پیمان، وسعت شگفتی پیدا کند و به ما نشان دهد که پیمان حقیقی یعنی نظام واقعی هم زیستی خدا و بشر، به هیچ وجه در یک پیمان بندگی خلاصه نمی شود.

در این گونه قراردادهای طرف قوی تر خواست های زیادی دارد و کمتر چیزی را وعده می دهد. اما خدا به ابراهیم چیزهای زیادی را وعده می دهد و در عوض فقط ایمان می خواهد: «ابراهیم به خدا ایمان آورد و خدا این کار نیک را به حساب بستانکار او منظور داشت (ر.ک به پیدایش ۶:۱۵). به راستی ایمان همه چیز انسان است و اعتماد عمیق، وفاداری، تعهد و طرح زندگی او است. اما نکته اعجاب آور آن است که ابراهیم متعهد نمی شود بلکه خدا متعهد می شود. این حقیقت در نخستین کلمات این باب آشکار می گردد: خدا به ابراهیم گفت: «من سپر تو و پاداش تو هستم»... و پیش از تجدید وعده خود به ابراهیم فرصت می دهد شگفتی خود را ابراز کند (پیدایش ۱۵:۱-۵).

آنچه این حقیقت را آشکارتر می سازد آیتی است که خدا به ابراهیم می فرستد. این آیت نشانه ای است که از مراسم قدیمی عقد پیمان گرفته شده است و آن را از روی یک متن ارمیاء نبی (۱۸:۳۴-۱۹) می شناسیم. طی آن مراسم حیوانات را دویاره می کردند و شخصی که «داخل پیمان» می شد از میان آن دویاره عبور می کرد و پاره های لاشه در همانجا باقی می ماند تا طعمه پرندگان و حیوانات درنده گردد. این اقدام با لعنت هایی مانند: «پیمان شکن دو پاره گردد» یا «پیمان شکن طعمه حیوان گردند» همراه بوده است.

لیکن هنگامی که ابراهیم بر طبق اصطلاح متن عبرانی کتاب مقدس «پیمان را برید» خدا بود که از بین دویاره به شکل «مشعل آتشی» گذشت (پیدایش ۱۷:۱۸ و ۱۰:۱۵). آیا برای تأکید این که در این پیمان متعهد حقیقی خدا است بیانی قوی تر از این امکان داشته است؟ این حقیقت چنان اعجاب آور است که باور آن خود در خور تحسین است، لیکن می دانیم که خدا کاری به مراتب فراتر از آیتی که به ابراهیم داده بود برای ما بجا آورد: «او پسر خود را دریغ نداشت بلکه او را در راه جمیع ما تسلیم نمود» (رومیان ۸:۳۲).

باید اعتراف کنیم که در این مورد با چیزی در آخرین حد ادراک و قبول انسان مواجه هستیم. بشر دوران قدیم مانند بسیاری از آدم های امروز نمی توانست به خدایی که فاقد ظواهر شاهانه باشد ایمان آورده عهد وفاداری با او ببندد. در روایت دیگری که از عهد ابراهیم داریم، چنین بنظر می رسد که خدایی که متعهد می شود پشت سر خدایی که فرمان می دهد، پنهان است.

فرمانی که خدا می دهد راستی و درستی است بدون این که قوانین خاص آن را در این وهله مشخص سازد. «پیش روی من بخرام و کامل شو» (پیدایش ۱۷:۱). این می بایست کافی می بود و چیزی که بعدها موجب گردید که خدا قوانینی به امت خود بدهد ضرورت تعلیم و تربیت است. و خدا هم چنین رعایت یک رسم را حکم نمی کند زیرا ضعف انسان به چیزی نیاز دارد که همواره به او یادآوری کند که تنها زندگی نمی کند بلکه جزئی از جامعه خدا است. «این است عهد من که نگاه خواهید داشت در میان من و شما... هر ذکوری از شما مختون شود... که نشان آن عهدی باشد که در میان من و شماست» (پیدایش ۱۷:۱۰-۱۱). اما این قانون در زمانی جزء میراث ابراهیم قرار داده می شود که ارمیاء نبی قبل از آن تعلیم داده بود که تنها ختنه معتبر «ختنه قلب» است، یعنی همان ایمانی که در خصوص ابراهیم بر رسوم مقدم بوده است (ارمیاء ۴:۴). پولس رسول هم رد نظام عهد جدید این نظریه را شرح و بسط داده می گوید که برای ابراهیم ختنه تنها یک علامت آشکار و یک «مهر» گواه ایمان بوده است (رومیان ۴:۱۲). اما برای ما تنها یک علامت و نشان وجود دارد و آن مهر نامرئی است که خدا با دادن روح قدوس خود به ما می نهد، (دوم قرنتیان ۲۲:۱، افسسیان ۱:۱۳ و ۴:۳۰).

ختنه

وجود ختنه نزد بنی اسرائیل و ملت های منسوب به آن در دوران بسیار قدیم احتمال زیادی دارد. در زمان ارمیاء نبی ملت های مشتق از ابراهیم (ارمیاء ۹:۲۴-۲۵) و همچنین عده ای از مصریان ختنه را معمول می داشتند و می دانیم که اعراب نیز خیلی بیشتر از اسلام به آن عمل می کردند و امروز هم ملت های بسیاری آن را انجام می دهند. یک بازدید از موزه انسان در پاریس برای تایید این امر کافی می باشد.

همه این ملت ها پسر ها را در آستانه بلوغ ختنه می کردند و هنوز هم می کنند. ختنه اسماعیل (که پدر نسل عرب است) در سن سیزده سالگی با دقت در کتاب مقدس ذکر شده است (پیدایش ۱۷:۲۵).

از جانب دیگر چنین بنظر می آید که عمل ختنه نزد فنیقیان، آشوری ها و بابلی ها مرسوم نبوده است. در جریان برقراری تدریجی، روابط نزدیک تر بنی اسرائیل با آن ملت ها، ختنه به تدریج

جنبه یک علامت مشخص کننده ملیت را به خود می گیرد و بهمین نسبت نیز به ارزش مذهبی آن در زمان غربت بابل افزوده می شود. در آن موقع است که احتمالاً قانون انجام ختنه در سن هشت روزه وضع شده است (لاویان ۳:۱۲، پیدایش ۱۷:۱۲ و ۴:۲۱). وانگهی این رسم به «نشانی» از عهد خدا با امت خویش مبدل گردید که شاید به زبان امروز ما، آن را «نشان مقدس» بتوان گفت. ختنه همچنین نشانه وفاداری امت به خدای خود بود که در دوره سلطه یونان سبب آزار و مقاومت بنی اسرائیل گردید (اول مکابیان ۱:۶۰ و ۲:۴۶).

در ایام صدر کلیسای مسیحی مسئله ضرورت ختنه شدن برادرانی که از بت پرستی به کلیسا روی می آوردند مورد بحث های سخت و پی گیر قرار گرفته بود که خدا خود جواب آن را داد و با آیاتی بارز جای شک و تردیدی باقی نگذاشت که کسان نامختون را در پیوند عهد جدید می پذیرد. راه الحاق به عهد جدید ختنه نیست بلکه تعمید است (اعمال رسولان ۱۰:۴-۴۸، ۱۱:۱-۱۸، ۱۵:۵-۱۲).



قربانی اسحاق
شمالی قرن ۱۱ م.ب.

عهد خداوند

کتاب پیدایش باب‌های ۱۹ و ۲۵

ابراهیم حبیب خدا

در اینجا سرگذشت ابراهیم به پایان می‌رسد اما معنای کامل آن فقط با داستان اسحاق آشکار می‌گردد (پیدایش باب‌های ۲۱ و ۲۲).

اسحاق پسر وعده بزرگ: این مقاله به ما خاطر نشان می‌سازد که از این داستان پرماجرایی عهد عتیق سرانجام چه چیزی را باید بخاطر سپرد: خدا ابراهیم را انتخاب نمود تا به او ایمان آورد و علی‌رغم تمام ظواهر نومیدکننده به تحقق وعده خدا امیدوار بماند زیرا ایمان و امید یکی است. برای کسی که ایمان دارد هیچ چیز غیر ممکن نیست زیرا برای خدا همه چیز امکان دارد، آن هم در میان تجربتی یأس‌آور: ابتداء آن انتظار طولانی در باره تولد پسری که دیده به جهان نمی‌گشود و سپس دستور آن قربانی طاقت فرسا که از همین دم فکر ما را متوجه صلیب و به دخمه نهادن مسیح می‌سازد: «به ایمان بود که ابراهیم در هنگام آزمایش اسحاق را که پذیرنده وعده‌ها بود، از جانش گذشت... زیرا یقین داشت که خدا قادر است مردگان را برخیزاند...» (ر.ک به عبرانیان ۱۱: ۱۷-۱۹)، و «این مردان دیر باور... آیا نمی‌بایست که مسیح این رنج‌ها را متحمل شود تا به جلال خود وارد شود؟» (ر.ک به لوقا ۲۴: ۲۳-۲۴).

ابراهیم «حبیب خدا است». «الخلیل» اسمی است که اعراب به شهر حبرون داده‌اند، شهری که مقبره پدران قوم در آن جای دارد و یهودیان، مسیحیان و مسلمانان به نوبه و به سهم خود در احداث آن کوشیده‌اند. ابراهیم که سه مذهب بزرگ توحیدی او را نیاک خود می‌دانند، نسبت به همه ما نقش رابط را دارد زیرا ایمان به خدای یکتا نعمت مشترک همه ما است. در مورد بنی اسرائیل این را می‌دانستیم و اکنون مقاله «ابراهیم در سنت اسلام» به ما کمک خواهد کرد که

نقش او را در اسلام بهتر بشناسیم. شورای بزرگ اسقفی در باب یهودیان یادآور می شود که امت عهد جدید با ذریت ابراهیم چه نسبت روحانی دارد و در باب مسلمانان می گوید: «کلیسا مسلمانان را قدر می دارد که خدای واحد را می پرستند و باتمامی جان تسلیم فرامین او می شوند همانطوری که ابراهیم تسلیم خدا گردید، ایمان اسلام هم او را از صمیم قلب مرجع خود قرار می دهد» (اعلامیه درباره ادیان غیرمسیحی شماره ۳ و ۴).

اسحاق پسر وعده بزرگ

در کتاب مقدس سطور اندکی به اسحاق تخصیص داده شده است. چنین پیدا است که در باب ۲۵ سفر پیدایش، بعد از داستان ابراهیم بلافاصله به داستان عیسو و یعقوب، فرزندان اسحاق می رسیم. روایات ویژه ابراهیم سلسله زنجیری است که از باب ۱۲ تا آیه ۱۸ باب ۲۵ ادامه دارد. روایات مربوط به یعقوب بلافاصله بعد از آن از آیه ۱۹ باب ۲۵ آغاز و تا باب ۳۷ ادامه می یابد. در میان این دو سلسله ای مشتمل بر داستان های اسحاق وجود ندارد.

چه در روایات ابراهیم و چه در روایات یعقوب، اسحاق در نقش یک شخصیت فرعی ظاهر می شود. با این حال شخصیت اسحاق تنها به جنبه یک رابط بین دو پدر بزرگ قوم، یعنی ابراهیم و یعقوب، محدود نبوده بلکه قلب داستان ابراهیم و نقطه تمرکز مجموعه و سرچشمه همه جنبش ها می باشد. بدون وی سرگذشت ابراهیم به جایی نمی رسد، امید او بیهوده و ایمان او بی مورد می گشت. زیرا اگر ابراهیم «پدر» اسحاق است آن پسری که این همه انتظارش را کشیده اند، پسری که نه تنها بر حسب تن و خون بلکه بر حسب وعده بزرگ پسر موعود است.

داستان بحران های پی در پی

سرگذشت ابراهیم پیش از هرچیز «پدر» بودن است. کتاب مقدس، که در باب ۱۷ آیه ۵ نام ابراهیم را «پدر امت های بسیار» توجیه می کند، این موضوع را علناً بیان می کند. مضافاً چنین به نظر می آید که آخرین مؤلف کتاب پیدایش ظاهراً تمامی روایات مربوط به آن نیاک بزرگ را بدور این مفهوم «پدر» گرد آورده است. داستان ابراهیم داستان یک ابوت است. این داستان از فصلی به فصلی، به شیوه داستان های امروزی هیجان تازه ای می یابد. خواننده، به همراه قهرمان

داستان، مراحل متناوب امید و اضطراب را طی می کند تا سرانجام به پایان خوش، یعنی به آنجایی که فرزند ابراهیم با انجام ازدواجی مناسب، قادر می گردد نسل آن پدر بزرگ قوم را دوام بخشد، می رسد.

پنج حادثه را باید کنار گذاشت: ابراهیم در مصر (۱۲:۱۰-۲۰) ابراهیم در جرار (۲۰:۱۰-۱۸)، جنگ چهار پادشاه بزرگ (۱۴)، نابودی سدوم و شرح ذریت لوط (۱۸:۱۶ و ۳۸:۱۹) و بالاخره گفتگو درباره چاه بئرشیع (۲۱:۲۲-۳۴). از اینها گذشته بقیه داستان ابراهیم بدور بحران ها و تحولات ماجرای پدری او تمرکز می یابد.

يك انتظار طولانی

نخست با شرح فراخواندن ابراهیم (۱۲:۱-۳) مواجه می شویم که طی آن خدا ابراهیم را از اقوامش جدا ساخته به سوی سرنوشت نامعلومی می راند. اما در ضمن به او وعده می دهد که او را پدر امتی بزرگ خواهد ساخت. این وعده در سراسر داستان پدر قوم، مانند یک آهنگ برگردان تکرار خواهد شد (۱۲:۱۶، ۱۵:۵، ۱۷:۱۶، ۱۸:۱۰، ۲۱:۲۳، ۲۲:۷).

سپس به جدایی با برادر زاده اش لوط می رسیم (۱۳:۱-۱۸). تنهایی ابراهیم محسوس می گردد، زمان می گذرد، قوم او کوچکتر می شود... اما خدا وعده را تجدید می کند. با اینکه جنگ پیروزمندان با چهار سلطان بزرگ او را در نقش شیخی مقتدر و صاحب خدمه بسیار می نمایاند، اما احساس می کنیم که نگرانی قلب، او را رنجور می سازد. او احساس می کند که پیر می شود و نزد خدا ناله می کند: «من بی اولاد می روم... و خانه زادم وارث من است» (۱۵:۲-۳). با اینکه خدا وعده را تجدید می کند باور آن با گذشت سال ها مشکل تر می گردد.

پسر کنیز

با آغاز باب ۱۶ یک روی داد پر ماجرا، هیجان تازه ای به داستان می بخشد. اعتماد ساره ظاهراً بسر می آید و چون خودش نازا است به ناچار قبول می کند که بر طبق معمول آن زمان ابراهیم از کنیزی صاحب فرزند گردد. بدین ترتیب ساره مادر خوانده خواهد شد. اما مؤلف آگاهانه خاطر نشان می سازد که ده سال از آمدن ابراهیم و ساره به فلسطین گذشته است، ده سال در انتظاری بی نتیجه! پس ابراهیم با هاجر نزاع می کند و هاجر فرار می کند و امید پدر قوم را با خود می برد.

خوشبختانه فرشته خدا دخالت می کند و هاجر به اردو باز می گردد و چندی بعد پسری بدنیا می آرد که نامش را اسماعیل می گذارند. در خاتمه این بخش مؤلف یادآور می شود: «ابراهیم ۹۰ سال داشت.» با این احوال می توان پنداشت که وعده خدا تحقق یافته است و اسماعیل پدران نسل مطلوب خواهد شد.

تولد اسحاق

نه سال می گذرد... و خدا دگر بار با ابراهیم تجدید پیمان می کند و از نو باز وعده می دهد لیکن این بار وعده را مشخص تر می سازد و با این کار امیدهای وابسته به اسماعیل را باطل می گرداند: «زوجه تو ساره برای تو پسری خواهد آورد، نام او را اسحاق خواهی نهاد، با او است که پیمان خود را خواهم بست.» بنظر می آید که همه چیز از نو مطرح می شود، اما این بار انتظار ابراهیم دیگر خیلی طولانی نخواهد بود. فرشتگان خدا، طی ملاقاتی نزدیک بلوطستان ممری به او اعلام می کنند: «بعد از یک سال زن تو ساره صاحب پسر خواهد شد.»

در اینجا داستان قطع می شود تا نابودی سدوم را برای ما بگوید و نسل موآبیان و بنی عمون را به لوط نسبت دهد و نزدیک است که مسئله اصلی داستان ابراهیم فراموش شود... اما چند جمله کوتاه خواننده را به آن بر می گرداند و به ما خبر می دهد که ابراهیم در سن صد سالگی تحقق وعده خدا را به چشم می بیند و سر پیری صاحب یک پسر می گردد.

اخراج هاجر و اسماعیل

اما همه چیز پایان نیافته است و ابوت ابراهیم باید از آزمایش دیگری هم بگذرد تا به کمال برسد. ابتداء حسادت بد اخم ساره، ابراهیم را وادار می کند که هاجر و اسماعیل را اخراج کند و پدر قوم آماده چنین تصمیمی نمی شود تا خدا به وی اطمینان ندهد که از اسماعیل حمایت خواهد کرد و برکت خاصی به او خواهد بخشید که از او نیز امت بزرگی پدید آید. بدین ترتیب خدا نشان خواهد داد که ابوت ابراهیم تنها به بنی اسرائیل محدود نخواهد شد. این پیش بینی جنبه نبوت دارد و هنگامی در تاریخ کاملاً عملی خواهد شد که قبایل عرب در اسلام آن نیاک بزرگ خود را بستایند. با رفتن هاجر و اسماعیل چنین بنظر می رسد که داستان از سر گرفته خواهد شد. پیرامون پدر قوم دوباره خلوت می شود و تنها اسحاق، این نوزاد آسیب پذیری که آتیه عظیم ذریت ابراهیم را بردوش دارد در نظر باقی می ماند. سال ها می گذرد... قبیله به سوی جنوب فلسطین

حرکت می کند... سپس «مدت مدیدی در سرزمین فلسطینان اقامت خواهد داشت...» احساس می کنیم که مؤلف می خواهد زمان لازم برای رشد اسحاق گذشته باشد و پیش از آنکه خواننده را به فجع ترین و در ضمن پر معنا ترین حادثه این سرگذشت وارد سازد.

قربانی اسحاق

این معروف ترین حادثه داستان ابراهیم است. انعکاس آن را در مجسمه های کلیساها و در تصاویر کتاب های تاریخ دینی می بینیم و در مراسم قربانی مقدس آن را ذکر می کنیم اما جنبه غیر طبیعی آن ما را دلسرد می کند: چگونه می توان پنداشت که پدری حکم قتل فرزندش را از خدا بشنود و آن را بپذیرد؟ ابتداء باید یادآور شد که در آداب و رسوم آن عصر چنین درخواستی جنبه فوق العاده ای نداشته است. خود کتاب مقدس به ما می گوید که میشع، سلطان موآب، چگونه پسر ارشد خود را فدای رب النوع «کاموش» کرده است (دوم پادشاهان ۳:۲۷) و حیئیل بیت ئیلی دو پسر خود را در ضمن نوسازی شهر اریحا قربان کرده است (اول پادشاهان ۱۶:۳۴) و پادشاه آحاز پسر خود را در وادی بن حینان در نزدیکی اورشلیم «از آتش گذارند» (دوم پادشاهان ۱۶:۳). انبیاء بنی اسرائیل علیه این رسوم بت پرستان کنعانی به مبارزه برخاسته بودند (ارمیا ۷:۳۱، حزقیال ۱۶:۲۰، ۳۱ و ۲۶:۲۰، ۲۳:۳۷) و روایات قربانی اسحاق با مثلی از زندگی پدر بزرگ قوم نشان می دهد که خود یهوه اینگونه قربانی را نمی پذیرد.

ابوت از خدا می آید

خدا قربانی اسحاق را رد کرده اما با این وجود از ابراهیم خواسته است که در راه قبول این قربانی به آخرین حد برسد. خدا نمی خواهد کسی پسر خود را برای کسب یک امتیاز مهم از یک رب النوع به رسم مذهب های کنعانی به چانه زدن بازاری کشانده مورد معامله قرار دهد. اما در ضمن خدا تاکید می کند که فرزندان ما به ما تعلق ندارند. اولاد به ما داده می شود تا از ما پس گرفته شود، سیر و فرجام زندگی آنها از اختیار اولیاء فراتر است. غریزه تملک ما خواهان آن است که بر آنها نیز دست دراز کند اما آنها موجودات آزادی در دست خدا هستند. در این زمان نیز، چون زمان ابراهیم، ابوت راستین به کمال خود نمی رسد مگر در شناختن و پذیرفتن ابوت دیگری که مافوق آن بوده و به آن ثمر می بخشد که آن هم ابوت خود خدا است. بدین جهت سنت مذهبی اسرائیل پسر نخست زاده را نویر خانواده می داند که به طور ویژه ای به خدا تعلق دارد. او را قربانی نمی کنند بلکه طبق شریعت مکتوب در کتاب خروج (۱۳:۱۱) باز خریدش می کنند.

مولود وعده بزرگ

در داستان ابراهیم قربانی اسحاق معنای عمیق تری هم می یابد. پسری که ابراهیم به حکم وعده و علی رغم نازایی ساره از خدا دریافت داشته است به جهتی باید دوباره از جانب خدا به وی بخشیده شود. ابراهیم باید بپذیرد که اسحق را از دست بدهد. بار دیگر باید «در ناامیدی امیدوار شد» (ر.ک به رومیان ۴:۱۸) و باور داشت که قدرت خدا به حدی است که وعده خود را بدون دخالت انسان تحقق می بخشد. در این اطاعت نامحدود به امر خدا، ایمان ابراهیم به اوج خود می رسد: او با وضعی غیر معقول روبرو می شود و با ایمان خود بر آن تسلط می یابد. هر یک از ما نیز در رویارویی با ایمان به رستاخیز خود از مرگ، خود را وارث ابراهیم و مولود وعده بزرگ احساس می کنیم (رومیان ۴:۱۸-۲۵، عبرانیان ۱۱:۱۷-۱۹).

ازدواج اسحاق و مرگ ابراهیم

داستان ابوت ابراهیم، پس از آنکه با قربانی اسحق به اوج خود رسیده است، اکنون می تواند در شادی خاتمه یابد. پس ازدواج اسحاق و داستان شگفت آور انتخاب عروس می رسیم (پیدایش ۲۴). آنگاه پدر قوم می تواند آسوده بمیرد و در کنار زنش ساره در غار مکفیله بیآرامد و این قبر اولین قطعه سرزمین موعود است که به مالکیت قطعی قوم او در آمد، قومی که بنا به وعده خدا بیشمار خواهد بود.

ابراهیم در سنت اسلام

بعضی از مسیحیان اروپا وقتی می شنوند که اسلام خاطره ابراهیم را گرامی می دارد، تعجب می کنند. اما جای تعجب نیست زیرا از دیدگاه مسلمانان اسلام وارث پیام یهودی و مسیحی و نیز اصلاح کننده آنها از راه بازگشت به خلوص اولیه، می باشد. مقام ابراهیم در سنت اسلام، در ردیف آدم، نوح و موسی و عیسی قرار می گیرد و حتی از ویژگی هایی نیز برخوردار است. در حالی که تعبیر و تفسیر شخصیت عیسی در اسلام و مسیحیت تفاوت عمیقی باهم دارد، دید آنها نسبت به ابراهیم بهم نزدیک می باشد. از این رو شناخت روایات یهودی پیدایش برای تشخیص جای دقیق ابراهیم در اسلام، اجتناب ناپذیر است.

در مرکز روایات پیدایش مفاهیم وعده و عهد قرار دارد که خدا ابتکار آنها را بدست داشته و انسان در کمال ایمان آنها را پذیرفته است.

اما سنت یهودی تنها به کتاب پیدایش تکیه نمی‌کند. روایات جدیدتری که در محافل خاخامی جریان داشته بیشتر بر قطع روابط ابراهیم با ملتی که از آن برخاسته است، تاکید دارد. طبق این روایات ابراهیم نه تنها سرزمین نیاکان خود را ترک کرده بلکه مذهب و بت‌های پدران خود را نیز رها نموده است.

سنت اسلامی این دو وجهه را از سر می‌گیرد. آنچه از روایات خاخامی در قرآن شناخته می‌شود، شرح بازی‌هایی است که ابراهیم در جوانی بر سر بت‌ها در می‌آورد و از کتاب پیدایش شرح قربانی ابراهیم را داریم (بدون ذکر نام پسر) که نمونه کامل اسلام یعنی تسلیم تام به مشیت خدا است. همچنین داستان فرشتگان را نیز داریم که قبل از نابود شدن سدوم و عموره بیدار ابراهیم آمده بودند (نام دو شهر در قرآن ذکر نشده است). این هم یک نمونه کامل از کیفر کسانی است که فرستادگان خدا را باور ندارند.

روایات منتسب به ابراهیم در بخش‌های مختلف قرآن به طور مجزا و بدون ارتباط با هم پیدا می‌شود و مثل داستان‌هایی است که واعظی برای مصور ساختن خطابه‌هایش نقل می‌کند.

روایات یهودیان و مسلمانان در خصوص ابراهیم به هم نزدیک می‌باشد و جزئیات مادی مشترکی در گوشه و کنار آنها به چشم می‌خورد. با این حال انطباق آنها کامل نمی‌باشد. در وهله اول در قرآن با یک نوع سختی و انعطاف ناپذیری در جهت تکریم تعالی مطلق خدا به قیمت تصغیر فعالیت انسان مواجه می‌شویم. در کتاب پیدایش ابراهیم جرأت آن را دارد که برای نجات سدوم با خدا وارد بحث شود، التماس کند و حتی چانه بزند اما طبق قرآن همین که ابراهیم استدعای خود را در حق شهر محکوم آغاز می‌کند خدا حرف او را قطع نموده می‌گوید: قضیه مختومه است. همچنین بعضی جزئیات منافی نزاکت مانند جریان فرعون و ساره (نظایر آن) از کتاب پیدایش حذف گردیده و در قرآن منعکس نشده است.

آیا می‌توان گفت که در قرآن ابراهیم هنوز همان قهرمان وعده و ایمان است؟ قهرمان ایمان البته مانند هر مسلمان، اما نقش وعده تا حدی محو گردیده است. البته قرآن یادآور می‌شود که خدا فرزندان اسرائیل را بر تمام جهان (قرآن ۲: ۱۲۲) ارجح دانسته است اما گفته نمی‌شود که این گزینش در شخص ابراهیم و یا توسط او انجام گرفته است. با این حال در سراسر سنت اسلام، ابراهیم «پدر پیامبران» نامیده می‌شود. از جانب دیگر مقابله اسحاق، فرزند زن آزاد، با

اسماعیل، فرزند کنیز، مسکوت مانده است. قرآن حتی تأکید می کند که ابراهیم «نه یهودی بود نه مسیحی» تا بدین وسیله از آن دو مجزا شده و بازگشت به توحید اولیه را اعلام دارد، توحیدی که ابراهیم، آن «حبیب خدا» بدان معترف بوده است.

امروزه در اذهان مسلمانان خاطره ابراهیم بیش از هر چیز با مکه و زیارت مرتبط است. در نظر آنان و بر طبق تعالیم قرآن ابراهیم به مکه آمد، خود کعبه را بنا نمود و مردم را به زیارت آن فرا خواند و از خدا نیز خواسته بود که به ذریت وی که در آن صحرا مستقر خواهند شد، غذا بدهد. او بیش از هر چیز از خدا خواسته بود که برای اعراب پیامبری بفرستد. ابراهیم برای مسلمانان پیشوای بزرگ اسلام به شمار می آید.

ژاک ژومیه

مقبره پدران قوم توسط یهودیان، مسلمانان و مسیحیان بنا گردید.

یک باب تمام (باب ۲۳) از کتاب پیدایش به روایت خرید غاری تخصیص یافته است که ابراهیم می خواست زن خود ساره را که اخیراً وفات یافته بود در آنجا دفن کند. ساره همراه با ابراهیم به سوی سرزمین موعود رهسپار شده بود و اکنون حق او بود که در آن سرزمین آرامیده باشد تا در روزی که خدا ملکوت موعود را خواهد بخشید، در میان خویشان حاضر باشد. اما این اقدام ابراهیم در نزد مردم بومی با مسایل حقوقی مواجه شده بود. ابراهیم یک بیگانه بود و حق مالکیت زمین را نداشت. چنانچه او مالک زمینی می شد. حتی برای احداث یک مقبره این مالکیت حق سکنی و شهروندی را به او می داد. لیکن ابراهیم سرانجام به درخواست خود می رسد.

روایت کتاب مقدس

خاطرات مذاکراتی که لزوماً انجام شده بود در کتاب مقدس حفظ شده است. نوسانات تأثر ابراهیم و اراده قوی او از میان ظواهر چشم گیر معاملاتش بخوبی احساس می شود. شخصی که این روایات را می نوشت تابع همان احساسات بود زیرا بخوبی می دانست که زمین مکفیله و غاری که

بنا بود قبر ساره شود نخستین تحقق قول خدا بود که ملکیت آن سرزمین را به ابراهیم و نسل وی وعده کرده بود. مسیحیانی که این روایات را می خوانند توجه دارند که ملکوت موعود با مقبره شروع می شود همانطور که هیجده قرن بعد از آن قبر مسیح نخستین سنگ بنای کلیسا گردید. کتاب پیدایش خبر می دهد که ابراهیم در همان قبر مدفون خواهد گردید (۹:۲۵) و یعقوب پیش از آنکه در مصر بمیرد، از پسرانش خواهد خواست که جسد او را به همانجا برگردانند. «آنجا ابراهیم و زوجه اش ساره را دفن کردند، آنجا اسحاق و زوجه او رفقه را دفن کردند و آنجا لیه را دفن نمودم» (۳۱:۴۹).

يك تاريخچه پر تحول

زائران امروز سرزمین مقدس، وقتی به حبرون می روند تا قبر پدران قوم و همسرانشان را زیارت کنند دیگر یک صحرا و یک غار نمی بینند بلکه در مقابل بنایی چهارگوش به ابعاد ۳۴×۵۹ متر قرار می گیرند که قطر دیوارهای آن به ۲/۶۵ متر می رسد. این بنا دیگر در وسط صحرا نیست زیرا شهر حبرون در اطراف مقبره احداث گردیده است. باستان شناسان از دو چیز اطمینان دارند:

- ۱- ابعاد قطعات سنگ و طرز چیدن آنها گواه آن است که این دیوارها در دوره هیروودیس بزرگ یعنی تنها چند سال پیش از میلاد مسیح بنا شده است.
- ۲ - این دیوارها یک محوطه مقدس را احاطه می کند و علت محصور کردن آن به دستور هیروودیس به احتمال قوی آن بوده است قبرهای پدران قوم در آن محوطه قرار داشته و مورد اکرام یهودیان بوده است.

امروز تنها با پای برهنه می توان وارد آن محوطه شد زیرا این مکان اکنون به اسلام تعلق دارد و به مسجد تبدیل گردیده است. اما سر در ورودی آن با در ورودی یک قصر قرن دوازدهم شباهت اعجاب آوری داشته و طاق های مسجد بر قوسهایی به سبک گوتیک^۱ قرار دارد. این معماری تاریخ درازی را در خود خلاصه کرده است. مکان مقدس یهودیان در قرن چهاردهم میلادی مسیحی شد و یک کلیسای «بازیلیک» در آن بنا گردید، که قبرهای پدران قوم در داخل آن قرار گرفت. پس از تصرفات اعراب (سال ۶۷۰) محوطه مقدس حبرون به یکی از اماکن مقدس مهم اسلام مبدل گردید. بعد از آن صلیبیان آمدند و در طول دو قرن (۱۲۸۷ - ۱۰۹۹) مکان مقدس مکفیله توسط روحانیون مسیحی اداره می شد و آنها بودند که طاق های «گوتیک» و سر در ورودی را ساختند.

۱ - نام نوعی سبک معماری است ویژه اروپای غربی قرون وسطی.

بالاخره با از بین رفتن حکومت بیگانگان در اورشلیم^۲ مکان مقدس مکفلیه به اسلام برگشت و کلیسا به مسجد تبدیل گردید. شش سنگ بزرگ یادبود که با پارچه های مجلل ابریشمی سبز و قرمز زردوز پوشانده شده است و امروز در آنجا در معرض دید قرار دارد، به واسطه اعراب نصب و به افتخار ابراهیم، ساره، اسحاق، رفقه، یعقوب و لیه نامگذاری شده است. چنین است که یهودیان، مسیحیان و مسلمانان به نوبت این مکان را مورد احترام و محبت خود قرار داده اند. بناهایی که در آنجا می بینیم خود گواه این ملاقات فوق العاده سه مذهب به دور قبر پدران و زوج های آنها می باشد.

مسلمانان در نزدیکی ما دعا می کردند

اما یک سنگ یادبود غیر از خود قبر است. آیا پدران قوم واقعاً در این مکان دفن شده بودند؟ زمانی که صلیبیان در سال ۱۱۱۹ در آنجا مستقر گردیدند متوجه جریان هوایی شدند که از روزنه های سنگ فرش کلیسا بیرون می آمد. پس سنگ ها را برداشتند و به یک سرسرای زیر زمینی راه یافتند که به دو مغاره منتهی می شد (از واژه عبرانی مکفلیه چنین بر می آید که دو غار وجود داشته است). در یکی از غارها استخوانهایی را دیدند و در دیگری یک تابوت سنگی و تعدادی ظروف سفالی پر از استخوان. اما آیا این ها بقایای اجساد پدران قوم بود؟

وانگهی آیا جواب دادن به این سؤال ضرورت دارد؟ احترام و تکریمی که امروز نسبت به قبر پدران قوم داریم، در اصل متوجه مردان و زنانی است که از روی ایمان نیاکان ما هستند، نه خاکسترشان، هر قدر هم که این خاکسترگرامی باشد. خاطرات این زیارت حبرون همواره تأثر مرا بر می انگیزد. در این شهر عرب نشین که شدیداً مورد حراست اسلام می باشد، دسته کوچک ما مسیحیان، اجازه ورود به مسجد را دریافت کرده بود. پابرهنه و ساکت، زانورده بودیم. در نزدیکی ما مسلمانان دعا می کردند. دعای ما به دعای آنها می پیوست. ما مسیحیان متعلق به ملل مختلف جهان، به نزد پدر ایمان داران، ابراهیم آمده بودیم... من به فکر یهودیانی بودم که از قرنهای پیش از دخول به این مقابر ممنوع شده بودند. مکانی که در آن بودیم از اماکن بزرگ و بلند پایه بشریت است. ما در ورای قرن های دراز به ساعت اول طلوع راز خدا بازگشته بودیم که خدا به ابرام اعلام کرده بود که از آن پس ابراهیم نام دارد زیرا پدر امت های بسیاری خواهد گردید.

کتاب پیدایش باب‌های ۲۵ الی ۵۰

اولاد ابراهیم

تنها با چند مقاله دیگر به پایان کتاب پیدایش می‌رسیم. اما اکنون در باب ۲۵ هستیم و سفر پیدایش ۵۰ باب دارد. لیکن نباید فکر کنید که چون بیش از حد به تفسیر بخش اول پرداخته‌ایم حال می‌خواهیم مابقی را بطور سرسری مرور کنیم. ۲۵ باب باقی مانده را بخوانید یا شاید بهتر باشد نیمی از آنها را بخوانید و ما بقی را برای ماه آینده کنار بگذارید. در آنها یقیناً داستان‌های جالبی خواهید یافت و یا به نکات خاصی بر خواهید خورد که مستلزم توجه می‌باشد، اما اهمیت آنها به اندازه‌ای که تا به حال دیده‌ایم نخواهد بود.

باخواندن این مقالات خواهید دید که می‌توانیم امروز از زندگی چادر نشینان آن دوران دور دست اطلاع حاصل کنیم. یکی از ما در میان کوچ نشینان امروزی زندگی کرده و اولاد یعقوب را ملاقات کرده است.

اما به راستی آیا این «پسران یعقوب» (۲۹:۳۱، ۳۰:۱-۲۴، ۳۵:۲۲-۲۶) واقعاً به مفهوم امروزی ما «برادر» بودند؟ این واژه در زبان‌های سامی مفهوم وسیع‌تری دارد. اعضاء یک قبیله یا یک عشیره همگی «برادر» هستند. ما در مقاله دوازده پسر یعقوب و تاریخ به مبادی بنی اسرائیل و دوازده سبط آن بر می‌گردیم.

وقایع نویسان قوم قویاً تأکید کرده‌اند که این امت اعضای یک خانواده‌اند، خانواده‌ای که گویی خدا آن را به عنوان خاندان خود در دنیا انتخاب کرده است. این یک تاریخ‌خدایی و نیز یک تاریخ بشری است: خدای ابراهیم، اسحاق و یعقوب مسلماً متعلق به نژاد خاصی نیست لیکن آن نژاد را اختیار کرده است تا به وسیله آن با بشر تکلم کند و پسر خود را از میان آن قوم متولد گرداند.

طرفداری و تعصبی که به نفع یعقوب و علیه برادر بدبختش عیسو در کتاب مقدس مشاهده می‌شود شما را منزجر خواهد ساخت (۲۵:۱۹-۳۴، ۲۷). در اینجا با راز فیض خدا روبرو می‌شویم و با خاندان عیسو و یعقوب به آن راز خواهیم اندیشید.

در مورد آداب و رسوم عجیب و غریب زناشویی آن زمان باید قدری صبر نماییم تا در بخش بعدی به آنها رسیدگی کنیم.

من اولاد یعقوب راملاقات کردم

در راه بازگشت از خلیج عقبه به مدت چند روز بر روی فلات موآب، بین بحرالْمیت و کویر اردن توقف کردیم.

ارزش آب

آب در این منطقه کمیاب است. آب باران مورد نیاز مردم و دام ها را در برکه ها جمع آوری می کنند، اما هنگام سحر شبم فراوان بر روی زمین می نشینند. قبایل موآب هنوز در حال نیمه کوچ نشینی هستند و در سال هایی که خشکی کم تر شدت دارد به کشت غلات می پردازند و این کار را هر دو سال یک بار انجام می دهند تا زمین از رمق نیفتد. در بهار، پس از پایان درو گله ها را کوچ می دهند و نیمی از جمعیت روستاها به همراه آنها می رود. امروز هم بیشتر گوسفندان مسیرها را به مراحل کوتاه مطابق با حرکت آهسته خود از آبشخوری به آبشخور دیگر طی می کنند. مسافت کل این مسیرها گاهی بیش از ۲۰۰ کیلومتر می باشد. از قیراک که رد کرانه شرقی بحرالْمیت می باشد این کوچ طولانی آنها را بعضی سال ها تا شمال کشور اردن و حتی تا سوریه می رساند. ما این گله های گوسفند را که ابری از غبار بلند می کرد بارها از دور دیده بودیم. کوچ های پدران قوم، که روایاتش در کتاب مقدس از نظر شهرنشینان غربی گاهی افراط آمیز می نمود اکنون برای ما کاملاً نزدیک و باورکردنی به نظر می آید.

در خیمه‌ها

در بعضی نقاط جوامعی از مسیحیان دوران بیزانس (روم شرقی) پابرجا مانده بودند. در این صورت کشیش دهکده بدنبال چادر نشینان می‌رفت تا عید گذر را با آنها برپا دارد. «اهالی قیراک کدام طرفند؟» او راه خود را به کمک علائمی متشکل از سنگ‌های انباشته در میان کویر شناسایی می‌کند...» تا علامتی که در شرق می‌بینی برو، از وادی سرازیر شو، در سمت مقابل، اگر رو به جنوب شوی، سومین علامت دست راست... آنجا باید باشند.» گاهی یکی دو روز پیاده روی یا اسب سواری باید بکند تا به دسته‌ای از خیمه‌ها برسد. چند روز با آنها می‌ماند، مراسم عید گذر را برپا می‌کند، از آنها می‌پرسد که در روستا مانده‌اند خبر می‌آورد و احوال همه را می‌پرسد تا پس از مراجعت بازگو کند. اینها ما را به یاد یوسف می‌اندازد که به سوی شکیم و دوتان رفته بود تا بین برادرانی که در آنجا شبانی می‌کردند و پدر پیرش که در حبرون مانده بود، ارتباطی برقرار کند (پیدایش غیره و ۱۲:۳۷).

گاوهای لاغر

سفر ما با خشکسالی مصادف شد و مختصر زمین‌هایی که کشت شده بود محصولی نداشت. از چهار سال پیش کمبود بارندگی موجب کمی محصول شده و اکنون وضع به حد مصیبت بار رسیده بود. اما باید زندگی کرد و خوراک خود و خانواده را تامین نمود. در چنین مواردی نیمه کوچ نشینان به شهر می‌روند و مایحتاج را نسیه می‌خرند. کسبه همواره آماده هستند که نسیه بدهند تا زمانی که بدهی نسبتاً سنگین شود. آنگاه عصبانی می‌شوند و بدهکار را تهدید می‌کنند و قسمتی از زمین‌های او را به جای بدهی مطالبه می‌کنند. در آن صورت یک نیمه کوچ نشین بازهم خواهد توانست اراضی خود را زراعت کند لیکن برفع دیگری کار خواهد کرد و درآمد آینده او کاهش خواهد یافت. وضع فعلی تیره و آینده در گرو...

خاطرات چنین سال‌های قحطی که پدران قوم را به سوی مصر می‌رانده است، در کتاب مقدس فراوان است (پیدایش غیره و ۱۶:۱۲ و ۴۲). همچنین می‌توان بخاطر آورد که یوسف چگونه از سال‌های قحطی استفاده نمود تا زمین‌های مصر را به نفع دستگاه اداری فرعون خریداری کند (پیدایش غیره و ۱۳:۴۷). با این مشاهدات بالاخره می‌توانیم ارزش انسانی قوانین مربوط به سال انفکاک و سال یوبیل را درک کنیم که به موجب آنها ربا خوار مکلف است پس از گذشت تعداد معین سالها، زمینی را که در دوره قحطی به چنگ آورده به مالک حقه آن بازگرداند^۱ (تثنیه غیره

۱ - منظور فک رهن یا رهایی ملک از گرو می‌باشد.

و ۱:۱۵، لاویان غیره و ۸:۲۵). همه این جزییات زندگی روز مره نیمه کوچ نشینان فلات موآب و بسیاری از مشاهدات دیگر نیز موجب می شد که پیوسته در جو روایات کتاب مقدس زندگی کنیم. براسستی باورمان شده بود که اقوام اولاد یعقوب را باز یافته ایم.

معنی کلمات را بشناسیم

راه ها

راه واژه ای است که در کتاب مقدس بارها آن را می بینیم. با مراجعه به بخش هایی از کتاب مقدس که آنها را ذکر می کنیم می توانید مفاهیم مختلف آن طرق خدا را دریابید: موسی مشتاق شناخت آنها بود (خروج ۳۳:۱۳) و داود در شرف مرگ پیمودن آنها را به سلیمان توصیه می کرد (اول پادشاهان ۲:۲) و طوبیاس (۲:۳) و سراینده مزموور ۲۵:۱۰ آنها را «عدالت، محبت و راستی» می نامید. در واقع طرق حکمت اراده خداوندی است که اگر با دقت به شناخت آنها توجه کنیم خدا ما را در مسیر آنها هدایت خواهد کرد (امثال سلیمان ۴:۱۱). لیکن برای این کار ما باید از عادات فکری خود قدم فراتر نهیم زیرا خدا می گوید: «افکار من افکار شما نیست و طریق های من نی. زیرا چنان که آسمان از زمین بلندتر است همچنان طریق های من از طریق های شما و افکار من از افکار شما بلندتر می باشد» (اشعیاء نبی ۵۵:۸-۹).

عیسی به ما اخطار کرده است: «... دشوار است آن طریقی که مودی به حیات است و یابندگان آن کم اند» (متی ۷:۱۳-۱۴). اما او همچنین به ما گفته است که او خود «راه» رسیدن به پدر است (یوحنا ۱۴:۶). این سخن عیسی یک دعوت است که راه را به همراه او ببیماییم و در ضمن اسباب امیدواری است زیرا او با ریختن خون خود راه آسمان را بر ما گشود (عبرانیان ۱۰:۲۰). محبت عیسی به گفته پولس (اول قرنتیان ۱۲:۳۱ و باب ۱۳) راهی فراتر از همه راه هاست. از این پس «راه» یعنی خود مسیح و انجیل مکتب او است. در اعمال رسولان نیز واژه «راه» غالباً به همین معنی آمده است (به طور مثال ۲:۹، ۲۵:۱۸، ۹:۱۹ و غیره).

خدای پدران ما

کتاب مقدس
و مراسم عبادت

اسحاق چهره‌ای از مسیح

در کتاب مقدس روایات بسیاری از زندگی ابراهیم و یعقوب گردآوری شده اما درباره زندگی اسحاق چیز زیادی نیامده است. با وجود این از بین سه پدر بزرگ قوم، اسحاق است که از دید پدران کلیسا چهره‌ای از مسیح است. دو واقعه‌ای که در کتاب مقدس گزارش شده است آنها را به مقایسه اسحاق با اولاد دور دستش عیسی برانگیخت.

مولود وعده بزرگ

تمام سفر پیدایش متوجه به وقوع پیوستن وعده‌ای است که به ابراهیم داده شده است: وعده اولاد و احفاد. تولد اسحاق به علت تضادی که با نظام طبیعی داشته است، نشانه دخالت خدا است. این پسر مولود وعده بزرگ است.

نامی که به او داده‌اند یادآور خنده و شادی و برکت خدا است. این اسم تلخیص آرزویی است که هر انسان در دل خود دارد: «که خدا لبخند بزند، که خدا مساعد باشد.» مراحل مختلف روایاتی که خبر تولد اسحاق را نقل می‌کند با خنده ابراهیم، خنده ساره و خنده همسایگان نشان مشخص است.

به احتمال زیاد وقتی که عیسی می‌گوید: «پدر شما ابراهیم شادی کرد بر این که روز مرا ببیند و دید و شادمان گردید» (یوحنا ۸: ۵۶) به همان خنده و شادی اشاره می‌کند. ابراهیم فقط تولد اسحاق را دید لیکن آن نخستین تحقق وعده در تمهید تولد دیگری نیز بود و آن را اعلام می‌داشت. تولدی که بیش از تولد قبلی معجزه آسا خواهد بود و به دنیا شادی خواهد آورد.

پسر قربانی شده

تأثر فوق العاده ای که باب ۲۲ کتاب پیدایش را به لرزه در می آورد هم انسانی (کودکی که به دست پدرش به قربانگاه برده می شود و نمی داند به کجا می رود) و در عین حال الهی است: اگر آن قربانی انجام گیرد وعده های خدا چه خواهد شد؟ حال اضافه بر آن، کلمات این روایت و اوضاعی که توصیف می کنند، یادآور یک بحران دیگری است: «پسر خود را، یگانه خود را بردار... و بر فراز کوهی به قربانی بگذار.» اسحق چوب قربانی را حمل می کند... او سؤال می کند: «بره قربانی کجاست؟...» در لحظه آخر اسحق کودک مورد ترحم قرار می گیرد اما عیسی او که پسر یگانه و بره خداست پس از حمل چوب صلیب، قربانی خواهد شد و آنگاه شاگردان راه عمواس، خواهند پنداشت که امید آنها قطع شده است. اما طرق خدا غیر از راه های ما است. بر همان کوهی که ابراهیم اسحق را به قربانی برده بود وعده از نو اعلام گردید. مرگ بر روی صلیب نیز به دور از این که یک نابودی باشد، سرآغاز رستگاری و سرچشمه حیات است. پس طبیعی است که اندیشه یک مسیحی در هنگام خواندن روایات تولد و قربانی اسحاق متوجه عیسی می گردد و طبیعی است که پدران کلیسا اسحاق را چهره ای از مسیح بدانند.

در همه قربانی های مقدس

خدمتگزار قربانی مقدس بدنال سخنان تقدیس نان و شراب، که به امر خداوند: «این را بیاد من بجای آورید» ختم می شود، شکنجه و رستاخیز صعود عیسی را یادآور می شود. اما بلافاصله بعد از آن افق تا ابعاد تاریخی کتاب مقدس وسعت می یابد و به سه قربانی هابیل، ابراهیم و ملکیمصدق^۱ در دعا اشاره می شود. هر سه این قربانی ها با هم ذکر می شوند زیرا هیچ یک از آنها نمی تواند کاملاً با مرگ عیسی مقایسه شود. اما هر یک از این سه قربانی به گونه ویژه خود بیان گر مرگ و رستاخیز عیسی می باشند، هر یک به سهم خود نمادی از بازخرد است و ما را به اعماق راز گذر عیسی می برند: هابیل با وجود اینکه عادل بود به قتل رسید، ملکیمصدق نان و شراب را تقدیم کرد و اسحق قربانی است که تقدیم آن، راه نجات را می گشاید.

۱ - درباره قربانی هابیل و ملکیمصدق به صفحات ۳۵ و ۶۲ این نوشته رجوع شود.

سخنی از اسحاق نیست

در مراسم قربانی مقدس متن دعای سپاسگزاری از «قربانی پدر ما ابراهیم» سخن می گوید اما نامی از اسحاق در آن برده نمی شود در صورتی که او است که مورد نظر است. او است آن پسر یگانه ای که به قربانی داده می شود و حیات را باز می یابد تا آن را به نسل های بسیار منتقل کند. این که مراسم کلیسایی و نیز نقاشی های کاتاکمب^۱ و حجاری های کلیساهای جامع^۲ ما همه تنها یک وجهه از زندگی اسحاق را یعنی وجهه قربانی او را بیان می کنند، می تواند موجب تأسف ما باشد زیرا یک واقعیت حیاتی در مراسم عبادت و تصاویر دینی نادیده گرفته می شود، واقعیتی که از قربانی هم مهم تر است و کمال معنا را به آن می بخشد، یعنی تولد اسحاق که نخستین مرحله تحقق وعده بزرگ خدا است. این میلاد سعید و شادی آفرین مبشر آن کسی بود که با آمدن خود به دنیا تمامی وعده ها را به کمال تحقق رسانید.

خدای ابراهیم، اسحاق و یعقوب

† برای خادمان ابراهیم، خدا «خدای آقام ابراهیم» است (پیدایش ۲۴:۱۲ و ۲۷ و ۴۲) - برای اسحاق، خدا «خدای ابراهیم» است (پیدایش ۲۶:۲۴) - برای یعقوب و خاندانش خدا «خدای ابراهیم و خدای اسحق» است (پیدایش ۳۲:۱۰، ۲۸:۱۳ و همچنین ر.ک به ۴۸:۱۵-۱۶). برای تمام ذریت یعقوب، خدا «خدای ابراهیم، خدای اسحاق و خدای یعقوب» است (خروج ۳:۶).

† خدای ابراهیم، اسحاق و یعقوب همان است که با این پدران قوم سخن گفته است. او است که وعده ها را داد آنها را تجدید نمود (پیدایش ۵۰:۲۴، خروج ۲:۲۴). او خدای دور دستی نیست. او آفریدگار آسمان و زمین است (پیدایش ۲۴:۳)، اما از دوستان خود حمایت می کند. او در تاریخ بشری دخالت می نماید.

۱ - کاتاکمب ها، غارها و راه های بزرگ زیر زمینی است واقع در شهر روم که در اصل معادن سنگ یا «شهر دخمه ای» بوده و در زمان آزار و تعقیب مسیحیان اولیه محل اجتماع، دعا و دفن مخفیانه آنها شده بود و امروز هم قابل بازدید است.

۲ - منظور ساختمان کلیساهای بزرگ قرون وسطی فرانسه است که به حجاری مذهبی بسیار زیبا آراسته شده است.

† انسان های دیگر هم کلمه خدا را خواهند شنید و آن را خواهند شناساند. داود، الیاس و دیگر انبیاء انسان های عصر خود را به شناخت خدا و به خدا دوستی بر خواهند گرداند اما با این وجود کسی نخواهد گفت (مگر به طور گذرا) «خدای داود و خدای الیاس یا خدای انبیاء». در حالی که این عبارت: «خدای ابراهیم و اسحق و یعقوب» در انجیل و حتی در عصر ما محفوظ خواهد ماند.

† پدران قوم نخستین کسانی بودند که کلام خدا را دریافت داشتند و گفت و شنود خدا با بشر از آنها آغاز گردید. بدین جهت است که خود عیسی و رسولان نیز مایل بودند از خدای ابراهیم و اسحق و یعقوب، سخن گویند.

† عیسی به یهودیان خاطر نشان می کند که خود خداوند خواسته است که او را به این اسم خطاب کنند و بهمین مناسبت تأکید می کند که خدا خداوند زندگان است نه مردگان (متی ۲۲: ۳۲). ابراهیم، اسحاق و یعقوب فقط متعلق به گذشته نیستند زیرا خود آنها هستند که در جشن ابدیت میزبان برگزیدگان خواهند بود (متی ۸: ۱۱).

دوازده پسر یعقوب و تاریخ

روایاتی که کتاب پیدایش برای ما بازگو می کند... تاریخ چه یک خانواده است. از تمام وقایعی که در آن گزارش شده است هیچ کدام نمی تواند برای درج در روزنامه های امروز به عنوان یک «روی داد» جالب توجه مناسب باشد. سرگذشت سده اول قوم اسرائیل از نظر مؤلفان پیدایش در شرح زندگی خصوصی نیاکان این چنین تلخیص گردیده است: تولد، ازدواج، فوت و داستان هایی درباره چاه آب، گله یا وراثت.

يك داستان خانوادگی

اگر کتاب های درسی تاریخ و مجلات امروزی را کنار بگذاریم، متوجه می شویم که «داستان های خانوادگی» کتاب پیدایش برای آن گروه انسانی نه تنها دقیقاً بهترین وسیله بلکه تنها وسیله ای بود که در اختیار داشتند تا به کمک آن تاریخچه قومی را برای خود بازگو کرده در تاریخ ریشه دوانند. زندگی کوچ نشینان و نیمه کوچ نشینان دارای قوانین خاص خود می باشد و

نهادهای اجتماعی خود را تحمیل می کنند که ما آنها را از کتاب مقدس و نیز از مشاهده کوچ نشینان امروزی در می یابیم. قانون اول چنین است: در کویر به تنهایی می توان زیست و نه به جمعی بزرگ. پس واحد اجتماعی مطلوب باید به حدی کوچک باشد که تحرک کافی را ممکن سازد و به حدی قوی باشد که از خود دفاع کند. این واحد مطلوب، قبیله است.

البته عامل هم بستگی یک قبیله رابطه خویشاوندی است چه حقیقی و چه مفروض. یک قبیله گروهی است متشکل از «برادران» یعنی از خانواده هایی که خود را اولاد یک نیاک می دانند. از این رو تاریخ یک قبیله، که علاوه بر جنبه تاریخ حکم منشور و قانون قبیله را هم دارد، همان تاریخ خاندان نیاکان است که صحت تاریخی آن، به معنی امروزی کلمه، حتمی نیست و محیط مشترک زندگی گروههای خانوادگی را در هم می آمیزد. عناصر ضعیف تر توسط عناصر قوی تر جذب می شوند. یک خاندان می تواند افراد غیر را به عضویت خود بپذیرد. با وجود این اصل محفوظ می ماند زیرا عضو جدید از راه «نام و خون» به قبیله منسوب می گردد بدین معنا که او باید پدر بزرگ قبیله را به نیاک خود قبول کرده با اعضای قبیله ازدواج کند و در آن ریشه بدواند. همین اصول در مورد طایفه مثلاً در مورد کالیبیون که در آغاز نسبت به بنی اسرائیل غریب بودند و نیاک آنها «کالیب» فرزند «یفنه» بود، نیز صادق است. اما متنهای دیگر کتاب مقدس کالیب را ابتداء در رابطه به سبط یهودا و سپس عضو پیوسته آن سبط معرفی می کند تا بالاخره در نسب نامه های جدید تر کالیب جزء اولاد مستقیم یهودا در می آید.

دوازده سبط بنی اسرائیل

همه اینها به ما کمک می کند که معنای آن «داستان های خانوادگی» را بهتر درک کرده و علت دل بستگی بنی اسرائیل به سنت های خانوادگی اش را دریابیم: آنها سرچشمه ایمان و مبنای وحدت بنی اسرائیل بودند. اسباطی که پس از خروج از مصر در زمین کنعان اسکان یافته و ملتی را تشکیل داده است تحت تاثیر عمیق گذشته نیمه کوچ نشینی خود خواهد ماند. پیوند قبیله ای و بین قبیله ای آنها، همراه با ایمانشان به یهوه، قوی ترین عامل همبستگی آنها خواهد بود. همه اینها از نیاکان بر می خیزد: «اولاد اسرائیل» یک خون و یک ایمان را از آنها دریافت کردند. بدین علت «دوازده سبط» اتحاد خود را در «دوازده پسر یعقوب» باز می یابد. درجه ساختگی این اسلوب را نمی توان به دقت شناخت. توسعه آن بدون هیچ مبنای حقیقی ممکن نبود. مبدأ هر گروه کوچ نشین مسلماً یک گروه حقیقی خانوادگی است. هیچ دلیلی برای شک تردید در وجود تاریخی ابراهیم و

یعقوب وجود ندارد. اما تشخیص این که جزییات روابط نسل و نسبی که در سفر پیدایش آمده است حقیقی و یا فرضی می باشد دقت بیشتر می خواهد. ولی اهم کار اینها نیست. این روایات به صورتی که هست ما را به واقعیتی ژرف می رساند و آن اراده آگاهانه «اولاد اسرائیل» به وحدت است. این وحدت، طبق معمول آن محیط، با تأکید بر مبدأ مشترک قومی ابراز می شود. لیکن آنچه که در بیان این وحدت ویژه بنی اسرائیل است تأکید بر دخالت خدا است که ابراهیم را فراخوانده است تا او را «پدر ذریت بسیار» سازد. روایات کتاب پیدایش این ارث دوگانه خون و ایمان پدران را می طلبد. «اولاد ابراهیم» همچنان «اولاد ایمان ابراهیم» می باشند و پولس رسول از این امر بعداً نتیجه گیری کاملی خواهد نمود.

ت. شیفلو

معنی کلمات را بشناسیم

اسرائیل

اسرائیل در ابتداء اسم خاص یک شخص است، اسمی که به دنبال مبارزه اسرار آمیز یعقوب علیه خدا (پیدایش ۳۲:۲۳-۳۳) به او داده شده است که روایتش حاوی معنای اعلائی است: انسان و امتی که با بیهوشی درگیر می شود به گونه ای قدرت او را تصاحب می کند (اسرائیل قدرتمند در مقابل خدا - آیه ۲۸) و پشتیبانی او را می رباید.

پس از آن، اسرائیل اسم یک قوم است، همان قوم خدا که مورد برکت و پشتیبانی او است، قومی که توسط یعقوب از ابراهیم صادر می شود، قوم دوازده «فرزند یعقوب» (پیدایش ۳۵:۱۰-۱۲)، قوم دوازده سبط اسرائیل (پیدایش ۴۹، تثنیه ۳۳، داوران ۵)، همان قومی که سرزمین فلسطین را، که خدا به ذریت ابراهیم وعده کرده بود، با رهبری یوشع بن نون، جانشین موسی، تصرف کردند.

پادشاهی اسرائیل با داود آغاز می شود که اورشلیم پایتخت سیاسی و مذهبی آن است. این پادشاهی در تاریخ کاملاً مشخص است و کتاب مقدس تحولات آن را نقل می کند. هنگامی که بر اثر اختلاف، قوم خدا دو قسمت می شود، «پادشاهی اسرائیل» قلمرو شمالی و «پادشاهی یهودا» قلمرو جنوبی نام می گیرد.

اما فراتر از یک قوم دنیوی در ردیف دیگر ملل، اسرائیل یک قوم روحانی نیز می باشد که خدا آن را برای پذیرا شدن وعده های خود برگزیده و با آن سخن می گوید: «بشنو ای اسرائیل... یهوه واحد است... یهوه را با تمام جان و تمام قوت خود دوست داشته باش» (ر.ک به تثنیه ۶:۴-۵). این اسرائیل دیگر به نسل یعقوب منحصر نیست، این نامی است که پولس رسول جامعه مسیحیان را بدان خطاب خواهد کرد، جامعه ای که از راه مسیح وارث گزینش و وعده های خدا می باشد (غلاطیان ۳:۲۹، رومیان ۹:۶-۸). اسرائیل خدا (غلاطیان ۶:۱۶) یعنی همه آنهایی که خدا می خواهد نجات دهد، همه آنهایی که به ایمان نائل شده و تعمید را پذیرفته باشند، چه جسماً از بنی اسرائیل، «زیرا که در نعمت ها و دعوت خدا بازگشتن نیست»، و چه از میان امت هایی آمده باشند که قبلاً بی دین بوده و انجیل را به واسطه آنها دریافت نموده اند (رومیان ۱۱:۲۵-۳۲).

پس هر گاه که واژه اسرائیل را در کتاب مقدس می خوانیم خواهیم دانست که این واژه با اوضاع سیاسی دنیای امروز هیچ رابطه ای ندارد بلکه معنی آن «امت برگزیده» خدا است

عیسو و یعقوب

چهره ای که از اسحاق دیده ایم قدری رنگ باخته بنظر آمد اما پسر او یعقوب بر عکس سیمایی برجسته و رنگین دارد. محنتها، گرفتاری های زناشویی و روابط دشوار او با برادر بزرگش در سراسر ۹ باب پر محتوا و شورانگیز، توجه ما را به خود جلب خواهد نمود.

شخصیتی با دو چهره

یعقوب به صورت یکی از بزرگ ترین شخصیت های کتاب مقدس به ما معرفی می شود. لیکن به زحمت می توان او را بی چون و چرا دوست داشتنی دانست. او در نظر ما دو چهره دارد. ایمان و پارسایی او بی گمان شایان تحسین است اما روش هایی که برای رسیدن به اهداف خود به ویژه محروم ساختن برادر ارشدش بر می گزیند چندان پسندیده نیست. وجدانش بیش از حد بی ملاحظت است. کتاب مقدس هم از ما دعوت نمی کند که چشم بسته از او تحسین کنیم و هوشع نبی از رفتار وی به سختی انتقاد کرده است. آن نبی حتی آنچه را که در نظر اول امتیاز یعقوب

می نمود مورد انتقاد قرار داده و علاوه بر این که یعقوب را به دروغ و خشونت متهم می سازد او را یک فتنه جو توصیف می کند و حتی دعاهای او را به عنوان حيله و نیرنگ افشاء می نماید (هوشع نبی ۱۲:۱-۷ و ۱۳-۱۵). معذالک وعده بزرگ بر یعقوب نهاده شده است و او است که از برکت خدا برخوردار می شود.

يك روايت مردمی

آنچه در ابواب کتاب پیدایش از رفتار و کردار یعقوب آمده است چیزی از پریشانی ما کم نمی کند. به غیر از چند متن که دارای اهمیت والایی است، مانند خواب یعقوب (۲۸:۱۰-۲۲) و مبارزه اسرار آمیز او با فرشته یهوه (۲۳:۳۲-۳۳)، مجموع این ابواب ما را به یاد داستان هایی می اندازد که بدویان برای گذراندن شب های دراز برای یکدیگر نقل می کردند. از ابتداء در روایت تولد دو قلو، عیسو و یعقوب، علائم خاص داستان های مردم پسندانه به چشم می خوردند: تجنیس، واژه سازی عامیانه و جزییات اعجاب انگیز و سرگرم کننده. تصویری که از عیسو به ما عرضه می شود جنبه های «کاریکاتوری» دارد، یقیناً همان جنبه هایی که اسرائیلیان به همسایگان مکروه خود، یعنی ادمیانی که بالفرض از نسل عیسو بودند، نسبت می دادند. این شیوه در همه دوران رایج بوده و هست. دعوی دو قلو در شکم مادر نشانه خصومت نسل اندر نسل دو ملت برادر است. این شیوه بیان آشکارا عامیانه است هر چند برای نسل ما دیگر آشنا نباشد.

آیا خدا مغرض است؟

چیزی که علاوه بر تحیر، می تواند ما را در معرض وسوسه هم قرار دهد رفتار خدا است! مگر هوا دارای افراطی او از یعقوب، مانند هواداری رفته از فرزندش، مایه انزجار نیست؟ آیا احساس نمی شود که خدا پیوسته از مکر و دروغ های محبوب خود چشم پوشی می کند؟ این سئوالات ما را بی اختیار به وسوسه می اندازد که خود، هوادار عیسو شویم یعنی آن برادر ارشدی که اندکی کودن است و فریب برادر کوچک و زرنکش را می خورد و به علت نامعلومی از دوستی خدا محروم می شود. ملاکی نبی حتی از قول یهوه گفته است: «یعقوب را دوست داشتم و از عیسو نفرت نمودم» (۲:۱-۳). اگر چه مفسرین بگویند که معنی این عبارت به زبان عبری جز این نیست که «یعقوب را بر عیسو ترجیح می دهم» باز هم راضی نمی شویم.

دیگری تو را راه خواهد برد

با این حال و علی‌رغم ظواهر امر، این ابواب کتاب پیدایش یکی از والاترین بخش‌های عهد عتیق است. اسحاق و رفقه نسل مقدس ابراهیم را تجدید و وعده را منتقل می‌کنند. چگونه؟ رفقه مانند ساره (۳۰:۱۱، ۱:۱۶) و بعدها راحیل (۳۱:۲۹) و حنا مادر سموئیل نازا بودند. بدین گونه آشکار می‌گردد که بچه‌ای که متولد خواهد شد هدیه خدا است و به تحقق رسیدن وعده بزرگ تابع اعمال انسان نیست بلکه تابع وفاداری به خدا است. دو قلوها در شکم مادر به هم بر می‌خورند و مادرشان نمی‌فهمد در بطن او چه می‌گذرد و با یهوه به مشورت می‌پردازد و به وی وحی نازل می‌شود که پسر کوچکتر بر ارشد برتری خواهد یافت. این امر هم با نظام طبیعت تضاد دارد و هم با اصول حقوقی که در آن زمان برای عموم معتبر بوده است، مغایر است. در اینجا نیز خدا نشان می‌دهد که فقط خود او است که می‌تواند نقشه خود را پیش ببرد و در قید تصمیمات بشر و یا قوانین طبیعت نیست. البته این نقشه فقط با طی کردن سلسله حوادثی به انجام خواهد رسید: یعقوب، عیسو، رفقه، راحیل، لابان هر یک بازی خود را خواهند نمود که بارها پست و مغرضانه هم خواهد بود. اما خدا هم نقش خود را ایفاء می‌کند. در بین همه این داستان‌های خانوادگی و همه رقابت‌ها، مؤلف کتاب پیدایش موفق می‌گردد یک قدرت فعال دیگر را برای ما محسوس سازد، قدرتی که در اختیار هیچ‌یک از اشخاص ذی نفع نیست و به خواست خود به پیش می‌رود و همه حساب‌ها را به هم می‌زند.

راز اختیار خدا

سرانجام آنچه در قالب یک روایت پر حادثه برای ما فاش می‌شود راز گزینش از روی فیض الهی است. پولس رسول در رساله اش به رومیان معنای اساسی این باب‌های را در کمال اقتدار استخراج کرده است. به گفته وی اگر یعقوب در درون شکم مادرش «برگزیده» شده است برای این است که «مقصود خدا در انتخاب یکی از این دو نفر ثابت بماند و این انتخاب مشروط به دعوت او باشد نه به اعمال انسان» (رومیان ۹: ۱۱-۱۲).

پس آیا خدا می‌تواند بی‌عدالتی کند؟ پولس رسول این سؤال را مطلقاً مردود می‌داند مگر ما کی هستیم که با خدا منازعه داشته باشیم؟ حتی اگر مقاصد خدا را نمی‌فهمیم باید به حکمت آن ایمان آوریم. اما شاید بتوان این نکته را هم افزود: گزینش بنی اسرائیل کم‌تر دارای جنبه اعطای امتیاز به یک ملت است تا تحمیل یک مسئولیت، مسئولیتی که با در نظر داشتن تمام بشریت از

سوی خدا محول شده است، مسئولیتی چنان سنگین که قوم اسرائیل در سراسر تاریخش به کرات سعی خواهد نمود تا از زیر آن شانه خالی کند، ولی بدون نتیجه زیرا راهبر آنها کس دیگری است. امتیاز بنی اسرائیل انکار ناپذیر است اما این امتیاز یک خدمت گزار است که مأمور رسالتی باشد و همه ما تا امروز از آن بهره مند هستیم

عیسو - عیسی

اگر توجه کنیم این دو اسم نسبت به هم نزدیک می باشند. از سوی دیگر اسم صحیح و درست خداوند و منجی ما ایشوع یا یسوع بود که معنی آن این است یهوه نجات می دهد. این اسمی است که در زمان عیسی مسیح بسیار رایج بود، اما بعد از مرگ و رستاخیزش و با وسعت یافتن کلیسای مسیح، یهودیان نه فقط از اسم یسوع استفاده نمی کردند بلکه طبق بعضی از متخصصین کلمه عیسو جهت مسخره مسیحیان استفاده می کردند، آنان با استفاده از اسم عیسو یا عیسی کسی که نخست زادگی و عهد خداوند را با یک ظرف آتش ناچیز عوض کرد، پیروان مسیح را خوار می شمردند، کلمه عیسی برای نامیدن مسیح در زمانهای قبل از اسلام بین یهودیان رایج بوده است لذا اسم عیسی در زبان عربی رایج شده که به همین شکل در ادبیات فارسی مورد استعمال قرار می گیرد.

کتاب پیدایش باب های ۱۲ الی ۵۰

داستان های خانوادگی

آخرین روایات کتاب پیدایش مستعد اندیشه و استنباط بسیار است. اما شما یقیناً ترجیح خواهید داد که شخصاً به تلذذ این خاطرات «اجدادی» بپردازید. زیرا در این بخش ها است که روح سراینده ویژه کتاب مقدس، که بیان گر اصیل روایات کوچ نشینان سامی نژاد است، به طور ناب یافت می شود. با خواندن داستان یوسف، که توسط برادرانش فروخته شد اما بعداً آنها را بخشید و نجات دهنده آنها گردید، اندیشه شما خواهد توانست که به همراه پدران کلیسا چهره مسیح را باز یابد که به وی نیز خویشانش خیانت کردند اما او آنها را بخشید و گناه آنها را به بازخرید نسل بشر مبدل ساخت.

ما عمداً توجه شما را به جنبه خاص «داستان‌های خانوادگی» این روایات جلب می‌کنیم. ما دوست داریم بگوییم که جزیی از «خانواده اولاد خدا» هستیم. خدا خود را چون یک پدر و مسیح را چون «نخست زاده برادران بسیار» به ما شناسانده است. قوم بنی اسرائیل برخاسته از آن خانواده‌های سالاری که با پیوندهای قبیله‌ای به هم متصل بوده‌اند، برای نخستین بار در سیر زمان به آن‌چه در آتیه کلیسا گردید، تحقق بخشیده است.

در بخش «آشتی برادران» پستی و بلندی‌های نزاع‌های خانوادگی را دنبال خواهیم کرد که از آن زمان تا به حال تغییر چندانی نکرده است... در بخش «ازدواج پدران قوم» به اصل مقدس پیوند زن و شوهر، حتی در آن زمان پی خواهید برد. در بخش مربوط به «زنان در کتاب پیدایش» شما به ذائقه اخلاق ساره، رفقه و راحیل با لبخندی حاکی از رضایت پی خواهید برد که گاه با جرأت و گاه با همت، مراقب خانه و کاشانه خود بوده‌اند، زنان مقتدری که از قرار معلوم نسبت به زنان سایر تمدن‌های مشرق زمین از موقعیت اجتماعی برتری برخوردار بوده‌اند.

سرانجام بررسی «خوبه‌ها» ذهن شما را در خصوص این طریق شناخت خواست خدا و آینده خود که مورد پسند قدیمیان بوده است، روشن تر خواهد ساخت.

آشتی برادران

داستان‌های مربوط به ابراهیم بیشتر موضوع پدری را مد نظر دارد و داستان‌های یعقوب و یوسف موضوع برادری و مشکل هم‌زیستی را شرح و بسط می‌دهد.

یعقوب برادر خود عیسو را فریب می‌دهد و کینه او را بر می‌انگیزد (پیدایش ۲۵:۲۹-۳۴ و ۲۷:۱-۴۵). اما پس از دعا به حضور خدا (پیدایش ۳۲:۷-۱۳) به یک آشتی ناپایدار می‌رسد و آزادی خود را باز می‌یابد (پیدایش ۳۲ و ۳۳). این غایت کمال نیست اما مؤلفان کتاب مقدس در داستان یوسف نمونه‌ای از آشتی کامل را آورده‌اند.

با این حال شروع داستان ناخوشایند است. یوسف در جوانی مورد اکراه برادران خود واقع می‌شود و آنها وی را از سر راه خود بر می‌دارند (پیدایش ۳۷:۲-۳۶). او به مصریان فروخته می‌شود و صدر اعظم فرعون می‌گردد. اما زمانی که برادران برای مقابله با قحطی و خرید غله به

مصر می آیند و ندانسته به او رجوع می کنند، او را می بینند اما نمی شناسند. آنگاه بحران دیگری بروز می کند و نجات تمام خانواده مطرح می شود، نجاتی که در چند مرحله انجام می پذیرد:

† یوسف اطلاع می یابد که برادر کوچک او بنیامین در کنعان مانده است و به تلافی نه برادر دیگر را تا احضار بنیامین نزد خود به گروگان نگه می دارد و تنها یکی از برادران حکم فرعون را برای یعقوب می برد.

† یوسف ملایمت از خود نشان می دهد. او «از خدا می ترسد» و تنها یک نفر را به گروگان گرفته، نه نفر دیگر را رها می کند (پیدایش ۱۸:۴۲-۲۴).

† در کنعان عذاب یعقوب دو چندان می شود. آیا او باید بنیامین را از دست بدهد؟ بهر حال باید به مصر برگردند و روبین و یهودا قول می دهند که همه چیز بخیر خواهد گذشت (پیدایش ۲۵:۴۲ الی ۱۴:۴۳).

† یوسف برای بنیامین جشن می گیرد لیکن بهانه می جوید تا او را نزد خود نگهدارد که منظور واقعی وی سهم کردن بنیامین در ثروت خود می باشد (پیدایش ۱۶:۴۳ الی ۱۷:۴۴).

† اوج بحران و هیجان! یهودا به خاطر پدرش خود را به جای بنیامین آماده اسارت می کند. با از خود گذشتگی او خانواده نجات می یابد. یوسف خود را می شناساند و آشتی به کمال می رسد (پیدایش ۱۸:۴۴ الی ۲۰:۴۵).

داستان یوسف مانند داستان یعقوب، حاصل اختلاط دو روایت قدیمی، یکی یهوئیست و دیگری الوهیست می باشد که تفکیک ناپذیرند. مؤلف نهایی داستان از گوناگونی دو متن طوری استفاده می کند که انفعالات گوناگون و گاهی شدید النفس را در قبال کار خدا محسوس تر سازد. آیا ما خود شاهد چیزهایی نظیر آن نمی شویم؟ سعی کنید این ابواب را مانند یک کتاب کلاسیک بخوانید تا خصایص روانی شخصیت ها و تحولات آنها را از بین پیچیدگی ها دریابید. خدا کسانی را که به او ایمان دارند از بند خودشان می رهاند و گاهی نیز آنها را به دوستی و آشتی کامل می رساند.

زنان در کتاب پیدایش

زنان در سفر پیدایش

هنگامی که در چندین سال پیش مطالعه متن های خطی بحرالْمیت آغاز گردید، متوجه شدند که یکی از آنها که بطور آزاد و به سبک خاص سرگذشت پدران قوم را بازگو می کرد، به تفصیل از زیبایی ساره تحسین نموده است. آنگاه یک دانشمند یهودی که نامش را فراموش کرده ام گفت: «بالاخره خواهیم دانست مادر بزرگ چقدر زیبا بود!»

تقریباً در همان زمان من در مکتب کتاب مقدس اورشلیم بودم و از عبور یک کشیش مارونی، که زائر اماکن مقدسه بود خاطره ای دارم. او نزد ما زندگی می کرد و عصرها در پشت بام برداشتهای خود را از روی دادهای آن روز با ما در میان می گذاشت. عصر آن روزی که او از مقبره راحیل، که امروز هم در نزدیکی بیت لحم مورد تکریم مردم می باشد، دیدن کرده بود گفت: «طفلی راحیل!...» و چنان محبت و رحمتی در لحنش احساس می شد که گویی افسوس خواهر زاده خویش را می خورد که بدبختانه در هنگام زایمان فوت شده است.

این دو برخورد برای من بسیار آموزنده بود زیرا فهمیدم که مردم مشرق زمین چه یهودی و چه عرب داستان های پدران قوم را چگونه درک می کنند: اینها داستان های خانوادگی هستند که با سربلندی و دلگرمی و یا طنز آنها را یاد می کنند، همان طوری که خود ما نیز درباره پدر بزرگ و مادر بزرگ خود صحبت می کنیم. طولانی بودن قرن ها هم بی اهمیت است پس سعی کنیم راجع به این زنان بهمین ترتیب فکر کرده و آنها را درک کنیم زیرا بالاخره آنها نیاکان ما در ایمان هستند... البته اگر به خدا ایمان داریم همان طوری که آنها ایمان داشتند.

ساره

کتاب مقدس می گوید که ساره زیبا بود، چنان زیبا که علی رغم سن زیادش نظر فرعون مصر را به خود جلب نمود! من قیافه و حالت او را شبیه بعضی از زنهای بدوی می بینم که صورت آنها بر

اثر زندگی سختشان فرسوده گردیده اما خود آنها با شخصیت و با ظرافتند و جامه بلند سیاه خود را با رعنائی واقعی به تن دارند و در پشت سر این ها چهره آن عده از زنان روستاهای خودمان را می بینم که درباره آنها می گویند: «این یکی شخصیتی بالاتر از وضع اجتماعی اش دارد...» جمله ای که امروزه از زبان ها افتاده اما حقیقت آن هم چنان صادق است. این عبارت در حقیقت به صفات باطنی اشاره می کند، مانند ثبات فکری و قدرت رأی که در طرز لباس پوشیدن و رفتار دور از شلختگی و یک نوع رعنائی در عین پرهیزکاری نمایان می گردد.

این دسته از زنان پیش از هر چیز کدبانوی کامل هستند و مانند ساره آماده اند که برای سه مهمان ابراهیم در خارج از وقت معمول غذا تهیه کنند. ابراهیم به ساره می گوید: «سه کیل از آرد میده به زودی حاضر کن و آن را خمیر کرده گرده ها بساز.» آنها زود باور نیستند و حرف هر کس را جدی نمی گیرند همان طوری که ساره وقتی شنید: «تا یک سال دیگر زن تو بچه دار خواهد شد» خندید و گفت: «حال که من فرسوده و شوهرم پیر است؟» آنها ممکن است گاهی با سخت دلی با خدمت کار خود رفتار کنند. همان طوری که ساره پس از آنکه مادر شد، هاجر و پسر او را بیرون راند. معایب و صفات یک شخص همواره با هم آمیخته است و شخصیت را تثبیت می کند و امروز هم خانواده های پایدار چنین پی ریزی می شوند.

رفقه

این یکی دختر شجاع و فعالی است. وقی ایلعازر از او آب خواست، آب ده شتر کاروان او را نیز داد که هر یک در حدود پنجاه لیتر آب نوش جان می کرد و به زور بازو از چاه کشیده می شد! رفقه نه کم رو است و نه اهل اطوار. او به راحتی با غریبه روبرو می شود و خودش او را به خانه مادرش دعوت می کند. او اهل تصمیم هم هست. وقتی پی می برد که به خواست خدا باید زن اسحاق شود بی درنگ حرکت می کند. البته چنین زنی هرگز حاضر نخواهد شد ارثیه خاندانش به دست یک ابله بیفتد. برکت پدر، حتی با حيله، باید به یعقوب عاقل برسد نه به عیسوی خشن و چنین است که یک خاندان بزرگ می شود.

لیه

در باره او چیز زیادی نمی توان گفت... دختر بدی نیست هر چند که قدری مزاحم و بدون لطافت است و بچه های زیادی دارد.

راحیل

او در جوانی زیبا و مهرا نگیز بود اما اندکی دروغگو و آنقدر احساساتی که از خرافات در امان نمی ماند: او بتهای کوچک خانواده اش را زیر دامن خود پنهان می کرد و برای رفع مزاحمت بهانه می گرفت. اما بالاخره به زنی که در زایمان پسر دومش جان می سپارد همه چیز را می توان بخشید. پس از رفتن وی شوهرش هرگز تسلی نیافت و تربیت دو فرزندش دشوار شد. مگر بیهوده بوده است که یکی از آن دو یعنی یوسف با کسب موفقیت در مصر بزرگ خانواده خواهد شد؟ وقتی خانواده دوباره گرد هم می آیند یعقوب پیر (که صد و چهل سال دارد) زن محبوب خود را فراموش نکرده و برای اولاد یوسف، که نوه های راحیل هستند، یک برکت کاملاً ویژه را منظور می دارد. آنچه راحیل برای خانواده پدران قوم به همراه خود می آورد ضعف جسمی و نیز ضعف عاطفی است. اما این ضعف سرچشمه یک نیروی مخفی می گردد که همانا لطف و وفاداری و سرانجام حکمت است.

چنین اند زنان سالاران و اگر مایل باشید اندکی فکر کنید نظایر ایشان را در بین آشنایان خود خواهید یافت.

ازدواج پدران قوم

در طولانی ترین باب کتاب پیدایش (باب ۲۴) ازدواج اسحاق و رفته بگونه ای بس مرموز و شاعرانه نقل شده و بخش عمده ابواب ۲۸ و ۲۹ به ازدواج یعقوب با راحیل و لیه تخصیص داده شده است و اینها نشانه اهمیتی است که کتاب مقدس برای ازدواج پدران قوم قائل گردیده است.

از دختران کنعان نباید باشد

ابراهیم نمی خواهد که پسرش یک زن کنعانی بگیرد (۳:۲۴)، رفته و اسحاق نمی خواهند که پسرشان یعقوب با «یکی از زنان بومی» (۲۷:۴۶، ۲۸:۱۰ و ۶) ازدواج کند. زن اسحاق و پس از او زن یعقوب از میان اقوام خانواده بر ایشان انتخاب شدند. یقیناً در این متن با بیان یک رسم قدیمی ازدواج در درون عشیره مواجه هستیم. اما اصرار و

تأکیدی که در این خصوص می شود ما را متوجه قانون گذاری بعدی (تثنیه ۷:۳-۴)، می سازد که طبق آن ازدواج با یک غریبه ممنوع است زیرا زناشویی با یک بت پرست ممکن است اصالت ایمان را به خطر اندازد. همسر باید بتواند در ایمان پدران سهم شود و آن را به نسل های بعد منتقل سازد.

کنار چاه آب

فرستاده ابراهیم در کنار چاه آبی با رفقه ملاقات می کند (۲۴:۱۳-۲۱) و در کنار چاهی است که چشم یعقوب برای اولین بار به راحیل می افتد (۲۹:۲-۱۲) و مدت ها بعد موسی در کنار یک چاه آب به کمک زن آینده خود می آید (خروج ۲:۱۵-۲۱). به طوری که در ترانه های قدیمی ملل دیگر هم می شنویم، جوانان و دوشیزگان غالباً در کنار چاه آب و چشمه با یکدیگر ملاقات می کردند.

اما چاه های آب زیادند و دختران بسیاری به کنار آنها می آیند... پس چه طور می شود که روزی یک ملاقات در کنار چاه اهمیت قاطعی بخود میگیرد؟ از لحن روایات کتاب مقدس چنین احساس می شود که یک دست نامرئی جریان ها را آگاهانه هدایت می کند (۲۴:۷، ۱۲-۱۴، ۲۱، ۲۶). برادر رفقه اندیشه دینی عادی این روایات را بخوبی بیان می کند و می گوید: «این امر از خداوند صادر شده است... اینک رفقه حاضر است او را برداشته روانه شو تا زن پسر آقایت باشد چنانکه خداوند گفته است» (۲۴:۵۰-۵۱).

عشق

پر واضح است که آداب و رسوم زناشویی زمان پدران قوم با زمان ما تفاوت بسیار دارد لیکن خود اینها موجب می شود که جوانب مشابه بسیاری که مشاهده می کنیم برای ما محسوس تر باشد. در باب ۲۴ سیمای رفقه به طور نیم رخ طراحی شده است: او کوزه بر شانه دارد و خیلی زیبا است (۲۴:۱۵-۱۶) و سپس از چیزهایی سخن می گوید چون جواهر و هدایای که به عروس و اقوامش تقدیم می کنند (۲۴:۲۲، ۵۳) و از تأثر خانواده در موقع دور شدن یک دختر یا یک خواهر (۲۴:۵۳-۵۹)، آرزوی سعادت عروس (۲۴:۶۰) و تصمیم راسخ عروس به رفتن به نزد داماد (۲۴:۵۹). در خصوص عشق زن و شوهر کتاب مقدس خودداری بیشتری از خود نشان می دهد اما با وجود این روایات با این کلمات به پایان می رسند: «و اسحاق رفقه را به خیمه مادر خود ساره

آورد و او را به زنی خود گرفته دل در او بست و اسحاق بعد از وفات مادر خود تسلی پذیرفت» (۶۷:۲۴) که یقیناً به متن روایات آفرینش اشاره می‌کند (۲۴:۲).

در باب بیست و نه، بیشتر به تأثیر یعقوب در برخورد با راحیل اشاره شده است: «یعقوب راحیل را می‌بیند که بسوی او می‌آید» (۶:۲۹) «راحیل شبانی می‌کند و یعقوب می‌کوشد که به او خدمتی نماید و سپس شادی و عشق خود را ابراز می‌کند» (۱۰:۲۹-۱۱).

«و اما راحیل خوب صورت و خوش منظر بود و یعقوب عاشق راحیل بود» (۱۷:۲۹-۱۸). هفت سال کار و زحمتی که یعقوب برای رسیدن به ازدواج با راحیل تحمل نمود «به سبب محبتی که به وی داشت در نظرش روزی چند نمود» (۲۰:۲۹).

کتاب مقدس
و مراسم عبادت

ساره، رفقه و راحیل

هرگاه کلیسا ازدواج یک زوج را برپا می‌دارد، همواره از ازدواج پدران قوم نیز یاد می‌کند (درباره این موضوع به صفحه ۲۸ رجوع شود). از این رو کلیسا ضمن برکت دادن زوج آینده برای عروس چنین دعا می‌کند: «باشد که او همواره از زنان قدیس سرمشق گیرد، چون راحیل محبوب و چون رفقه خردمند و چون ساره در طی عمری دراز وفادار باشد.»

«زنان مقدس» که کلیسا آنها را بعنوان سرمشق معرفی می‌کند نه «بربریت مقدس» و نه «مونیک مقدس» و نه حتی مریم عذراء بلکه زوجات سه پدر بزرگوار قوم می‌باشند. به هر یک از اینها با ذکر یک صفتی اشاره می‌شود. زیبایی چهره راحیل و هم چنین خلق و خوی وی (که «محبوب» بود)، عشق یعقوب را برانگیخته است. رفقه زن باهوشی بود که راه جدا شدن از خانواده خود را می‌دانست و از برادرکشی دو پسرش با دخالتی ماهرانه پیش‌گیری کرد و با دور اندیشی خود، ازدواج یعقوب را تدارک دید. ساره در طول عمری دراز شریک ایمان ابراهیم بود.

ما از خدای ابراهیم و اسحق و یعقوب سخن می‌گوییم. زوجاتشان در این ایمان سهیم بودند و توانستند آن را منتقل کنند. از این رو هرگاه کلیسا دوشیزه‌ای را می‌بیند که برای پذیرفتن راز ازدواج آماده می‌شود یک باره به یاد آن سه زن می‌افتد که زاینده قوم خدا بودند. از کجا می‌دانیم

که این عروس جوان هم که در جلو قربانگاه حاضر می شود، نسل بسیاری به بار نخواهد آورد؟ با هر ازدواجی که برگزار می شود یک حلقه به سلسله زنجیر درازی که ما را به ابراهیم وصل می کند، اضافه می شود.

ایمان پدران قوم در آغوش یک خانواده و در طی زندگانی آن تجربه شده است و هر زوج جدیدی که تشکیل می شود هم چنین می تواند در دنیا به ایمان، امید و محبت شهادت دهد.

خواب‌ها

کتاب پیدایش را نباید پیش از آنکه سرگذشت یوسف را لااقل یک بار دیگر خوانده باشیم، بست. از نقطه نظر دینی این داستان در درجه دوم اهمیت قرار دارد اما از نقطه نظر ادبی از زیباترین و جذاب ترین داستان‌های کتاب مقدس بشمار می آید و مانند یک داستان خواننده می شود و در حقیقت هم بخشی از آن، داستان است. نویسنده قدیمی این داستان برای پوشاندن این وجهه سعی زیادی نمی کند، حتی در چند مورد چنین احساس می شود که گویی با چشم و نگاه اشاراتی هم می نماید. مثلاً در موردی که یوسف عبارت «فرعون سر تو را برافرازد» بصورت نوعی تجنیس سهل الحصول بکار می برد که در خصوص ساقی مفهومش این است: «فرعون ترا به سمت سابق باز خواهد گردانید»، در مورد خباز معنای آن «فرعون ترا به دار خواهد کشید»، می باشد (پیدایش ۴۰:۱۳، ۱۹). بهر حال شیوه‌ای ادبی این ابواب کاملاً با روایات قبلی تفاوت دارد و نوع خواب‌هایی که در آن نقل شده است، گواه آن می باشد.

نکات برجسته روایت

خواب‌ها در سرنوشت یوسف نقش مهمی دارند که به جنبه هنری محدود نبوده بلکه راهبر وقایع است. آن خواب‌های یوسف که سربلندی آینده او را اعلام می داشتند خود موجب شدند که برادرانش نسبت به او کینه ورزند و او را به داخل چاهی بیندازند. تعبیر یوسف از خواب افسران فرعون موجب گردید که او را برای تعبیر خواب‌های شخص فرعون نزد وی آورند. بعلاوه همه این خواب‌ها شدیداً در اذهان وقوه تخیل خوانندگان موثر است. خواب فرعون به ویژه از نظر ادبیات

ممتاز و زنده است: گویی که ما هم آن هفت گاو زشت و لاغر را که از رود نیل بالا می آیند و هفت گاو فربه و زیبا را می خورند، بچشم می بینیم.

چشم و گوش

گفته ایم که این خواب ها از جنبه های ویژه داستان یوسف است اما در باب های قبلی نیز تعداد زیادی از خواب ها ذکر شده است. خدا برای مداخله در سرگذشت پدران قوم، پیش از هر چیز طریقه دیگر از خواب ها استفاده می کند. به کمک خواب ها است که آنها از طرف خدا هدایت می شوند (۲۸: ۱۰-۱۴، ۳۱: ۱۱-۱۳، ۴۶: ۱-۳) و خواب ها موجب می شوند که دشمنان آنها چون ابی ملک و لابان از ایجاد مانع در مسیر آنها منصرف گردند (۲۰: ۳-۷، ۳۱: ۲۴). اما در حالی که در سرگذشت یوسف رویاها صرفاً بصری است، در داستان های پدران قوم آنها اساساً از نوع سمعی می باشند. هر چند که در خواب یعقوب در بیت ثیل پیام شفاهی خدا همراه با ادراک تصویری می باشد (نردبانی که بر زمین تکیه دارد و به آسمان می رسد)، این روایت یک استثناء است.

احساس قبل از وقوع و تعبیر خواب ها

تفاوت دوم از آن هم برجسته تر است: در داستان یوسف خواب ها جنبه خبر پیش از وقوع را دارد و سرنوشت بیننده خواب را به طور پوشیده اعلام می کند. به موجب این جنبه مرموز، احتیاج به خوابگزاری نیز هست که از مفهوم آنها پرده بردارد. اما در داستان های پدران قوم خواب ها بالعکس به صورت وحی از جانب خدا معرفی می شوند که بدون واسطه قابل درک بوده و بیشتر جنبه رؤیت (ظهور خدا) خدا را دارد. مؤلفان کتاب مقدس این رؤیت را همان قدر حقیقی می دانستند که رؤیت در حال بیداری حقیقی است. یک متن مشهور از سفر اعداد گواه این امر است که می گوید:

اگر در میان شما نبی ای باشد

من که بهوه هستم خود را در رویاء بر او ظاهر می کنم

و در خواب به او سخن می گویم (۶: ۱۲).

از این رو در بسیاری از موارد تشخیص اینکه روایت کتاب مقدس آیا به خوابی اشاره می کند و یا به یک ظهور به تمام معنا، برای ما دشوار است و هنگامی که این ظهور در شب واقع می شود مشکل لاینحل می گردد (پیدایش ۲۲: ۱-۲، ۲۶: ۲۴، ۴۶: ۱-۳).

نظر کتاب مقدس چیست؟

ارزش دینی خواب‌هایی که در سرگذشت پدران قوم گزارش شده است قابل بحث نیست. همه آنها به مشیت خدا نسبت به بنی اسرائیل و به پیمان بزرگ او بستگی دارند. خواب‌های مربوط به سرگذشت یوسف دارای جنبه‌ای عامیانه می‌باشد. این خواب‌ها از نوع خواب‌هایی است که در «تعابیر خواب‌ها» که در مصر و بابل رایج بود، آمده است. معذالک در قیاس با خواب‌های مربوط به این «تعابیر» خواب‌های افسران فرعون کودکانه به نظر می‌آید. جنبه استعاری آنها تقریباً ناچیز می‌باشد و هنر یوسف از یافتن معنای سه تاک و سه سبد تجاوز نمی‌کند. درک خواب فرعون هم تقریباً آسان است و عدد هفت برای کشف رمز آن کافی است. شکی نیست که هنر تعبیر خواب‌ها نزد بنی اسرائیل خیلی پیشرفته نبوده و شاید در آن زمان مورد سوءظن هم بوده است. آیا برتری یوسف نسبت به معبران مصری، که آن تنها ناشی از وحی خدایی بود، به معنای کوچک شمردن هنر غیب‌گویی بت‌پرستان نیست؟ در هر حال این رسوم هم در سفر تثبیه (۱۸:۱۰-۱۱) و هم توسط انبیاء (ارمیا ۲۳:۲۵-۲۸، ۲۷:۹-۱۰، ۲۸:۸-۹، زکریا ۱۰:۱۰) به عنوان بی‌وفایی به خدا محکوم و تکفیر شده است. یک ایماندار نباید به غیب‌گو اعتماد کند بلکه باید تنها به کلام خدا ایمان آورد. اما به نظر نمی‌آید که مؤلفان کتاب مقدس حقیقت خواب‌های پیش از وقوع را مورد شک قرار داده باشند.

نظر شما چیست؟

حال که ما در عصری بعد از اگوست کنت (AUGUSTECOMTE) و زیگموند فرید (SIGMUNDFREUD) زندگی می‌کنیم، چگونه باید این خواب‌ها را تعبیر کنیم؟ آیا می‌توانیم آنها را یک ظهور واقعی مشیت خدا و یا یک خبر واقعی پیش از وقوع از نوع ابرسرشتی بدانیم؟ در چند بخش محدود کتاب مقدس امکان و حتی احتمال آن وجود دارد که ذکر خواب‌ها یک طریقه ادبی برای آشکار ساختن جنبه خدایی و ابرسرشتی وقایع مورد روایت باشد. خواب‌ها در عین حال بما این امکان را می‌دهند که نه تنها تعالی خدا را برجسته کنیم بلکه تأیید واقعیت دخالت خداوند در تاریخ اسرائیل را نیز ممکن می‌سازد. اما آیا ناچار هستیم همواره پای بند این منطق عقلانی باشیم؟ آیا خدا توان آن را نداشت که اعتقاد پیشینیان به منشأ ابرسرشتی خواب‌ها را وسیله‌ای برای مداخله در تاریخ پدران قوم قرار دهد؟ صرف نظر از اعتقاد یا عدم اعتقاد، مهم آن نیست که واقعیت محض خواب‌های ذکر شده را باور کنیم یا باور نکنیم، مهم آن است که به خود پیام کتاب پیدایش ایمان داشته باشیم. این پیام روشن است: خدا در تاریخ پدران قوم مداخله کرده است و خدا است که این تاریخ را بگونه‌ای که شایان حاکم مطلق بشر و جهان است، به پیش می‌برد.

کتاب پیدایش را نبندید

امیدواریم چند مقاله ای که از نظر گذشت شما را در خواندن سفر پیدایش یاری داده باشد. بدیهی است که بسیاری از مسائل به علت کمی جا مطرح نشده است و یقیناً خود از این امر آگاهی دارید که هنوز حتی بخش اول کتاب مقدس را کاملاً نشناخته اید. اما باید به پیش رفت! کتاب مقدس کتاب کوچکی نبوده و مانند جنگل انبوهی است که باید ابتداء مسیرهای پهن و باریک آن را طی کرده و جهت یابی کنیم و بعد بدرون بیشه های آن راه یابیم. پس شما را به ادامه سفر دعوت می کنیم.

اما با این کار کتاب پیدایش را پشت سر نخواهیم گذاشت. کتاب مقدس مجموعه بزرگی است. درک بخشی از آن بدون مراجعه پی در پی به دیگر بخشها امکان ندارد و هرگاه نوری بر نقطه خاصی از آن افکنده شود بر تمامی مجموعه بازتاب دارد. پس با ادامه این پیشروی فرصت خواهیم داشت با هم به بخش های مختلف کتاب مقدس برگردیم، آنگاه بازگشت به یک قسمت آشنا، شما را خشنود خواهد ساخت و در ضمن این را کشف خواهید کرد که آگاهی کامل تر شما از دیگر قسمت های کتاب به درک آن قسمت خاص اغنایی خواهد بخشید.

کشف کتاب مقدس کار دراز مدتی است که حوصله فراوان می خواهد در این کار از بازگشت به عقب نباید هراسید و از گام نهادن به دامنه ای مرموز نباید باکی داشت. راه سرزمین موعود از کویر می گذرد اما در هنگام رسیدن به مقصد متوجه می شویم که در طی این سفر تا چه حد غنی تر شده ایم. سخت ترین کار راه افتادن است.

با گشودن کتاب پیدایش به استقبال ماجرابی رفتیم... اکنون آرزو داریم که این کتاب دیگر برای شما مسدود و مرموز نمانده بلکه بازگو کننده کلام خدا گردد و برای ایمان شما چشمه ابدی کلمات حیات باشد.

گناه نهادین و گناه آغازین

در اصطلاح «گناه اصلی»، معمولاً دو واقعیت متفاوت در هم می آمیزد:

- شرایط گناه آلودی که هر انسانی با تولد خویش در آن قرار می گیرد، البته اگر فیض مسیح را بی اثر فرض کنیم.

- پیدایش گناه در جهان آن گونه که در کتاب پیدایش باب سوم و در رساله به رومیان باب پنجم در صحنه ارتکاب نخستین گناه، شرح آن آمده است.

این اختلاف مفاهیم در موارد بسیار به چنین نتیجه گیری گمراه کننده ای منتهی می شود: «از راه تجدید نسل ما وارث مجرمیت نخستین آدم هستیم!» در نتیجه ممکن است این سؤال نیز مطرح شود که اگر آن آدم نخست مرتکب گناه نمی شد چه وضعی ممکن بود پیش آید؟ در این تعبیر سه خطای مهم وجود دارد، زیرا در حقیقت:

۱- مجرمیت صرفاً فردی و شخصی است. خود عهد عتیق رسماً انکار می کند که پدری بتواند جرم خود را به فرزندان منتقل کند (کتاب حزقیال نبی باب ۱۸).

۲- توالد و تناسل وسیله انتقال گناه نیست بدین معنا که نیروی توالد و تناسل یعنی جنسیت الزاماً گناهکار نبوده و الزاماً به بارداری در گناه نمی انجامد (این تعبیری اشتباه و گمراه کننده از مزمو ۷:۵۱ است).

۳- آزادی، که قدرت انتخاب در حضور خدا است، از سرآغاز به انسان داده شده است و به طور اجتناب ناپذیر به صورت یک آزمایش پر خطر باید ادامه یابد. در عمل نیز نتیجه این آزمایش محدودیت و آسیب پذیری بشر را آشکار ساخته است. تصور یک زندگانی بدون هیچ مسئله و مشکل در میان سرزمینی بهشت گونه متعلق به خواب و خیال کودکانه ای است که بسیاری از بزرگسالان نیز به زحمت از آن خواب رهایی می یابند.

برای روشن ساختن این مسئله باید نخست بر سر واژه ها تفاهم کنیم:

- گناه نهادین به معنی واقع بودن ما در گناه است. مفهوم این واژه از گناه با مفهوم کرداری که ما را مجرم می سازد یکی نیست بلکه دقیقاً این امر را بیان می کند: وضع مادر زادی ما بالنفسه حاوی دوستی با خدا و مشارکت در حیات وی نیست، تنها فیض مسیح است که می تواند آنها را برای ما تأمین کند.

- گناه آغازین آن است که کتاب مقدس آن را «گناه حضرت آدم» می نامد یا بعبارت دیگر آن واقعه اولیه ای را که تاریخ نژاد گناه کار ما، با آن آغاز گردیده است.

بارها می بینیم که گناه آغازین (گناه آدم) را مأخذ قرار می دهند تا با توسل بدان «گناه نهادین» (که مربوط به گناه کار بودن است) را توجیه کنند در حالی که باید برعکس آن باشد. ما در درون خود شاهد یک گسیختگی و نفاقی هستیم که پولس رسول به خوبی آن را بیان کرده است: «زیرا آن نیکویی را که می خواهم نمی کنم بلکه بدی را که نمی خواهم می کنم.» (رومیان باب ۷).

پولس رسول در بیان استعاری این مطلب، گناه را بصورت شخصی که بر ما تسلط دارد مجسم می کند و همین سلطه گناه بر بنی آدم دقیقاً اساس «گناه نهادین» را تشکیل می دهد. زیرا پولس در این گفتارش، وضع بشر را قبل از وساطت فیض مسیح در نظر می گیرد (این تقدم در سیر رستگاری یک شخص بیشتر یک اولویت منطقی را دارا می باشد تا یک تقدم زمانی). این آگاهی که انسان از حال خود پیدا می کند او را به بیان درد خود با چنین ندایی می رساند: «وای بر من که مرد شقی هستم! کیست که مرا از جسم این موت رهایی بخشد؟ (رومیان ۷: ۲۴) و پولس فریاد می کشد: «خدا را شکر می کنم به وساطت خداوند ما عیسی مسیح!» (برای او مسیح مقدم است: او همه ما را نجات داده است. پس ما همه محتاج به نجات بودیم. در مرحله بعدی طبیعی است که از خود این سؤال را بنمائیم: چرا باید گناه بر انسان چنین سلطه ای داشته باشد؟ چرا باید شر را با صورتوگانه آن، هم جذاب و هم نفرت انگیز تجربه کنیم؟ ما تصدیق می کنیم که این تجربه جز زندگی هر انسان امروزی است و هر قدر که در تاریخ نسل بشر به عقب برگردیم باز چنین است. سرانجام به این سؤال غایی می رسیم: آیا پیدایش بشر همراه با پیدایش آزادی بالنفسه یک آزمایش ممتاز نبوده که ناکام گشته است؟ همین «گناه آغازین» (گناه آدم) است که کتاب پیدایش، با حفظ جنبه مرموز وقوع حقیقی آن، به شکل روایاتی نمادین (سمبلیک) منعکس کرده است.

آن «آدم» نیست که مسیح را روشن می سازد، بلکه نور مسیح است که با باز پس نگری، راز گناهی را روشن می سازد، که بر اصل و مبدأ ما اثر گذارده است. بنابراین بررسی گناه اصلی باید به ترتیب تقدم منطقی از سر گرفته شود: باید مسیح را که باز خرید کننده همه است مبدأ قرار داده نخست مسئله گناهان فردی را روشن ساخت (زیرا اگر خطر این محکومیت ابدی نبود دلیلی بر مرگ مسیح نیز نمی بود) و سپس به مسئله «گناه نهادین» هر انسان رسید (ر.ک به رومیان باب ۷) و سرانجام مسئله گناه آدم را، با حفظ احترام به حریم مرموزی که لزوماً پیرامون آن را می پوشاند، هدف کوشش های خود ساخت.

آنگاه راز گناه اصلی به صورت عنصری خاص در چارچوب خداوندی که در برگیرنده تمامی تاریخ است یعنی «مسیح برای نجات همه ما آمده است!» آشکار خواهد گردید.

درباره حضرت آدم: آیا فرضیه چند نیایی بشر با ایمان مسیحیت سازگار است؟

در کتاب پیدایش باب دوم و سوم سخن از مرد و زن است. از باب ۴:۲۵ همین کتاب، واژه «آدم» به معنی انسان به صورت اسم خاص در می آید. برای بیان مبدأ نژاد بشری، نگارنده کتاب پیدایش از روش رایج بنام «اپونیم» یا «هم نامی» استفاده کرده است. طبق این روش شخصی که نیای اجتماع تلقی می شد، برگزیده می گردید تا مظهر مبدأ این اجتماع باشد و اجتماع به نام او نامیده می شد (خواه این اجتماع به صورت طایفه، ملت، شهر و یا غیره باشد). مانند «آتنا» الهه یونانی که گمان می رود نامش را به شهر آتم داده اند. باب دهم کتاب پیدایش به همین نحو یک سلسله شجره نامه های «همنامی» را که در آن هرگز تصور رویارویی با شخصیت های تاریخی نمی باشد، ارائه می دهد. بر حسب این روش، وقتی سخن از «حضرت آدم» است به مانند آن است که سخن از آدمی است.

باب های ۲ و ۳ سفر پیدایش، مانند باب اول آن، بر حسب روشی سمبلیک، اصل و منشأ بنی نوع بشر را به صورت یک زوج انسانی بر می نمایاند.

در عهد جدید نیز همین نحوه بیان مجدداً مطرح است (ر.ک به مرقس ۹:۶-۸، رومیان ۵:۱۲-۲۱، اول قرنتیان ۱۵:۴۵-۴۸ و دوم قرنتیان ۱۱:۳). لذا در انجیل نباید در جستجوی یک دید «تاریخی» از اصل و منشأ بشری بود و نه تعلیمی مستقیم درباره زیست شناسی این امر.

اما کلیه این متون بوسیله این روش بر وحدت بنی نوع بشر به وضوح تأکید دارد که آن عبارت است از وحدت رسالت، وحدت شرایط زندگی، وحدت سرنوشت و سرانجام سهیم شدن در مشیت ربانی که افق نهایی آن تحقق نجات است.

این تأکید بر وحدت بنی نوع بشر را انجیل نیز تأیید نموده است و در شخص عیسی مسیح کسی را بر ما آشکار می نماید که برای برقراری دوباره این وحدت آمده است: خداوند خواهان آن است که در مسیح «همه چیز به وحدت گراید» (افسیان ۱: ۱۰) و سدهای بین یهودیان و مشرکین را در هم شکنند، تا امتی واحد پدید آید (افسیان ۲: ۱۳-۱۶). معنای معرفی مسیح بصورت «آدم جدید» همین است (اول قرن‌تیاں ۱۵: ۴۵-۴۹، رومیان ۵: ۱۲-۲۱) که پایه بشریتی نوین است (دوم قرن‌تیاں ۵: ۱۷، افسسیان ۲: ۱۵). اما مسیح از آن رو این کار را به انجام رساند که نخست جز این بشریت گردیده بود و دوم آنکه بشریت دارای این «وحدت دوپاره» بود که از اصل و منشأ بدان رسیده است. این تأکید و تأییدی که مبنی بر الهیات است، آیا دارای بنیان‌های زیست‌شناسی و اجتماعی نیز می باشد؟

قرن‌ها بدین پرسش، پاسخی ساده داده شده است و آن این که «حضرت آدم» را بعنوان شخصیتی تاریخی چون داود و یا حضرت عیسی مسیح انگاشته اند و لذا وحدت نوع بشر این چنین بنیان گرفته است: ما همه از اعقاب یک زوج اولیه هستیم. رهنمود نامه پاپ اعظم به سال ۱۹۵۰ تحت عنوان: «بنی نوع بشر (HUMANI GENERIS)» نیز به نحوی پیدایش بشر را از این دیدگاه می‌نگرد و در آن چنین آمده است: «روشن نیست چگونه چنین نظریه‌ای (فرضیه چند نیایی بشر) می‌تواند با آنچه از منابع حقایق وحی شده و تعالیم کلیسا در باب گناه آغازین آمده است، انطباق داشته باشد؟ این رهنمود نامه دارای دو ضعف است:

۱ - از لحاظ تفسیر متون مقدس، این نوشته باب‌های ۱-۳ کتاب پیدایش را از جنبه تاریخی می‌نگرد در حالی که مسلماً باید از این کار برحذر بود.

۲ - از لحاظ انسان‌شناسی، تفاوتی بین «پلی فیلیستم» و «پلی ژنیسم» قائل نبوده و وحدت بشری را فقط در چارچوب زیست‌شناسی در نظر داشته بدون آنکه جنبه اجتماعی آن را مد نظر گیرد.

در این مورد نظر علم چیست؟ از لحاظ علم، اصل و منشأ نژاد آدمی هنوز هم معمای لا ینحل است. زیست‌شناسان فعلاً بیشتر به فرضیه «مونوفیلیتسم» تعلق خاطر دارند که طبق این فرضیه تنها از یک منشأ (و شاید از منشأهای گوناگون) گروهی از طریق تکامل (MUTATION) به نوعی جدید یعنی نوع بشری رسیده اند.

اما از لحاظ تفسیر متون مذهبی، نظر مفسرین بر آن است که، وحی و الهام با استناد بر تاریخ نژاد بشری از دیدگاه وحدت دوباره آن، قویاً بر نظریه وحدت بشری پا می‌فشارد. اما هیچ پرتوی

مستقیم بر چگونگی تحقق آغازین وحدت بشر، نمی افکند، حال چه موضوع عبارت از وحدت بیولوژیک مبتنی بر یک زوج «در حال تکامل» (نظریه مونوژنیسم) باشد یا با وحدتی اجتماعی مبتنی بر گروهی «در حال تکامل» که موفق به تشکیل یک جامعه (پلی ژنیسم) گشته اند و یا وحدت هم گرایی حاصل از تجمع بین گروههای گوناگون «در حال تکامل» (پلی فیلتیسم). اصل آن نیست که از پیش بین فرضیه های مربوط به چگونگی تحقق وحدت بشری یعنی فرضیه هایی که از نقطه نظر علم ممکن است، یکی را انتخاب کنیم بلکه تصدیق این امر که کلیه طرق ممکن جهت تحقق وحدت بشری باید به آگاهی دیر پای بشر از وحدتی که هم ضرورت دارد (زیرا تشکیل دهنده نژاد بشری است) و هم محال است، بیانجامد (زیرا بقای نژاد در گناه مانع وحدت است) (۲). در هر حال دانش دیرینه شناسی بشر در وضع کنونی تحقیقات هنوز هم قادر به پاسخگویی این امر نیست که در چه دورانی از تکامل باید پدیده «انسان شدن»، یا بعبارت دیگر پیدایش یک موجود «آگاه از نفس» که قادر باشد تجاربی اخلاقی و روحی ولو در سطح ابتدایی داشته باشد، واقعاً صورت گرفته باشد. لذا بخردانه خواهد بود که از تطابق جویی مجدد بر حذر باشیم هر چند که درک این امر که بررسی های انسان شناسی را امکان تطابق با مقتضیات ایمان هست، مفید خواهد بود.

(۱) **MONOGEMISME** (مونوژنیسم) یعنی ما همه از اعقاب یک زوج واحد هستیم (فرضیه تک نیای بشر) **POLYGENISME** (پلی ژنیسم) یعنی ما همه از اعقاب زوج های متعدد هستیم (فرضیه چند نیایی بشر که همه از یک منشأ می باشند) **POLYPHYLETISME** (پلی فیلتیسم) یعنی ما همه از اعقاب زوج های متعدد هستیم (فرضیه بشر چند نیایی متعدد المنشاء) که منشأ آنان از لحاظ زمان و مکان مختلف بوده است.

(۲) - این ادعا که «حضرت آدم» هرگز وجود نداشته است! «بنظر غیر منطقی می آید. با روشی ساده گرایانه می توان گفت: آدمی جاوید نیست وی را آغازی بوده است. برای تعیین این آغاز بشریت، کتاب مقدس یک شیوه بیان سمبلیک را برگزیده است، که در آن: «آدم» یعنی انسان. این طرز معرفی و بیان از لحاظ الهیات ارزشی دارا می باشد زیرا هدفش شناساندن مفهوم آغاز زندگانی بشر و ارتباط آن با شرایط و وضعی است که هم اکنون در آنیم. اما اثبات واقعیتی که در سمبل نهفته است مستقیماً به عهده ایمان نیست، بلکه بر علم است که آن را جستجو نماید. معنای مذهبی «آدم» همانی خواهد ماند که دانشمندان معرفی می کنند یعنی یک زوج که از «گل ولای» سرشته گردیده است یا زوجی که در پایان دوران تکاملی انواع جانوران ظاهر گردیده و یا حتی از زوجهای متعددی که برای زندگانی در جامعه فرا خوانده شده اند. به هر حال چگونگی و کیفیت آفرینش هر چه باشد، خداوند است که «آفریننده» باقی خواهد ماند.

ضمیمه: سنت‌های موجود در کتاب پیدایش

الف: سنت یهوئیست (یهوویت)

آفرینش آدم و حوا، بهشت زمینی، وسوسه و گناه آغازین، اخراج شدن از بهشت، ۲:۴-
 ۳:۲۴ - قائن و هابیل، ۴، افزایش فساد بشریت، ۶:۱-۸. - نجات یافتن نوح از توفان (ادغام
 شده با سنت کهانت)، ۷-۸. - پسران نوح، گناه و لعنت نمودن کنعان ۹:۱۸-۲۷. - ازدیاد
 جمعیت بر روی زمین، ۱۰:۸-۱۹، ۲۴-۳۰. - برج بابل و پراکندگی ملتها، ۱۱:۱-۹.
 دعوت ابراهیم، ورود به کنعان، اقامت در مصر، ۱۲، جدا شدن از لوط، ۱۳. - وعده‌ها و
 عهد الهی (امکان وجود آثاری از سنت الوهیست)، ۱۵. - تولد اسماعیل، ۱۶. - ظهور ممری،
 وعده تولد اسحاق، شفاعت ابراهیم برای سدوم، ۱۸. - ویرانی سدوم، نجات یافتن لوط، دختران
 لوط، ۱۹. - تولد اسحاق ادغام شده با سنت کهانت)، ۲۱:۱-۷. - ابراهیم و ابی‌ملک در
 بئر‌شبع (ادغام شده با سنت الوهیست)، ۲۱:۳۲-۳۳. - (قربانی توسط ابراهیم و وجود آثار در
 روایات الوهیست، ۲۲).
 ازدواج اسحاق، ۲۴. - پسر قطوره، مرگ ابراهیم (ادغام شده با سنت کهانت)، ۲۵:۱-
 ۱۰. - تولد عیسو و یعقوب، عیسو حق نخست زادگی خود را واگذار می‌کند، ۲۵:۱۹-۳۴.
 اسحق در جرار، ۲۶.
 یعقوب با حیله برکت اسحاق را به دست آورد و نزد لابان گریخت، ۲۷:۱-۴۵. - خواب
 یعقوب (ادغام شده با سنت الوهیست)، ۲۸:۱۰-۲۲. - یعقوب نزد لابان، ازدواج‌های وی،
 فرزندان وی، ثروت وی (امکان وجود آثاری از سنت الوهیست)، ۲۹-۳۰. - (یعقوب از نزد
 لابان می‌گریزد که آثار آن در روایات الوهیست موجود است، ۳۱:۱-۳۲:۲). - یعقوب مقدمات
 ملاقات خود را با عیسو آماده می‌سازد، ۳۲:۳-۱۳. - مبارزه با خدا، ۳۲:۲۴-۳۲. - ملاقات با
 عیسو و جداگشتن آنها، ۳۳. - بی‌حرمتی نسبت به دینه و ماجرای شکیم (امکان ادغام با سنت
 الوهیست)، ۳۴. - روبین مرتکب زنا با محارم می‌شود، الف ۳۵:۲۱-۲۲. - زن‌ها و فرزندان
 عیسو (امکان دارد که از سنت الوهیست باشد)، ۳۶:۱-۵.
 سرگذشت یوسف. وساطت یهودا، یوسف به اسماعیلیان فروخته می‌شود، بخشی از باب
 ۳۷. - سرگذشت یهودا و تamar، ۳۸. - یوسف به یک مصری فروخته می‌شود و بر اثر تهمت

همسرش یوسف به زندان می افتد، ۳۹ - (یوسف خواب های فرعون را تعبیر می کند، اثر این متن در متن الوهیست مشابه آن یافت می شود، ۴۲) - دومین سفر برادران یوسف به مصر، ۴۳ - یوسف برای آخرین بار برادران خود را آزمایش می کند، ۴۴ - یوسف خود را به برادرانش می شناساند (ادغام شده با سنت الوهیست)، ۴۵ - یعقوب و خاندانش به مصر رهسپار می شوند (ادغام شده با سنت الوهیست)، ۴۶:۱-۶ - خاندان یوسف از سوی یوسف پذیرفته می شوند، ۴۶:۲۸-۴۷:۶ - خط مشی یوسف در مسائل کشاورزی، ۴۷:۱۳-۲۶ - آخرین خواسته های یعقوب، ۴۷:۲۸-۳۱ - یعقوب، افرایم و منسی را به فرزند ی پذیرفته برکت می دهد (ادغام شده با سنت الوهیست)، ۴۸:۱-۲، ۷-۲۲ - مراسم دفن یعقوب (ادغام شده با سن الوهیست)، ۵۰:۱-۱۱، ۱۴.

ب : سنت الوهیست (الوهیت)

(در این سنت اثری از پیدایش و نخستین اتفاقات پس از پیدایش بشر نیست.)
 وعده های خداوند به ابراهیم و عهد الهی. امکان وجود آثاری از این سنت در باب ۱۵) - ابراهیم و ساره در جرار، ۲۰ - رانده شدن هاجر و اسماعیل، ۲۱:۸-۲۱ - ابراهیم و ابی ملک در بئرشیع (ادغام شده با سنت یهوئیست)، ۲۱:۲۲-۳۳ - قربانی ابراهیم (با آثاری از سنت یهوئیست)، ۲۲.

(این سنت به دوران زندگی اسحاق هیچ اشاره ای نمی کند.)
 خواب یعقوب (ادغام شده با سنت یهوئیست)، ۲۸:۱۰-۲۲ - (یعقوب نزد لابان، آثار این متن در متن معادل یهوئیست وجود دارد)، ۳۰-۲۹ - یعقوب از نزد لابان می گریزد (دارای آثاری از سنت یهوئیست)، ۳۱:۱-۳۲:۳ - یعقوب مقدمات ملاقات خود را با عیسو آماده می سازد، ۳۲:۱۳-۲۱ - بی حرمتی نسبت به دینه و ماجرای شکیم (احتمال ادغام با سنت یهوئیست)، ۳۴ - یعقوب در بیت ایل (ادغام شده با سنت کهنانت)، تولد بنیامین، وفات راحیل، ۳۵:۱-۱۹ - زنان و فرزندان عیسو (امکان دارد که از سنت یهوئیست باشد)، ۳۶:۱-۵.

سرگذشت یوسف. وساطت روبین، تجار مدیانی یوسف را از چاه بیرون کشیدند، بخشی از باب ۳۷ - یوسف به فوطیفار فروخته شده عهده دار زندانیان پادشاه گردید و خواب های آنان را تعبیر می نمود، ۴۰ - یوسف خواب های فرعون را تعبیر می کند (دارای آثاری از سنت یهوئیست)، ۴۱ - اولین سفر برادران یوسف به مصر (دارای آثاری از سنت یهوئیست)، ۴۲ - (دومین سفر

برادران یوسف به مصر، اثر این متن در متن مشابه یهوئیست یافت می شود، (۴۳). - یوسف خود را به برادرانش می شناساند (ادغام شده با سنت یهوئیست)، ۴۵. - یعقوب و خاندانش به مصر ره سپار می شوند (ادغام شده با سنت یهوئیست)، ۴۶:۱-۷. - فرایم و منسی را به فرزندی پذیرفته برکت می دهد (ادغام شده با سنت یهوئیست)، ۴۸:۱-۲، ۷-۲۲. - از وفات یعقوب تا وفات یوسف، ۵۰:۱۵-۲۶.

ج : سنت کهانت

پیدایش الف ۱:۱-۲:۴. - نسل آدم تا نوح، ۵. - سرگذشت نوح، کشتی نوح، ۶:۹-۲۲، طوفان نوح (ادغام شده با سنت یهوئیست)، ۷-۸. - عهد با نوح، ۹:۱-۱۷. - ذریت نوح، شجره نامه ملل، ۱۰:۱-۷، ۲۰-۲۳، ۳۱-۳۲. - ذریت سام، ۱۱:۱۰-۲۶. - ذریت تارح تا ابرام، ۱۱:۲۷-۳۲.

تولد اسماعیل، ۱۶:۳، ۱۵-۱۶. - عهد خداوند با ابرام که نام او به ابراهیم تبدیل می گردد، ختنه، ۱۷. - تولد اسحاق (ادغام شده با سنت یهوئیست)، ۲۱:۱-۷. - وفات ساره، خرید غار مکفلیه، ۲۳. - وفات ابراهیم، ذریت اسماعیل (ادغام شده با سنت یهوئیست)، ۲۵:۷-۱۸.

اتفاقات مهم زندگی اسحق، ۲۵:۱۹-۲۰، ۲۶.

اسحاق یعقوب را به بین النهرین می فرستد، ۲۷:۴۶-۲۸:۵. - ازدواج های عیسو، ۲۶:۳۴-۳۵، ۲۸:۶-۹. - یعقوب در بیت ایل (ادغام شده با سنت الوهیست)، ۳۵:۶، ۹، ۱۵. - دوازده پسر یعقوب، مرگ اسحق، ۲۹-۲۲:۳۵. - امراء ادوم، ۳۶:۴۰-۳۷:۱.

خانواده یعقوب، ۴۶:۸-۲۷. - استقرار وی در مصر، ۴۷:۶-۱۱. - وفات یعقوب، ۴۹:۲۹-۳۳. - تدفین یعقوب، ۵۰:۱۲-۱۳.

متونی که از مبدهای مختلف می باشد

جنگ چهار پادشاه بزرگ، ۱۴.

سنت ها یا اسناد ادومی، ۳۶:۱۵-۳۹، (?)، ۳۶:۹-۱۴.

برکات یعقوب، ۴۹:۱-۲۸.

† † †

† †

†